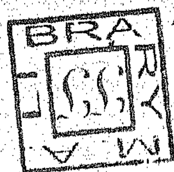
وجهاً يحاكي الك وجلا في حجب مفرط بفرطني

صفحة كجمه السنا على الزنادقة

مصنفة جناب الزكية تصانيف زبدة العلماء المتأخرين سند الفقهاء
لتدبيرنا نجي طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه مسمى

السيف المسلول





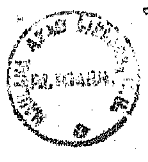
على الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا وصبيان
بماه ذي قعده ۱۲۹۹ [illegible]

[illegible] باهتمام [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الارض والسماء وظهر بوجوده فوق ظهور الاشیاء حتی اقر به الاذکیاء والاغبیاء وبطن کنه ذاته عن
عقول العقلاء حتی عجز عن درک ادراکه الصدیقون والانبیاء المتصف بصفات الکمال وحسنی الاسماء المنزه عن قول
اهل الاهواء والصلوة والسلام علی امام الاتقیاء وقائد الغر المحجلین الاصفیاء محمد الهادی الناس الی الجنات محمد
مبلغ رسالات الله الاعلی الذی خشی الرحمن ولم یخش احدا غیره من الانس والجان وعلی آله واصحابه اهل البر والاحسان
وعلی الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمد [illegible] الله
عثمانی [illegible] مجددی غفر الله له ولاسلافه که اول از فرایض که انسان بدان مکلف شده تصحیح عقاید
[illegible] رب العالمین [illegible] خاتم النبیین محمد سید المرسلین و چون بنابر [illegible] اهواء
و زیغ قلوب در دین محمدی فرقهای متعدده در اسلام پیدا شد [illegible] قدریه و روافض و خوارج
[illegible] اهل حق برای رفع شکوک و شبهات شان و تاسیس یقین [illegible] کتب و رسائل
تصنیف نموده جزاهم الله خیر الجزاء اما چون از فرقهای زائغه [illegible] الناس
[illegible] الارض [illegible]
[illegible] اهل حق اهل سنت و جماعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود و یا بروایات کتب معتبرهٔ روافض مثل کافی تصنیف محمد
بن یعقوب الکلینی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یحضره الفقیه محمد بن علی
بن بابویه القمی و استبصار ابن مطهر الحلی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسوی ابی محمد الحسن العسکری و مانند
آن تا روافض را دران مجال انکار نباشد و در اکثر مسائل عقائد مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید باری
تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیة و مانند آن چون اثنا عشریه دران با اهل حق نزاع ندارند و نیز ادله
عقلیه و نقلیه ان در کتب کلام بشرح و بسط مذکور است و بجهة ظهور دلائل آن مسائل در رنگ بدیهیات نزد علماء
و عامه مفهوم است لهذا در آن مسائل بنابر اختصار چندان گفتگو نکرده شده و بر ذوات آن مسائل و خلافی که بعضی
از فرقهای روافض در آن داشتند اکتفا نموده شد مگر جاییکه مقدمه لطیفه بر خاطر ریخته آنرا نوشته شد و درین باب
عالم اجل و عارف اکمل فرید الدهر وحید العصر ابو النصر نصیر الدین محمد المشتهر بخواجه نصر الله الحسینی المکی المدنی
اصلا و الکابلی وطنا کتابی نوشته است در غایت حسن و جمال و براعت کمال آن بزرگ کتب روافض را
از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار ملاحظه فرموده و عمر عزیز خود در آن صرف نموده اکثر ادله در کتاب خود
جهة ابطال مذهب خصم و اثبات مذهب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است ابن فقیر هم بحکم و للارض
من کاس الکرام نصیب روایات کتب روافض را ازان کتاب اخذ نموده والمسؤول من الله العصمة والسداد و چون



این کتاب بحمد الله تعالی بقسمی آمده که اگر ادنی شعور و انصاف داشته باشد حکم کند که روافض را اصلا جای
دم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السیف المسلول للسنة العلیا علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا نهاده
شده و این کتاب را تقسیم کرده شد بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی
در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت و جماعة بر وجه اجمال مقاله دوم در بیان عقائد اهل سنت
و جماعة و ابطال مسائل خلافیه روافض بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامة که آنرا روافض از اصول عقائد شمارند
و اهل سنة آنرا از فروع میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیره صحابه کرام و مطاعن فرقه ناجیه
اهل سنت مقاله پنجم در افضلیت و در آن که جمیع صحابه بخیر و نیکی یاد باید کرد و در کف اللسان عما شجر بینهم
و لعن یزید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال ان و ذکر بعضی مسائل فروعیه ایشان

مقاله هفتم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل السنة و جماعه بدان متمیز اند خاتمه در ذکر خیر ائمه اهل بیت و غوث
الثقلین و نعوت و شمائل محمد سید البشر علیه السلام مقدمه در بیان فرقهای روافض بدانکه فرقه های روافض چهار اند
یکی غلاة دوم کیسانیه سیوم زیدیه چهارم امامیه پس غلاة بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
بعبد الله بن سبا یا بن صنعانی که یهودی بود منافق در زی مسلمانان درآمده اول بنا رفض نهاده
و ملت اسلام را بر هم زدن خواسته میگویند که علی خدا است و ابن ملجم شیطانی را بر صورت علی کشته و علی در ابر است
رعد آواز او ست و برق دره او دویم مفضلیه اصحاب مفضل صیرفی میگویند که خدا در ائمه حلول کرده است و منقطع
نمیشود سیوم سریعیه اصحاب سریع میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده نبی و عباس و علی و جعفر و عقیل چهارم بزیغیه اصحاب
بزیغ بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی ائمه می آید پنجم کاملیه اصحاب کامل که خدا را
بمکانیه موصوف و ارواح را بتناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه
و میگویند که صحابه کافر شدند بترک بیعة علی و علی کافر شد بترک حق خود ششم مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید
عجلی که خدا را جسم بصورة مردی میگویند بر سر او تاج هفتم جناحیه قائل اند تناسخ ارواح را و میگویند که خدا
روح است در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه و علی و سه پسر او حسن و حسین و محمد پس در عبد الله بن
معاویه بن عبد الله بن جعفر ذی الجناحین حلول کرده و او را بعد محمد بن حنفیه امام پنجم میدانند و انکار معاد و
استحلال محارم میکنند هشتم بیانیه اصحاب بیان بن سمعان میگویند که خدا در علی حلول کرده پس در محمد بن علی پس
در پسرش ابی هاشم بن محمد پس در بیان نهم منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی و آنها را عجلیه نیز گویند بقدم عالم
و ابدیت آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر را امام میگویند پس ابی منصور را
دهم امویه اصحاب اموی میگویند که علی شریک محمد بود در نبوة یازدهم تفویضیه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و هر چه در وی است بر وی مباح کرده و بعضی میگویند که بعلی تفویض نموده
و بعضی گویند بهر دو دوازدهم خطابیه اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی میگویند که علی خدای بزرگ
است و جعفر صادق خدای خورد و ائمه پیغمبران خدای اند و ابو الخطاب نبی است و ابو الخطاب یاران خود را
بشهادت زور بر مخالفان خود امر کرده سیزدهم از جمله خطابیه یک فرقه معمریه است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق

نبی است پسر ابو الخطاب و بعد قتل او معمر و احکام شرع مفوض است بسوی نبی و معمر احکام را ساقط کرده چهاردهم
غرابیه میگویند که محمد و علی باهم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل وحی به علی آورده بود بغلط به محمد رسانید
پانزدهم ذبابیه میگویند که علی خدا است و محمد نبی است و این هر دو مشابه بودند چون دو مگس شانزدهم ذمیه
که نبی صلی الله علیه و سلم را مذمت میکنند و میگویند که علی خدا است محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذمیه اثنینیه است که از مذمت رجوع کرده اند و محمد را شریک علی ساخته اند هر دو را
خدا میگویند هفدهم خمسیه میگویند که خدا پنج اند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینها یکی اند و روح خدا در اینها بالسویه
حلول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از اینها از فاطمه تانیث مذمت میکنند برای نفی الـ
انوثیه تا آنکه او را دختر محمد و زن علی و مادر حسن و حسین میگویند شرم هیجدهم نصیریه اصحاب نصیر نوزدهم اسحاقیه
اصحاب اسحق این هر دو میگویند که خدا در علی و اولاد او حلول کرده است بیستم علبائیه اصحاب علباء بن زراع
ادسی و قیل الاسدی میگویند که علی خدا است و فضل است از محمد و محمد را بادی بعثت کرده بیست و یکم رزامیه اصحاب
رزام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابوهاشم پسر او پس علی ابن عبد الله بن عباس
بوصیت ابی هاشم او را پسر او اولاد او تا منصور پس خدا حلول کرده در ابی مسلم صاحب دعوة و او کشته نشده و محارم
را حلال میدانند و فرائض را ترک کرده اند بیست و دوم مقنعیه اصحاب مقنع میگویند که خدا چهار اند علی و حسن و حسین
و مقنع بیست و سوم حالیه میگویند که خدا در صلب بهیم در زمین فرود می آید و در ابر و در دنیا میبارد و پس باز بسوی
آسمان میرود و این فرقه را ربعیه نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان مولی حسن مثنی یا مولی علی مرتضی
خود را او بسوی منسوب میکنند و کیسان شاگردی محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکم کربیه اصحاب ابی
کرب ضریر میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است او صاحب الزمان است نمرده و در کوهی با چهل کس
از یاران خود درآمده و نزد او دو چشمه است از شهد و آب روان شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر او اولاد او بوصیت الآباء للابناء و میگویند که خدا در علی و اولاد او
حلول کرده سیوم حربیه اصحاب عبد الله بن حرب کندی که او را بعد ابی الهاشم علی ابن عبد الله بن عباس بعد او
پسر پسرش محمد پسر پسرش ابراهیم صاحب ابی مسلم المروزی پسر پسرش پنجم طیاریه میگویند که امام بعد

ابی الهاشم عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار است ششم مختاریه اصحاب مختار بن ابی عبیده
ثقفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه اما زیدیه که خود را نسبت میکنند بزید بن علی
ابن الحسین شش فرقه اند یکی فرقه اولی که عقائد شان در اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است مگر آنکه
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود او به طوع و رغبت خود بخلفاء
ثلاثه داده و جمیع صحابه را به نیکی یاد می کنند دوم جارودیه اصحاب ابی الجارود زیاد ابن ابی زیاد میگویند که امام
بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه بالنص علیه وصفا لا تسمیته و تکفیر صحابه میکنند
بجهة ترک اقتدا علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امامة شوری است در میان اولاد حسنین
هر که خروج بسیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پسرش یحیی را امام میگویند و در امام منتظر
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
و در عهد منصور کشته شده زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین صاحب
کوفه که در ایام خلافت معتصم کشته شده و آنها انکار قتل او میکنند سوم جریریه و آنها را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریر امامة را شوری در تمام خلق میگویند و منعقد میشود امامت نزد شان به دو مرد از خیار مسلمین و میگویند
که ابوبکر و عمر امام اند اگرچه امت خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه میکنند
چهارم بتریه که آنها را ثومیه نیز گویند اصحاب بتر ثومی و هو المغیرة بن سعید الملقب بالابتر میگویند که بیعت با ابی بکر
و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد امامة برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند در وقت
بیعت او و پنجم نعیمیه اصحاب نعیم بن یمان مثل بتریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او نه صحابه ششم
اصحاب فضیل بن دکین مثل جارودیه میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عایشه میکنند نه غیر شان از صحابه
هفتم خشبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامة شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
خلیفه شود بر وی خروج واجب است آنها بر بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان چوب بود مگر خشب
بنابرآن آنها را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب قائل اند برجعت و انکار امامة ابی بکر و عمر و تبرا از آنها
میکنند نهم صالحیه اصحاب حسن بن صالح میگویند که امامة شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج به سیف کند و عالم

و شجاع باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی

از اولاد فاطمه بیست پنج فرقه اند از انجمله یک فرقه اسمعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هشت فرقه شده اند

یکی حسینیه میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پسر حسن مثنی المسمی بالرضا پسر پسرش عبدالله

هر دو برادر در ایام خلافت منصور دوانقی خروج کردند خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر کشته شدند دوم

نفسیه میگویند که نفس زکی کشته نشده ظاهر خواهد شد سیوم حکمیه اصحاب هشام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است

پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول

عرض و عمق او مساوی است چهارم سالمیه اصحاب هشام بن سالم جوالیقی در امامت مانند حکمیه اند و خدا را بر صورت انسان

میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که انها را نعمانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان الصیرفی ملقب بشیطان

الطاق ششم میثمیه اصحاب میثمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضا میگویند هفتم زراریه

اصحاب زرارة بن اعین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه

اصحاب یونس بن عبدالرحمن القمی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه

که قائل اند به بدا یعنی میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میگذرد آن می کند دهم مفوضه

میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه

سپرده و بعضی میگویند که بهر دو سپرده و این فرقه ها از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین یازدهم

باقریه میگویند که امام بعد علی بن الحسین باقر است و او مرده منتظر الخروج است دوازدهم حاضریه میگویند

که امام بعد باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم ناووسیه اصحاب عبدالله بن ناووس

بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم عماریه اصحاب عمار میگویند که امام

بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پس اسمعیلیه سیزده

فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند

که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علم باطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرامطه

اصحاب حمدان بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط وهمی است از دهات واسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نص جعفر و محمد زنده است نمرده و باباحه محرمات میگویند چهارم
شمطیه اصحاب یحیی بن ابی الشمط میگویند که امامت بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل و محمد و موسی و عبد الله
و افطح ثم فی اولادهم پنجم میمونیه اصحاب عبد الله بن میمون می گویند عمل بظواهر آیات حرام است و منکر
معاد اند ششم خلفیه اصحاب خلف میگویند که آنچه در کتاب و سنت از صلوة و زکوة و صوم و حج وغیره وارد شده
محمول است بر معنی لغوی و انکار قیامت و جنت و نار میکنند هفتم برقعیه اصحاب محمد بن علی البرقعی انکار معاد و انکار
شرائع و تاویل نصوص و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بوجوب لعن بعضی انبیا قایل اند لعنة الله علی
اعداء الانبیاء هشتم جنابیه اصحاب ابو طاهر جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هرکه احکام عمل کند قتل او
واجبست و این هر چهار فرقه قائل بامامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سبعیه میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو کس از رسل هفت کس اند که شریعت آنها قائم میکنند
و ضرور است که در هر عصر یکی از آن ها باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از آنهاست دهم مهدویه میگویند که امام بعد جعفر
اسمعیل است ثم ابنه محمد المکتوم ثم ابنه احمد الوفی ثم ابنه قاسم التقی ثم ابنه عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد الذی
سمی نفسه بالمهدی ثم ابنه احمد القائم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه معد المعز لدین الله ثم ابنه
ابو منصور نزار العزیز بالله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابنه معد المستنصر بالله و چون نوبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب شد و سلطنت کرد و جماعة
لا یحصی متابعت او کردند پس در بلاد افریقیه غالب آمد و سلطنت در اولاد او مدتی ماند و بعضی از اولاد
او بر مصر هم و بعضی بر شام هم مسلط شدند و بعضی اهل یمن مذهب شان را اختیار کردند یازدهم نزاریه که آنرا حمیریه
و صباحیه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متناسخ میگویند و انکار معاد و جنت و نار می کنند و میگویند که امام
بعد مستنصر پسرش نزار است که مستنصر اول نص بر امامت او کرده بود و ثانیا او را هجر کرده پسر دوم
خود مستعلی را امام کرد و میگویند که معتبر نص اول است و نص ثانی بعد نص اول جائز نیست و امام بعد نزار
پسرش علی هست بعد پسرش حسن دوازدهم مستعلیه میگویند که امام بعد نزار پسرش هادی پسر پسرش
حسن است و میگویند که امام مکلف بشرائع نیست و رهنما امام را که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

وازخرافات ایشان است که میگویند حسن بن صباح حمیری چون بمصر درآمد بعضی زنان نزار را دریافت
با وی پسری صغیر از اولاد نزار بود یعنی هادی پس وی را پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اهل
تاریخ میگویند که هادی پسر نزار نبود و سیزدهم مستعلیه میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی بالله ابو القاسم احمد است
که مستنصر بعد عجز نزار ثانیا او را خلیفه ساخت و نص ثانی ناسخ نص اول است و چون مستعلی را بعد موت پدر
مردم بیعت کردند نزار برادر خود را معه هر دو پسر صغیر و کبیر سخت در قید شدید کرد تا که همه در قید مردند و نزار هیچ
اولاد عقب نگذاشته و امام نزد مستعلیه بعد مستعلی بالله پسرش منصور الآمر باحکام الله است ثم ابنه ابو میمون
عبد الحمید الحافظ لدین الله ثم ابنه ابو منصور محمد الظافر بامر الله ثم ابنه ابو القاسم علی الفائز بنصر الله ثم ابنه
ابو عبد الله محمد العاضد لدین الله و چون نوبت بوی رسید بعضی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمده او را
حبس کردند تا که در حبس مرد و از اولاد مهدی کسی نماند که دعوی امامت کند اینهمه فرقه های اسمعیلیه اند که میگویند
که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است شانزدهم از فرقه های امامیه فطحیه است که آنرا افطحیه و عماریه نیز گویند اصحاب
عبد الله بن عمی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است و او مرد و اولاد نگذاشت لیکن بعد ازان
رجوع خواهد کرد هفدهم اسحاقیه میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش اسحق است که مثل پدر بود در علم و تقوی
و سفیان بن عیینه و غیره ثقات محدثین اهل سنت ازوی روایت حدیث کرده اند هژدهم اصحاب ابی یعفور میگویند
صدور گناه از انبیا و رسل جائز است نوزدهم قطعیه بیستم موسویه بیست و یکم ممطوریه بیست و دوم رجعیه این چهار فرقه میگویند
که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعا مرده و موسویه در موت او توقف دارند و ممطوریه
میگویند که نمرده است و نخواهد مرد تا که مالک تمام زمین شود و هو المهدی و رجعیه میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد کرد
بیست و سیوم احمدیه که امام بعد موسی احمد بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پسرش علی بن موسی رضا است
ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و اولاد نگذاشته بیست و پنجم
اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پسرش محمد بن الحسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
و از خوف دشمنان مختفی شده بعد زمانی ظاهر خواهد شد **مقاله اولی** در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب
اهل سنت و جماعت بر وجه اجمال **برهان اول** بآیات قرآنی مثل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا

وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك
هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا
ان الله عنده اجر عظيم ○ وقوله تعالى لكن الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات [illegible] وقوله تعالى
حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصادقون وقوله والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هاجروا واخرجوا
من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم وقوله تعالى فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل
والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين وقوله تعالى اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله
ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل كزرع

اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار
وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجاهدوا في الله
حق جهاده هو اجتبكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم
المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
واتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولكم فنعم المولى ونعم النصير وقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم اینهمه آیات و دیگر آیات دلالت دارند برآنکه صحابه از مهاجرین
و انصار بهترین امتها اند و بتحقیق عند الله مومنان اند نه منافق چنانچه روافض ملعونان خیال میکنند آنها
بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند حق جهاد و ایمان و اعمال صالحه محبوب و لباس شان است و کفر و عصیان
مکروه است نزد آنها کلمه تقوی از لوازم وجود آنها حق تعالی ساخته و آنها احق اند بتقوی و اهل تقوی اند
آنها صادقان اند در ایمان و اقوال گناهان شان را حق تعالی آمرزیده و جان و مال ایشان را حق سبحانه
عوض بهشت خرید فرموده آنها بصفات حمیده از توبه و عبادة و حمد و نماز و امر معروف و نهی منکر و نگاهداشت
حدود حق تعالی موصوف اند حق تعالی همه آنها را وعده بهشت کرده پس روافض ملعون که تهمت ارتداد
بآنها می کنند محال و باطل است و الا جهل حقتعالی از عواقب امور لازم آید باز حق تعالی میفرماید
قوله تعالى والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآية
وقوله تعالى والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سبيل
المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا این آیات و مانند این دلالت دارند برآنکه
هرکه تبعیت صحابه کند به نیکوئی و دعای مغفرت کند برای آنها و در دل کینه و عداوت از طرف آنها ندارد حق تعالی
از آنها راضی است و آنها از خدا راضی اند و بهشت برای آنها مهیا و هرکه پیروی کند سوای راه آنها او را بدوزخ
رساند و شک نیست که اهل سنت و جماعت براه صحابه میروند و آنها را به نیکوئی یاد می کنند و دعای مغفرة

برای آنها میخواهند و روافض تکفیر صحابه میکنند و مطاعن آنها میشمارند و از ذکر خیر آنها غیظ و غضب میخورند
و بدروغ و افترا از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت میکنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس مرتد شدند مگر چهار کس چنانچه روایت کرد سلیم ابن قیس در کتاب وفات نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم مرتد شدند مگر چهار کس و در روایتی از صادق روایت کردند مگر شش کس و بنا برهمین عقاید
فاسده سب و لعن صحابه میکنند و راهی سوای راه آنها برآورده اند پس ما بین آیات اهل حق اهل سنت باشند و روافض
بر باطل و قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار بر روافض وارد **برهان ثانی** آنکه حق تعالی میفرماید وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان را از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
از آنها خلیفه سازد و قوة دهد دین آنها را که حق تعالی آن دین را برای آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
دور کرده امن دهد تا عبادة خدا کنند بتوحید این آیة دلیل است بر آنکه مذهب اهل سنت و جماعة حق است و بیعت
نسبت مرضی و مقبول الهی که حقتعالی خلفاء راشدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوة و شوکت داد
که کفار را از جزیره عرب بدر کردند و ملک کسری و قیصر برهم زدند و خزائن عرب و عجم را برای مسلمانان قسمت نمودند
و دین مرضی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و اسر و اخذ جزیه ذلیل کردند و از اهل سنة خلاف
صالح خلفاء راشدین تا الآن در هفت اقلیم غالب و متصرف اند و بر کتاب و سنة مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر مذهب
روافض حق باشد خلف وعدهٔ الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد شان علی و اشیاع او قوة بر اظهار دین حق نیافتند
و همیشه از اهل باطل بر جان و مال و اهل و عیال خود خائف ماندند و قران تحریف کردهٔ خلفاء تا تمام عمر بخوف اعداء
در نماز و غیره میخواندند تا آنکه در ایام خلافت خود هم امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قران خود قدرة نیافتند
چنانچه مرتضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه بدان تصریح کرده و دیگر ائمه بنوبت خلافت
نرسیدند و دین حق را پوشیده بیاران خود میگفتند و در ظاهر بدروغ چیزها میگفتند که در اعتقاد آنها اصلا
کفر است و اگر روافض دعوی بدلیل کنند که انجاز این وعده موقوف بر ظهور مهدی است گفته شود که کلمه منکم

در قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم ازان ابی است نیز اگر بعد دوازده صد سال
یا بهفت سال یا بیست سال یا چهل سال دین حق قوة یابد کدام جای امتنان است وایضاً قلیل نسبت بایامهای
طویل حکم عدم دارد وکما لا یخفی علی اولی الالباب وهذا سبب این احتجاج است **برهان ثالث** که حق تعالی
وعده کرده است بغالب شدن دین حق را بر دیگر ادیان قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون
وقوله تعالی حقا علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد وقوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون وقوله تعالی ولینصرن الله من ینصره الا ان حزب الله هم المفلحون همچنین آیات متواتر در قرآن
بسیار اند وشک نیست که غالب بر جمیع ادیان اکثر اوقات در اکثر آفاق ظاهر وباهر بر جمیع فرق اسلامیه مذهب
اهل سنت وجماعت است اگر این مذهب حق نبودی ومذهبی دیگر حق بودی خلف در وعده الهی لازم آمدی خصوصاً مذهب
که صاحب آن زبان باعتقاد ایشان هنوز از خوف اعدا مختفی است قدرة ظهور ندارد تا بقدرة اظهار دین چه رسد **برهان**
رابع باحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هم یا رسول
الله قال هم الذین هم علی ما انا علیه واصحابی رواه احمد وابوداود والترمذی وغیرهم باسانیدهم الصحیحة
فقیر باحادیث مرویه کتب اهل سنت استدلال نمیکند واگرنه از احادیث مرویه اهل سنت صدها وهزارها است که اثبات
حقیت مذهب اهل سنت وجماعت میکند وابطال مذهب روافض مینماید با این حدیث وامثال این حدیث از آن جهت استدلال
میکند که روافض هم باین حدیث قائل اند لیکن از خاتمه این حدیث انکار دارند ومیگویند که آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
علیه واصحابی نفرموده بلکه ما انا علیه واهل بیتی فرموده ومؤید این روایة اهل بیتی است **حدیث**
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها هلك رواه الحاکم ورواه احمد والبزار فی صحیحه عن ابن عباس وابن الزبیر **وحدیث**
زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وفی روایة
انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی رواه الترمذی اهل سنت میگویند

ودر هر دو روایت تعارض نیست بلکه ما انا علیه واصحابی وما انا علیه اهل بیتی مآل هر دو یکی است چه اهلبیت
هم داخل اصحاب اند فاطمه و پسران ایشان و رقیه و ام کلثوم و زینب اولاد پیغمبر صلعم و عائشه و زینب و حفصه و سایر
ازواج پیغمبر صلعم و عباس و علی و جعفر و عقیل و پسران عباس اینها هم از اهلبیت اند و هم از اصحاب اند و تابعان
سبیل ایشان اهل سنت و جماعت اند نه روافض که منکر و لاعن و طاعن تمام دختران اند سوای فاطمه و تمام
ازواج پیغمبر اند صلعم و اکثر روافض اهل بیت را بر علی و فاطمه قصر میکنند عرفا و لغة و شرعا باطل است نیز آنچه ظاهر
میکنند که علی و فاطمه را دینی سوای دین دیگر صحابه بود باطل است و خلاف خبر اهل تواتر و آنچه میگویند که علی
و فاطمه و اولاد ایشان اگرچه در ظاهر موافق جماعت می گفتند در باطن ما را پوشیده چیزی دیگر گفته اند همین خلاف
درایت و روایت است رضی در نهج البلاغه از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال الزموا السواد الاعظم
فان ید الله علی الجماعة وایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذة من الغنم للذئب
و شیعه اجماع دارند بر آنکه آنچه در نهج البلاغه است همه صحیح و متواتر است و نیز رضی در نهج البلاغه وغیره از
امیر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی بمعاویه بن ابی سفیان نوشته الا ان للناس جماعة ید الله
علیها وغضب الله علی من خالفها فنفسک نفسک قبل حلول کذا و همچنین در شرح نهج البلاغه امامیه روایت
آورده اند و نیز در نهج البلاغه و شروح آن آورده که امیر المؤمنین بمعاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت
کما اوردوا واصدرت کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال و مؤید است روایة ما انا
علیه واصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم رواه البیهقی وروی ابن عدی فی الکامل بایهم اخذتم قال البیهقی و متنه
مشهور وقد رواه باسانید متنوعة یرتقی بها الی درجة الحسن و این حدیث را اکثر علمای امامیه هم روایت
کرده اند مثل شیخ محمد بن بابویه قمی که از کبار علمای روافض است اعتراف کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علحده
تصنیف کرده در معنی قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در تاویل این حدیث
تاویلات بسیار گفته غرض که این حدیث باتفاق فریقین صحیح است نیز مؤید این حدیث است آنچه بیهقی در مدخل
از ابن عباس و دارقطنی در فضائل صحابه و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید در مسند خود و دارمی و ابن [illegible]

و عبد [illegible] در جمع بین الصحیحین و ابن عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب روایت کردند و حاکم تصحیح آن کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله الیّ یا محمد
ان اصحابک عندی کالنجوم بعضها اقوی من بعض وفی روایة اضوء من بعض ولکل نور فمن اخذ
بشیء مما هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی و نیز بیهقی در مدخل از ابن عباس روایت کرده انه
قال اختلاف اصحابی رحمة و بر این حدیث اسحق موصلی و عمر بن بحر الجاحظ اعتراض کرده اند که اگر اختلاف
رحمة باشد هر آینه اتفاق عذاب باشد خواجه نصر الله رحمة الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
از سوء فهم معترض ناشی است چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
اختلاف مظنه خطا بود لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
جائی دیگر بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلال و فقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
رحمة آنست که در اختلاف اصحاب مرا توسعت و رخصت است بهر که از صحابه تقلید و اقتدا نمایند جایز باشد چنانچه
اصحابی کالنجوم بر آن دلالت دارد پس رحمة که اینجاست از توسعت و رخصت و این توسعت در اجماع و اتفاق نیست بلکه
در آن تضییق و [illegible] است بر احدی [illegible] که بر خلاف اتفاق سلف برود و [illegible] مورد قوله [illegible] نوله ما تولی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا [illegible] احادیث آنست که اتباع صحابه باید کرد اگر همه بر قولی
اتفاق دارند از آن انحراف نتوان کرد و اگر باهم اختلاف دارند بیکی از آن اقوال عمل باید نمود و چون بحدیث
لا یجمع امتی علی الضلال [illegible] اصحابی کالنجوم [illegible] کردند پس [illegible] را از اعتراف
[illegible] اصحابی [illegible] روایة [illegible] مثل بل مثل
[illegible] و غیره صحابه
[illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و تکذیب ائمه می‌کنند چنانچه زیدیه از محمد باقر و اولاد امجاد شان انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن حسین
و پسرش یحیی را و ابراهیم بن موسی و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب ظاهر و باطن بودند تکفیر و تفسیق
میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را تکذیب
می کنند و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبدالله و پسرش محمد ملقب بنفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله و زکریا
ابن محمد الباقر و محمد بن عبدالله بن الحسین بن الحسن بن علی و محمد بن قاسم بن حسین و یحیی بن عمر از احفاد زید بن
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبدالقادر جیلانی و جماعه کثیر را از علما و اولیا و شرفا و سادات کافر میدانند
و مخلد فی النار میگویند و جماعه از امامیه اینها را در اعراف میگویند و پر قلیل اند اینها که آن جماعه اهلبیت
را گمراه در عقیده دانسته قایل اند با انکه بعد مدت طویل از دوزخ به بهشت برده شوند این است حال شان با اولاد فاطمه
و با دیگر اهل بیت از ازواج و اولاد و عشیرت پیغمبر صلعم حال محبت آنها ظاهر است پس دعوی محبت اینها با عترت
باطل است و هم چنین انچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما اخذ دین از ائمه اهلبیت کرده ایم دروغ
و باطل است و بطلان این ظاهر سازیم ان شاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است لا نزاع فیه و همچنین محبت و اتباع ایشان را با تمام اهلبیت است امامیه خود معترف اند که مجتهدین
اهل سنت اخذ علم کرده اند از ائمه اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از ربیعه و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی ابن ابی طالب و شافعی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او با اهل بیت میرسد و محمد بن حسن از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی غرض که اسناد اینهمه
با ائمه اهلبیت میرسد کذا ذکر ابن المطهر الحلی فی النهج و المنهج و نیز ابو حنیفه از امام باقر روایت کرده و او از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو ابو حنیفه را اجازه اجتهاد داده اند مرویست از ابی اویس که گفت شنیدم ربیع
ابن یوسف را که گفت داخل شد ابو حنیفه بر خلیفه ابو جعفر منصور پرسید منصور که نعمان از که علم آموختی گفت
از اصحاب علی ابن ابی طالب و از اصحاب ابن عباس ثم منصور گفت محکم گرفتی کار خود را و مرویست که ابو
حنیفه در مسجد حرام نشسته بود گرد وی انبوه عام بود و جواب اهل منبر مود جعفر صادق آمد و بر سر ایشان ایستاد چون ابو
حنیفه خبر دار شد که صادق ایستاده است برخاست و گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبر دار میشدم نشسته

نمی‌دانم صادق گفت چنین ای ابوحنیفه مردم را جواب ده بهترین کار یافته ام میراث خود را و از الحاس

حسن بن علی سقط فروش از ابی البختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابوحنیفه را دید گفت گویا

می‌بینم من بسوی تو زنده میکنی سنت جدم را بعد که کهنه شده است و باشی تو جای قرار بهر ملهوف شده و یاد رس

هر غمزده بتو راه یابند متحیران چون در مانند در راه نمائی آنها را بر راه واضح چون حیران شوند پس باشد

ترا از خدا مدد و توفیق تا که راه روند ربانیان بتو راه و دعوی آنکه ابوحنیفه با وجود اخذ علم از ائمه اهلبیت

ایشان را مخالفه کرده دعوی است بیدلیل اگر ابوحنیفه مخالفه صادق میکرد صادق اینچنین ورا مدح نمیفرمود

و ابو یوسف و محمد بن حسن برای زیارة موسی کاظم میرفتند چنانچه صاحب فصول از امامیه گفته که وقتیکه هارون

رشید کاظم را قید کرد اینها نزد او رفتند **بیان خامس** آثار مرویة از ائمة اهلبیت که در کتب شیعه

وارد شده است و دلالت دارند بر حقیقت مذهب اهل سنة و بطلان مذهب روافض یکی منها ما روی

عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر و عمر و لعمری ان مکانهما فی

الاسلام عظیم وان المصاب بهما لجرح فی الاسلام شدید یرحمهما الله وجزاهما باحسن ما عملا اورده

شارح نهج البلاغة الثانی انه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الحدیث

وقد مر من نهج البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری

للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضا فان خرج منهم

خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین

وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا کذا فی نهج البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین

انه کتب الی معاویة الا وان للناس جماعة ید الله علیها وغضب الله علی من خالفها الحدیث وقد مر

الخامس ما کتب ایضا الی معاویة ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردوا واصدرت

کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغة وقد اورد الرضی

بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین فی الصحیفة الکاملة انه کان یقول فی دعائه لاتباع الرسل

بعد دعائه لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة اللهم وصل علی التابعین لهم باحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خرجوا بالذين قصدوا
سمتهم ونحوا نحوهم ومضوا في اثارهم والايتمام بهداية منارهم مكانفين موازرين لهم يدينون
بدينهم على شاكلتهم السابع ما روى صاحب الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الاية الثامن ما في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الائمة
ان الله تعالى قال لموسى يا موسى اما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل
ال محمد على ال جميع المرسلين التاسع ما في التفسير المذكور ايضا ان ادم قال بحق محمد واله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد قبلت توبتك ثم اوحى اليه كلاما في فضل سيد المرسلين
واله الطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يفيض على كل واحد من محبي محمد وال محمد واصحاب
محمد ما لو قسمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا كفارا لكفاهم ولاداهم الى عاقبة محمودة
ولو احب رجل من الكفار وجميعهم رجلا من ال محمد واصحابه الخيرة لكافاه الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايمان ثم يدخل الجنة ولو ان رجلا ممن يبغض ال محمد واصحابه الخيرين او واحدا
منهم يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا العاشر ما رواه صاحب كتاب السواد والبياض
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم
رسوله وقبولهم ما جاء به الحادي عشر ما رواه علي بن عيسى الاربيلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرون
والانصار صديقا ومن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد التزم الاربيلي في كتابه
كشف الغمة في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثار الثاني عشر ما روي عن علي بن الحسين
في الصحيفة الكاملة انه دعا لهم وصلى عليهم ومدحهم بانهم احسنوا الصحبة وانهم فارقوا الازواج

والاولاد فی اظهار کلمته وانهم منطوین علی محبته الثالث عشر ما روی عن امیر المؤمنین انه
مدح المهاجرین والانصار بان احب اللقاء الیهم لقاء ربهم فانهم کانوا علی ثقة بالوعد الالهی الصادق
وکمال یقین بما هم علیه الرابع عشر ما ذکره الرضی فی نهج البلاغة قول امیر المؤمنین لقد رأیت اصحاب
محمد صلی الله تعالی علیه وسلم فما اری احدا یشبههم لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا وقیاما یراوحون
بین جباههم وخدودهم ویقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کان بین اعینهم رکب المعزی من طول
سجودهم اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبل جیوبهم ومادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفا من
العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب کتابا الی اهل مصر وذکر فیه انه
نهض فی الاحداث التی وقعت من العرب فی خلافة ابی بکر من رجوعهم عن الاسلام وطمعهم فی
دین محمد الی غایة زهوق الباطل واستقرار الدین واتساعه بانتشاره ذکره الرضی فی نهج البلاغة وغیره
السادس عشر انه لما مات ابو بکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوبا للمؤمنین
وکنت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزیله کذا فی نهج البلاغة وروی الحافظ ابو سعید بن سمان وغیر
عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابو بکر الصدیق وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول
الله صلی الله علیه وسلم فجاء علی باکیا مسترجعا وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة فوقف علی باب البیت الذی
فیه ابو بکر مسجی فقال رحمک الله ابا بکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی
فضائل ابی بکر ومناقبه السابع عشر ما نقل علی بن عیسی اردبیلی فی کشف الغمة فی معرفة الائمة من خا
التی اتفق علیها اهل السنة والجماعة والشیعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر عن حلیة السیف هل
یجوز قال نعم یجوز قد حلی ابو بکر الصدیق سیفه بالفضة قال الراوی اتقول هکذا فوثب الامام عن مکانه
فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدقه الله تعالی فی الدنیا والآخرة
الثامن عشر آنکه در کتب روافض موجود است از ابی جعفر محمد الباقر که گفت امیر المؤمنین والله اخذ من الناس
احب الی ان القی الله بصحیفة من هذا المسجی و نیز در نهج البلاغة روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت
که فلان جهاد کرد و با کفار قتال کرد و با مرتدان تا کار انها را قتل کرد و با مسلمانان شد و اسلام بسبب او

شایع شد و صلح کرد جزیه را و بنا کرد مسجد را و واقع نشد در خلافت او فتنه و مراد ابوبکر است یا عمر این همه
آثار مرویه از امیر المؤمنین و از ائمه اهل بیت که روافض بصحت آن اعتراف میکنند و ناطق اند بانکه ابوبکر و عمر را
در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت با آنها مصیبت شدید است در اسلام و ابوبکر صدیق است هر که او را صدیق نگوید
خدا او را تصدیق نکند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان جزیه
نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزای خیر دهد و بر فوت
ابی بکر و عمر گریست و مناقب شان بیان نمود و قسم خورده گفت که والله کسی نیست در مردم که دوست تر باشند نزد من
انکه مانند وی عمل در صحیفه من نوشته باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابوبکر گریست و گفت امروز خلافت پیغمبر منقطع
شد و مناقب او بمبالغه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر کرا امام گویند عند الله همان امام است و هر که
از راه ایشان جدا شود بروی غضب خدا است و او را جهنم است باین آثار مذهب روافض را اثری نمی ماند و مذهب
اهل سنت و جماعة ثابت شده مگر آنکه روافض این آثار را حمل میکنند بر تقیه و جوابش بوجوه است یکی آنکه تقیه
باطل است چنانچه بیان کنیم ان شاء الله تعالی دوم آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه مذهب روافض آنست که محمد باقر
و جعفر صادق مامور بتقیه نبودند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم مذکور شد سیوم آنکه قرائن
حالی و مقالی دلالت دارند بر آنکه این آثار مبنی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارتست از اظهار باطل و اخفای حق
برای خوف اعدا و شک نیست که بنابر ضرورة تقیه جایز باشد و بضرورت هم جایز باشد که کذب در جمیع
ادیان حرام است و قبیح است لذاته و آنچه ضروریست مقدر است بقدر ضرورة پس صورتیکه مثلاً مسلمانی در دست
کفار گرفتار باشد و کفار او را اکراه کنند بر اجرای کلمه کفر بر زبان پس اگر اکراه بقتل یا قطع عضو باشد و مکره
قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در آن صورة اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود با جور
و شهید شود و عمل بعزیمت کرده باشد چنانچه خبیب رضی الله عنه در دست کفار مکه افتاده بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم او را سید شهدا فرموده اند و اگر در ینحالت کلمه کفر بر زبان راند مغفور است مرخص چنانچه عمار بن یاسر
در دست کفار مبتلا شد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را معذور داشت و اگر اکراه بقتل مانند آن نباشد بلکه باذیت
سهل ترسانیده باشد یا آنکه اکراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در آن صورة اکراه موجود نشده

و اجرای کلمه کفر روا نباشد و اذیت سهل معتبر نیست و در صورتیکه کسی اکراه نکرده باشد و کسی طلب نکرده باشد
و مسلمانی از خود کلمه کفر بر زبان راند چگونه روا باشد و انشرح صدرا بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله در ما نحن فیه مثلا اگر
کسی مدح خلفاء راشدین بحضور ائمه اهلبیت کرده باشد و آنها سکوت کنند یا بگونه تصدیق نمایند بتحمل که مبنی
بر تقیه باشد و اگر چنین باشد بلکه بی استدعای کسی چون امیر المؤمنین اینهمه مدح و ثنا خلفاء راشدین کنند و جنازه
آنها چشم گریان حاضر شود و قسم بالله تعالی خورد و آرزو کند که مثل اعمال او در صحیفه من باشد و من بجذا
ملاقات کنم در نهج البلاغه کدام احتمال تقیه است و چه ضرورة داعی بر تقیه بدیگران در آن وقت ترا از مردم بودند
کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر بایشان میرسید خصوص قسم یاد کردن کدام ضرورة است و محمد باقر در جواب کسیکه در صدیق
شک کرده از جا برجست و کلمه نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است و این قرینه حالی دلالت دارد
بر نفی تقیه و دیگر در آثار مذکوره قرائن حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی
من له ادنی شعور برهان سادس آنکه ابن مطهر حلی در منهج گفته هر فرقه از هفتاد و سه ملت که عقاید او از
عقاید دیگر ملتها بآن وجه جدا باشد و موافق نبود مگر اندک آن فرقه بر حقست و هر فرقه که با اهل باطل بیشتر موافقت
داشته باشد مذهب او باطلست و گمان برده که مذهب امامیه حق است چرا که سوای امامیه از هفتاد و دو ملة اسلامیان
کسی بمسئله امامت قایل نشده و کسی بتکفیر صحابه و طعن و لعن شان زبان نگشوده اینهمه مقدمات صحیح اند لیکن
استدلال ابن مطهر باین مقدمات بر حقیت مذهب امامیه باطل بهم صحیح که هر فرقه که در اکثر مسایل عقاید با دیگر
فرقهای باطل بون بعید داشته باشد حق نیست چه بدیهی که حق ضد باطلست و ماذا بعد الحق الا الضلال و اینهم
صحیح که از هفتاد و دو ملت مسلمانان بمسئله امامت کسی قایل نشده و بطعن و لعن صحابه کسی زبان درازی
نکرده فی الواقع اینهمه حمق و جهل مرکب و انکار بدیهیات که با پیغمبر دوستی کردن و کسانیکه تمام عمر رفاقت پیغمبر
کردند و جان و مال خود را نثار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی
ثابت شده که پیغمبر را با ایشان صحبتهای محبت و یگانگت بود و کتب احادیث بدرجه تواتر رسیده باشد و قرآن
مجید از مدح و ثنای آن جماعه مملو است با اینکسان دشمنی داشتن و سلوکهای پیغمبر را بر تقیه و نفاق محمول داشتن

و در حق پیغمبر که حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و اکمال نعمت بر وی بشارت داده گمان
بردن که بجز چهار کس هیچکس از وی هدایت نیافته این همه حمق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از روافض
یا از خوارج که آنها هم بحماقتی دیگر مثل این فرقه مبتلا اند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر در طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او دریغ نکرده دشمنی میدارند و تکفیر میکنند و سب و لعن تجویز مینمایند هیچکس
از هفتاد و دو ملت سوای خوارج باین حماقت مبتلا نیست نعوذ بالله منها اگر این امتیاز خود را امامیه با ملتهای
باطله ظاهر نمایند همچنین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز آنها که انکار صحابه و اتفاق بر مسئله امامت دارند
آنها هم چند فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و اسمعیلیه تکفیر اثنا عشریه میکنند و بالعکس کسی را که یکی
از فرقتین امام میدانند دیگری تکفیر او میکنند پس قول شیعه ترجیح یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجح و تحقیق
مقام آنست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت نزد اهل سنت از مسائل فروع است چه نصب امام
بر عباد واجب است چنانچه جهاد واجب است و امامیه در اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در هر جنبه موافقت دارند
چنانچه در مبحث الهیات مذکور شود ان شاء الله تعالی و مذهب اهل سنت و جماعت از همه بون بعید دارد و نکته این
سخن آنست که عقل در ادراک مسائل ذات و صفات باری تعالی و احوال قیامت کافی نیست والا احتیاج
به بعثت پیغمبران نمی شد و در آراء عقلا اختلافات نمی شد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیزها را عقول ما از قصور مساعدت نکرده اهل سنت و جماعت عقل را
برکنار داشتند آنچه شرع ناطق شده بود بتمام آن ایمان آوردند و نؤمن ببعض و نکفر ببعض نگفتند پس اگر
موافق عقل آمد نور علی نور و اگر موافق عقل نیفتاد حمل بر قصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته تسلیم
نمودند و کیفیت و چگونگی آن مفوض بعلم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل اعتقادیه
حاصل است و این راه است که حق تعالی بر این مدح میکند و میفرماید منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و امنا به

که اهل سنت و جماعت بدان امتیاز دارند از دیگر ملتهای زایغه که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود کتاب
و سنت را پس پشت انداختند پس کتاب و سنت اگر موافق عقول ایشان افتد بر آن رفتند و الا انکار کردند و متحیر
ماندند و راه گم کردند قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا از حال
ایشان خبر میدهد بعضی گفتند که موجود یا جسم باشد و مکان و حیز و جهت نداشته باشد معقول ما نمی شود آنها خدا را
جسم گفتند و مجسمه شدند و بعضی روافض هم بدین راه رفتند و بعضی گفتند که حق تعالی تکلیف کرده است عباد
را باتیان عبادات و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد نباشند
ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این امت شدند
و بعضی روافض باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که ممکن صلاحیت خالقیت ندارد و اینها نفهمیدند و غلط کردند
و گفتند پس عذاب بر معاصی عباد ظلم است و نیز امثیت خاک بیچاره را عذاب کردن عقل قبول نمیکند آنها
جبریه شدند و بعضی روافض باین راه هم رفته اند میگویند شیعه علی هر گناهی که کند او را عذاب نخواهد شد و بین الجبر
والقدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زاید بر ذات کردند
بمتابعت حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطله را بودن قرآن غیر مخلوق و صفتی از صفات معقول نشد
که حرف و صوت است چگونه بذات حق قایم باشند و بعضی منکر عذاب قبر شدند میگویند که مرده جماد است
عقل قبول نمیکند که معذب شود و اکثر آنها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفاصیل معاد را معقول
نمیدانند و رویت حق تعالی را معقول نمیدانند از جهت این هفتاد و دو ملت باطله بهم رسیدند پس بنای
این همه ملت باطله بر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و هر کس پیروی عقل ناقص
خود کرده براه دیگر رفته و هر که بر راه شیطانی بود با او در اصل جهنم شده و اهل سنت و جماعت عقل را [illegible]
خود را اقرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و میفرماید والله یعلم و انتم
لا تعلمون و دست بدست نبی معصوم که او را حق تعالی برای راهنمونی کوران فرستاده بود دادند
و عنان اختیار خود بوی سپردند که بر هر جا که راه رفتند و بی تشویش بمنزل مقصود که جنت است رسیدند
بیت چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ❊ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

ای برادر اهل سنت با آنکه حق تعالی منزه از تشبیه و مثال میدانند و از تجسیم اینهمه تحاشی میکنند چون این آیة
حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم ایمان بآن می آرند و انکار
آن نمی کنند و میگویند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والبحث عن کیفیة
لا یجوز همچنین با وجود تنزیه حق تعالی از جارحه ید الله قائل اند و میگویند که کیفیت این صفت معلوم
نیست مفوض است بعلم الهی برهان سابع آنکه بتحقیق صحت مذهب روافض نه نبوة ثابت میشود
و نه ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات وثوق بر میخیزد و انکار متواترات
و سفسطه بهم میرسد چرا که ما پیغمبر صلی الله علیه وسلم نه دیده ایم و نه ابوبکر را و نه علی را و نه معجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را و نه قرآن بحضور ما نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نامی نازل
شده بود و فصحای عرب قاطبة معارضه آن کردند و همه آنها با آن کثرت اشخاص و طول زمان بتحدی
از جانب محمد بقوله فأتوا بسورة من مثله از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریش
امی دعوی نبوة کرد و این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آن وقت کسی رفیق محمد
نبود و فوج و حشم نداشت از احاد الناس بود این سخن محمد بر وضیع و شریف اهل مکه که با دین آبائی
الفت گرفته بودند گران آمد و بر عداوت محمد برخاستند چون معجزات بر دست محمد ظاهر شدند و کلام الله
در قلوب مردم تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی پس دیگر جماعتی مسلمان شدند مثل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس روز بروز آفتاب هدایت
الهی قوة میگرفت و ظلمت کفر رفع میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد و برهم زدن این دین قصور
نکردند و مسلمانان که تابع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان و مال تقصیر ننمودند تا وقتیکه
از هر طرف و هر جانب از بلاد و قری متباعده مردم هر سو که هر یک بدینی و بکیشی الفت داشت حقیت دین محمدی
دریافته و از هر جانب یدخلون فی دین الله افواجا آنگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
مبشر شدند و آنسرور بحکم اذا فرغت فانصب والی ربک فارغب بالرفیق الاعلی پرداشتند
بعد وفات آنسرور یاران او همچنانکه در حیات و در ترویج دین او میکوشیدند بعد وفات او

همچنان سعیها کردند ابوبکر با بنی حنیفه و غیره قبایل عرب که مرتد شده بودند جهادها کرد و عمر الخطاب بلاد کفر را بنور اسلام
منور کرد که کسری و قیصر را بر بقعه دانیم خبر متواتر اگر موجب علم هست پس نبوت محمد صلی الله علیه وسلم مسلم
و قرآن هم مسلم و حق محمد صلی الله علیه وسلم به کرده اسلم که آنهمه رنجها کشیده و سعیها نموده مردم را از
ظلمت کفر برآورده بنور اسلام مشرف کرد و راه جنت نمود و همچنین حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که در دین رنجها کشیدها و سعیها نمودند یار رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بودند به کردن ثابت
و محقق شد لیکن برابر بلکه تفاوت درجات که حق تعالی گفته لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وقال الله تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی و مذهب روافض باطل شد و مذهب اهل سنت ثابت شد اگر این خبر متواتر موجب علم
نیست و اینهمه مردم که مازن و در عمر و خیر از عرب و عجم از قبایل مشتی را که متابعت کرده و از عرب بیگانه کرده اند و ننها
آباء خود را گذاشته دین محمد اختیار کرده بودند و اینها از جان و مال رنجها کشیده و دین محمد را محکم نموده تا بود و
و اینهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر اینها را هیچ فایده نکرد و اینها همه خاطر داشت ابوبکر و عمر دین
محمد را برباد دادند و قرآن منزل را انداخته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده متواتر روایت کردند
و دینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده به بارسانیدند پس از کجا ثابت شود که محمد نام شخصی در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و دعوی نبوت کرد اعتماد بر این خبر متواتر نماند بوجود محمد و معجزات علم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات وثوق برخیزد و چه جایز است که بصره و بغداد و مصر در جهان موجود
نباشد هر قوم به ترتیع متفق شده خبر بوجود آن بلاد به ارسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن
بانکه از این خبر متواتر علم بوجود و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم با حسان ابوبکر و عمر حاصل
نمیشود این دعوی بی دلیل است که این کی برهان با من آنکه مذهب روافض هیچ دلیلی اعتقاد شیعه
ثابت نمیشود پس این مذهب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را صحابه تحریف

کرده اند وآنچه متواتر است از ایشان متواتر است نه از پیغمبر صلعم واحادیث پیغمبر صلعم که بروایت صحابه مروی
شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شدند مگر چهار کس واجماع صحابه بطریق اولی
نزد شان حجت نیست پس این مذهب که آورده اند به پیغمبر نسبت می کنند از کجا مگر آنکه آنها دعوی می کنند که
که ما دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان باطلست بوجوه یکی آنکه اول اثبات امامت باید
کرد پس این دعوی باید نمود وامامت فرع نبوت است چون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشده چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود وقول جماعه اثنی عشر که صحابه وتابعین باشند چون معتبر ومفید
علم نباشد وحمل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب ودعوی عصمت که مصحح قول ویا باشد ثبوت آن
محالست ودور نه خود طالبست ونیز عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود
دوم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پسر خود محمد بن حنفیه را از آن مطلع ساختی
وچیزیکه از اصول دین وبنای اسلام است علی ومحمد را از آن غافل نگذاشتی ومحمد بن علی را با علی ابن الحسین
نزاع نشدی چنانچه امامیه زعم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن الحسین نزاع کرد وحجر اسود را حکم کرد
الی آخر ما افتروه وهم چنین علی ابن الحسین پسر خود زید را مطلع ساختی وزید از امامت محمد باقر انکار نمیکرد
وحالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که هشام احول گفت که مرا زید بن علی گفت که تو با من باشی
تا جهاد کنیم احول گفت نی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری احول گفت یکجان دارم حق تعالی
را در زمین حجة است یعنی امام برحق است یعنی محمد باقر پس بودن من با تو ونبودن یکسانست زید گفت که پدر
با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من میداد وگوارا داشتی که مرا در آتش دوزخ انداختی یعنی
اگر محمد باقر امام برحق بودی مرا مطلع ساختی سیوم آنکه در امامت نزد امامیه نص جلی شرط است ویقین است
که اگر امامت از اصول دین باشد شارع آنرا کی مهمل گذارد پس اگر در امامت نص بطریق احاد کافی گویند
روا نباشد که روایت احاد موجب علم نیست وبنای عقاید بران نمیتوان شد پس واجب است که نص متواتر
باید ولهذا امامیه دعوی تواتر میکنند ودعوی تواتر باطلست چراکه اگر متواتر بودی اینقدر اختلاف در ائمه
ائمه واقع است تا آنکه اصحاب یک امام که هریک دعوی اخذ علم از همان امام میکنند باهم اختلاف دارند چنانچه

ازاصحاب

از اصحاب جعفر صادق عمر بن سعید مدائنی وغیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
سالم و علی بن رباح وغیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام
بعد موسی پسرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف شد احمد بن ابی بشر سراج ابی جعفر و حسین بن مهران
و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب هر امام واقع
شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب ثانیا در ستی است و در احادیث احاد چه جای متواتر
کما لا یخفی چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعارضه واقع شده مثلا محمد باقر و زید هر دو پسران علی ابن الحسین و هر دو
عالم و متقی و متصف باوصاف کمال و امامیه از هر یک دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید و اثنا عشریه و باقریه
از محمد پس یکی را تصدیق کردن و دوم را تکذیب نمودن ترجیح است بلا مرجح فتعارضا و تساقطا و نیز بعضی از
اصحاب ائمه مثلا چون حسن بن علی بن فضال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بود و تکذیب میکرد
کسی را که هر دو را امام واجب الطاعة داند و سماعة بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا را پس با این همه تکاذب و تعارض در اقوال ائمه و اقوال
اصحاب ائمه امامت چگونه ثابت شود پنجم آنکه امامیه میگویند که ائمه از خوف اعدا مذهب خود ظاهر نمیکردند
و در ظاهر مثل اهل باطل بتقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بیاران خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی گفتند
و میگفتند للحیطان آذان یعنی دیوار هم گوش دارد رواه الکلینی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده با ایشان گفتند همان باطل باشد و مقصود اضلال
آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چه اضلال شرذمه قلیل بهتر است از اضلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول وثوق از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت رجوع
کند و گوید که شهادت بدروغ داده بودم هر دو قول و قایل قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب هر دو قول
یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نکند و بعد از حکم از رجوع شاهد قاضی فسخ حکم
نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه از ائمه استتار و [illegible] میکنند

که مخالف کتاب اند و احادیث متواتر است بلکه بعضی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهر است
پس وثوق از دیگر روایت امامیه نیز رفته چنانچه عیاشی از محمد بن آنحضرت رضا از امیر المؤمنین روایت می کند
انه قال فی خطبته انا اخذ العهد من الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم انا
منشئ الانام این کفر است بلکه اشد انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی بصیر از صادق کلامی
روایت کرده که مشعر دعوی الوهیت است و از ابن جمیل است که مفسران آنحضرت رب را بمعنی علی تفسیر میکنند
در قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم
الیه راجعون و نیز امامیه از ائمه روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبیین علی ولایة علی
و در تفسیر قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک میگویند لئن اشرکت یا محمد فی الخلافة مع علی
غیره لیحبطن عملک و نیز از امیر المؤمنین روایت کنند انا المتقدم علی غیره این نیز کفر است که مقتضی
تفضیل علی است بر انبیا بلکه بر محمد صلی الله علیه وسلم و نیز ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یدخل النار این مخالف نصوص قطعیه از
کتاب و سنة متواتره است چراکه هر که محب علی نیست کافر و مخلد فی النار است نزد روافض و چون
محب علی بهیچ گناه داخل نار نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند و همچنین خرافات مبطل شرائع است
هفتم آنکه سلسله روایت حدیث امامیه تا ائمه بحد تواتر البته نمی رسد چراکه امامیه خود معترف اند که ائمه از خوف
اعدا تقیه می نمودند و مذهب حق خود ظاهر نمیکردند کلمه حق پوشیده بیاران خود میگفتند و در عوام خلاف
آن میگفتند و بدیهی است که روایات که در آن تقیه و اخفا بقدر منظور باشد که در خلوة هم باندیشه گفته شود
بحد تواتر نتوان رسید چراکه اخفای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهرة پس در تواتر و تقیه
منافات است ای برادر اهل سنة که از رجال لا یحصی روایت می کنند در روایات شان علی رؤس
الاشهاد والاعلان است با اینهمه کثرت شان بجز چند حدیث از مرویات اهل سنة بدرجه تواتر نمیرسند
شهیر شده اند اهل سنة متواتر بمعنی است که قدر مشترک را از چند حدیث متواتر میگویند و خبر متواترات
اهل سنة کتاب الله است که بنای عقاید اهل سنة بر آنست روایات امامیه سلسله اسناد شان

منحصر بائمه است و دعوی میکنند که ائمه بسبب ترس تقیه بیاران خود خفیه میگفتند و قرآن نزدشان محرف
شده قابل اعتماد نیست پس روایات امامیه چگونه احتمال تواتر دارد پس ادعای تواتر از امامیه نیست
مگر مثل ادعای یهود تواتر را در تابید دین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود معترف اند که بخت نصر تمام
یهود را کشته بود و بجز ده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه تا ائمه امکان
تواتر ندارد پس اساس عقاید این فرقه ضاله از بیخ بر کنده شد که اخبار احاد موجب علم و مفید قطع نیست
هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده روافض آنست که محب علی
هر گناهی که کنند از آن مسؤل نخواهد شد گو پدر خود را بکشد و با مادر خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار
از ائمه روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قوله تعالی فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس و لا جان برین قول خود حمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود که در زعم
فاسد آنها بنا بر نیت صالحه که هدایت مردم است بسوی دین حق و محبت علی البته نزدشان جایز بلکه
مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند نهم آنکه سلسله اسناد روافض تا ائمه که مذکور میکنند موافق قواعد
مقرره روافض هم اکثر آن بدرجه صحت نمیرسند صحاح در کتب شان بر قلیل نذر نص علیه صاحب الهدایة
من الامامیة و مجتهدها ازانکه صحیح میدانند چون بمقتضای قواعد اینها سنجیده میشود ضعاف اند یا مقلوب
یا موضوع باز آنهمه احادیث را معارضات اند و مرجحات آنها از نسج عنکبوت سست تر و دران حرافات
اند دهم آنکه بعضی ائمه دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه و غیره ائمه ثقات روات و قدمای مجتهدان امامیه را تکذیب
کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زرارة بن اعین و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم
و ملک جهنی و دارم بن حکم و ریان بن الصلت را تکذیب کرده و رد کرد صادق بعض آنها را و منع کرد از
دخول بر خود ابن سکان را و تکذیب کرد زید بن علی بن الحسین هشام احول را فیما رواه عن ابیه فی الامامة
و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم جوالیقی و هشام بن حکم و صاحب الطاق
هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و هم میگویند که ما اخذ کرده ایم مذهب
از باقر و صادق و باز هر یکی دیگر را انکار و تکذیب و تذلیل میکنند چنانچه هشام بن حکم کتابی تصنیف کرده

در رد جوالیقی و در رد صاحب الطاق لما ذکره النجاشی پس روایت کسی ازآنها معتبر نباشد و نیز امیر المؤمنین
از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمی‌شنوند و اطاعت من نمی‌کنند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی
پس روایت اینچنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که بیشتر روایة ازآنها در کتب معتبره
خود می آرند و تمسک باحادیث آنها می کنند کذاب و وضاع اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شابور فزاری
ابی عبد الله کذاب است و وضاع قال النجاشی کان ابو عبد الله ضعیفا فی الحدیث و قال احمد بن
یضع الحدیث وضعا و یروی عن المجاهیل و سمعت من قال کان فاسد المذهب و حال آنکه ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله و غیره از وی روایت می کنند و بر روایات او اعتماد دارند و منهم حسن بن عباس
بن الحریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضاع است قال النجاشی الحسن بن عباس بن الحریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا و ضاع له کتاب فی انا انزلناه فی لیلة القدر و هو کتاب ردی الحدیث
مضطرب الالفاظ حال آنکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد آنها از صحاح
و منهم علی بن حسان و هو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد
و له کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرده کلینی از وی در صحیح خود و منهم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح هو کذاب روی عنه ابو عمرو الکشی و غیره و منهم عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی قال النجاشی زعم
اصحابنا انه یضع الحدیث حال آنکه از وی ثقات آنها مانند علی بن الحسین و ابن فضال و غیره روایت
کرده‌اند و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایة
کرده‌اند که بنای مذهب ایشان بر آنست و جابر جعفی که از مجتهدان امامیه است زندیق بود و وضاع و مغیرة
بن سعید پیری بود در کوفه از روافض که ساحر و کذاب بود و این هر دو را صادق تکذیب کرده و گفته یفترون
علینا اهل البیت و یروون عنا الاکاذیب و بعضی از راویان احادیث آنها آن کسانند
که معرفة خدا ندارند و توحید نمیکنند و در مسئله توحید بر ائمه افترا می کنند چنانچه هشام بن سالم و هشام بن حکم
و صاحب طاق خدا را جسم ثابت میکنند و به ائمه نسبت مینمایند امام ابی الحسن علی الرضا از آنها
تبری کرده و گفته و لیس القول ما قال الهشامان و با اینهمه جمیع محدثین روافض از آنها روایت

حدیث می کنند و اینها از اهل تعدیل هستند یا غایة التعدیل و دیگر در اسناد احادیث اینها که بیشتر احادیث از اینها
مرویست ضعفا اند منهم ابراهیم بن صالح الانماطی ابو اسحق و الحسین بن سهل النوفلی و الحسن بن راشد
الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلبی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و الحسین بن احمد المنقری و جماعة
بن سعید الخثعمی و هو ضعیف فاسد و کلینی از وی روایت کرده و عثمان بن عیسی که شیخ الطائفه یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن شمر طوسی و غیره جماعتی از وی روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد
دارند با آنکه ضعیف است و سهل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از وی ابو جعفر
طوسی و غیره روایة کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حالانکه ضعیف است و ابراهیم بن عمر الیمانی و داود
بن کثیر الرقی که باوجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و ابی خدیجه و معاویة بن میسرة و جابر
الاحمسی و خالد بن نجیح و محمد بن اسمعیل ابی احمد و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
و وهیب بن حفص و حسین بن یزید نوفلی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وهب بن وهب و حبیب
بن حبیب و جماعتی کثیر دیگر همه آنها ضعفا اند نجاشی و غضایری و حلی و ابن ابی داود و غیره علماء
جرح و تعدیل بتفرقه صنادید بر تضعیف اینجماعت تنصیص کرده و با اینهمه محدثین اینها در صحاح خود احادیث
از اینها روایت میکنند و فقهای اینها باحادیث آنها حجة می آرند و دیگر در سلسلهٔ اسناد احادیث
آنها جماعتی است لا تحصی مجهول الحال مانند حسن بن ابان که حال او باتفاق علماء شان مجهول است
حالانکه خبر او از صحاح شمرده اند نص علیه ابن المطهر فی المنتهی و منهم المقتول فی الفردوس و القاسم
بن سلیمان و عمر بن حنظله هر دو مجهول العدالة اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو الفقیمی
ابن السکن و علی بن عقبه و قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار حسینی و بشر بن یسار یساری و موسی
بن جعفر و مفضل بن سکره و یزید الیامی و سعید بن زید الیامی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و بکار بن ابی
بکر و فلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیب سعدی و ابی
سعید المکاری و رکاز بن فرقد و الحسن التفلیسی و قاسم بن الحراز و صالح الکندی و علی بن دوید

والحسن بن علی بن ابراهیم وابراهیم بن محمد والحسن بن علی وابن اسحق النحوی وعثمان بن عبدالملک وعثمان بن عبدالله وعیسی بن عمر مولی الانصاری وربیع بن محمد المسلی وعلی بن سعد السعدی ومحمد بن یوسف بن ابراهیم ومحمود بن میمون وجعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب بهمه مجهولان اند با جماعتی کثیر دیگر حالانکه ازین جماعه شیوخ انها روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم ومحمد بن یعقوب کلینی وابن بابویه وابو جعفر طوسی و شیخ او ابو عبدالله که او را مفید گویند اینهمه مشایخ روافض ازانجماعه در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند نص علیه المرتضی وابو جعفر الطوسی وجمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز از بعضی از راویان عدول آنها آن کسانند که ائمه از انها بیزار شده و در حق آنها بد دعا کرده اند و گفته اخزاه الله چون زرارة بن اعین و بعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام یا غیر او و ثقات از علماء رجال آنها را تکذیب میکنند چنانچه عبدالله بن مسکان که از ابو عبدالله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن یعقوب در کافی وابن بابویه قمی در فقیه وابو جعفر طوسی در تهذیب و غیر شان در کتب خود روایت او از صادق آورده حالانکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبدالله چیزی روایت کرده باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه او را از ثقات میشمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره روایت کرده وابو عمر کشی گفته که نصر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة آنها آن کسانند که ثقات قوم درانها طعن میکنند چون محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطین محمد بن بابویه قمی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی و نجاشی و غیره دران طعن می کنند و میگویند یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذ و بعضی از رواة مدلس اند که اسناد میکنند حدیث را از شیخ الشیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمرو و عبدالله بن مغیرة و نظیری حالانکه کلینی از صادق منع از تدلیس روایت کرده و بعضی از رواة شان آن کسانند که تکذیب بعضی ائمه میکنند در دعوی امامت چون حسن بن سماعة ابی محمد کندی صیرفی و از دیگر راویان بزرگ و معتبر شان

انها

آنها باشند که امامیه آنها را فاسد المذهب میدانند چنانچه جارودیه مانند احمد بن محمد السعد الهمدانی و فطحیه
چون حسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکیر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن المدائنی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاری ابی عبد الله و حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی ثقه و احمد بن محمد بن علی بن سالم البطائنی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن الحسین بن محمد
البطائنی الحرمی المعروف بالطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الرواسی مولی بنی رواس و غیرشان و این مشهور است در میان آنها و با آنکه حکم بفساد مذهبشان می کنند
ازین بد مذهبان شیوخ امامیه در صحاح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشریه واجب میدانند ایمان با ئمه
اثنی عشر و این جماعه با ئمه اثنی عشر ایمان ندارند و نیز روافض قبول میکنند روایت کسی را که فاسق باشد بعمل جوارح
چنانچه ابو جعفر طوسی در عدة گفته که فسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایت کسی را که ائمه او را رد کرده اند و منع کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة اینجا نه کسی است که مومن بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکریا بن ابراهیم نصرانی که در ظاهر زی نصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از رواة شان آنها
هستند که روایت می کنند از آنها که خود راویان مروی عنه را توثیق نمیکنند چون عبد الاعلی و فطا [illegible] و اکثر از
رواة شان آنها هستند که در اینها نه مدح مذکور شده و نه قدح چون منذر بن خیر و یحیی بن سابا و در تصانیف شان
و اکثر تنصیص می کنند بر ضعف بعضی راویان و بر حدیث آنها حکم بصحت می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتب را بمشایخ خود و گمان میبرند که آن مشایخ آنچه درین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تقیه سخت داشتند مدت الوجود آنرا روایت نکردند بعد مردن
شان آن کتب بدست ما آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکنند و اکثر اخبار آنها که بلفظ عن مرویست از همین قبیل است و نیز بعضی از راویان شان آن کسانی اند
که بمذهب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند با آنکه ما را از افشای این امر امام منع کرده بود و بعد افشا نموده یا چیزی
را که منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان نزد شان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

کا از ثقات ایشان است کلینی گفته که ابو بصیر گفت به امام که گاهی حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش میشنوم و روایت از پسر میکنم و ابن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت الست بربکم پس ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم گردم فدای تو از تو این
سخن بروم حدیث کنم گفت نه حدیث مکن و ابو بصیر بر منع او نرفت حدیث کرد بدان تا آنکه مشهور شد
درمیان شیعه و کلینی از محمد بن ابی نصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد و گفت که دران منگر و او
آنرا گشادم و خواندم دران سوره لم یکن پس یافتم دران نام هفتاد مرد از قریش و نام پدران شان و بعض
از رواة ایشان کسانی اند که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواة از رجال صحیح
میشمارند و نیز از مجتهدان و ثقات راویان شان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
باک ندارد و آثار عمل جعلی میداند و چند کتاب بدروغ پر کرده است و بعضی با اعتراف راویان او ثابت شده
و نیز اینجا عمل میکنند بر مرسل چنانچه مراسیل ابی عمیر را صحیح میدانند حالانکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که ارسال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بخبر فاسق هم بجز مضطرب و عجب تر از همه حماقت
احمقان و افترا مفتریان است که چهار کس ثقات دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از نزد امام
مهدی صاحب الزمان پیام می آریم اول ابو عمرو عثمان بن سعید الثانی دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و هشت فوت شده سیوم ابو القاسم بن ابو الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
السفرا میگویند و هفتاد و چهار سال مدت این مدعیان که ایشان را حمقا غیبت صغری می نامند و بعضی دیگر
کسان بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از وی روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
داود و ابن ابی القاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهربار و محمد بن ابراهیم
و غیره و این احمقان دعوی بی دلیل ظاهر البطلان آن مفتریان را باور کرده روایت حدیث محمد مهدی از ایشان
می کنند و نیز روایت میکنند از رقعه ها و کلمات میسر ندکر رقعه ها بواسطه سفیران غیر شان بصاحب الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته و از انجمله رقعه علی ابن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی است او رقعه بخط صاحب الزمان ظاهر کرده و در جواب سوال خود و گفته ابو القاسم بن ابی الحسین
بن روح یعنی سفیر سیوم رقعه بدست علی بن جعفر بن اسود بصاحب الزمان فرستاده بود و صاحب الزمان
اورا جواب نوشته و از انجمله رقعه محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی بصاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از ابواب شریعه پرسیده بود و گفت که احمد بن
حسین گفته و دیدم این مسایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السطور آن اجوبه احمد بن حسین
طوسی در کتاب الغیبه و کتاب الاحتجاج نوشته یعنی کتب صحاح که بنا آن برین خرافات است و از انجمله است رقاع
ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان و رئیس روافض ابو العباس مذکور کتابی
در رقاع جمع کرده و آنرا قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاده و از انجمله رقاع برادرش احمد و برادرش
حسین ع اینها همه گمان میبرند که با صاحب الامر مینویسیم و صاحب الامر جواب مسایل ما می نویسد چنانچه نجاشی
وغیره ذکر کرده اند و از انجمله رقاع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهیم بن بکیر بن اعین ابو الحسن الرازی هم
دعوی مکاتبه میکرد و در رقاع ظاهر مینمود نجاشی گفته او را با صاحب الامر اتصالی بود و از ان جمله دیگر رقاع اند
از قدمای این فرقه ضاله و از همین قبیل است خرافاتی که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی بخط حجه
صاحب الزمان ظاهر کرده و این احمقان گمان میبرند که محمد بن علی یک مسئله یا چند مسئله از مشکلات
مینوشت و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر بر می آورد
و جواب مسایل بر پشت آن نوشته می یافت ازین معنی یقین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منحوت
خیال شان است و برین بنا دین شان است و از همین قبیل مخترعات احمق فریب آنست که اکابر مجتهدیهم خطوط
ائمه معصومین ظاهر کردند در جواب مسائل که شیعه از ایشان پرسیده بودند و آن خطوط را این حمقا عند التعارض
بر حدیث مروی باسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیعی بخط ابی محمد حسن بن علی
برآورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهم بلکه فتوی میدهم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن احق است ابدا

که خط حسن بن علی را که می شناسد بهر تقدیر سناخت الخط لیشبه الخط و حال راویان این امامان
اینست و بنای مذهبشان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه این جماعه باین لغویات مشحون اند و معتبر
ترین کتب نزد این جماعه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی دوم تهذیب سوم استبصار
این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرند که عمل برین چهار کتاب واجب است و همچنین برانچه روایة کرد آنرا امامی و جمع
کردند آنرا یاران او و باز امامیه ازین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و جماعتی فقه من لا یحضره اصح میگویند
و حال این کتب آنست که بتو ظاهر کردیم که از هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
تجسیم و زرارة بن اعین و بکر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد المذهب باعتقاد امامیه و بعضی وضاع و کذاب باعتراف شان چون جعفر فزاری
و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعفاء ایشان بسیار اند و مجاهیل بیشمار چون ابن عماره و ابن
مسکان و زید یامی و غیره و بعضی مستور الحال چون تغلبی و قاسم خزاز و ابن فرقد و غیره و از فساق
و عمل جوارح روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتن و واجب العمل و التنفیذ حمق است
و چون حال اصح کتب شان اینست وای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض ازین جماعه صادر
میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد گو صحیح باشد عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی با این علو مرتبه خود و دیگر ان گمراهان که شیخ الطائفه است روایة می کنند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکنند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقیه مزوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود جایز میدهند ثبت
کذب برای نصرة مذهب فائده ابن بابویه بعضی مرویات کلینی را که بزعم خود باسناد صحیح روایت کرده فهم کرد
چون احادیث تحریف قرآن و اسقاط آیات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده فائده بدانکه
قدمای روافض کلهم عمل میکردند برانچه یاران آنها بدان روایت میکردند بی تحقیق حال رجال
اسناد و هیچ کتابی ننوشتند که در ان احوال رجال باشد از جرح و تعدیل تا وقتیکه کشی

از اثناعشریه در صد چهارم کتابی تصنیف کرد در غایت اختصار در احوال رجال که از آن هیچ ضرورت رفع نشود
بار دوم متأخرین ابن عقده اسمی در ضعفا کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاوس و ابن مطهر و تقی الدین بن داود در جرح و تعدیل کتابها تصنیف کردند و مهمل گذاشتند
بسیاری را و غافل ماندند از توجیه مدح و قدح و اختلاف بسیار کردند در ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح
والقدح بر وجهی که از حق تا باطل هیچ فرق ظاهر نشد و در ترجیحات سخنهای واهی گفتند و لهذا صاحب
الدرایة من الامامیة از تقلید آنها منع کرده و نیز علمای رجال در اسمای رجال تصحیفها کردند چنانچه ابی بصیر
که نون بود آنرا بای موحده گفتند و حرام هم که برای مهمله و جیم بود آنرا بزای منقوطه و حای مهمله خواندند و بسیار
راوی در اسم و اسم پدر متفق بودند چنانچه محمد بن قیس مشترک گشت در چهار کس و روات همه میدانند یکسان
خود محمد بن قیس اسدی ابی نصیر و محمد بن قیس بجلی و یکی را مدح میگویند بی توثیق و آن محمد بن قیس
اسدی مولی بنی نصیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن قیس ابی احمد ابن بابویه اکثر از محمد بن قیس روایت
میکند بی ذکر ما به الامتیاز پس در حدیث او تفرقه من حیث الرجال موافق مذهب ایشان هم اعتماد نشاید
چه عدالت در راوی شرط است و چون متقدمان ایشان از احوال رجال بحث نمیکردند بر هر رطب و یابس
عمل میکردند متأخران که آمدند هر چند به تقلید اهل سنت بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را ترک می کردند مذهب امامیه بالکل ترک میدادند ناچار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و حجت گرفتند که از اصحاب متقدمین ما بر آن عمل کرده اند و بنا
اینهمه خرافات شان بر اتباع هوا است و تحقیق آنست که بنای مذهب روافض را منافقان بقصد هدم
دین اسلام نهاده اند اول عبد الله بن سبا یهودی بود منافق در زی مسلمانان در آمده مردم را بسوی
حب اهلبیت که مرغوب اهل اسلام است کشیده و از آنجا بورطه ضلال انداخت که افراط در شان علی است
با ثبات الوهیت چنانچه غلاة می کنند یا اثبات معنی رسالت که بلفظ امامت یا ولایت تعبیر کنند و تفریط
در شان دیگر صحابه و اهلبیت بتهمت عداوت بعد از آن دیگر منافقان در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم احول و احول دوم

ملقب بشیطان الطاق و زید بن جهیم الهلالی و زرارة بن اعین و حکم بن عیینه و عروه بیعی با اینها دعوی روایت کردند از ائمه ثلثه مذکورین یا بعض اینها این جماعه منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و بیشتر آمد و رفت در خدمت ائمه مذکورین و دیگر ائمه تا انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و ازان اکابر اکاذیب در اصول و فروع و مطاعن صحابه و ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و علیهن و مدح شیعه و ذم اهل سنت بافترا روایت کردند پس چون عقاید فاسده ازینها ظاهر شد ائمه ازینها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره امامیه هم از ائمه تبری ازان منافقان روایت میکنند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد الخراز و محمد بن الحسین انهما قالا دخلنا علی ابی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و صاحب الطاق والمیثمی یقولون انه تعالی اجوف الی السرة والباقی صمد فخر لله ساجدا و قال سبحانك کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوك بغیرك اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك ولا اشبهك بخلقك انت اهل لكل خیر فلا تجعلنی مع القوم الظالمین وقد روی ایضا عن الحسن بن عبد الرحمن الحمانی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله جسم قال قاتله الله اما علم ان الجسم محدود معاذ الله وابرا الی الله من هذا القول و روی ایضا عن محمد الفرج الرخجی قال کتبت الی ابی الحسن ساله عما قال هشام بن الحکم فی الجسم و هشام بن سالم فی الصورة فکتب دع عنك حیرة الحیران واستعذ بالله من الشیطان لیس القول ما قال الهشامان و زید بن علی ابن الحسین هشام احول را گفت ای احول چیا نمیکنی از خدا روایت میکنی از پدر من چیزها که پدر من ازان بیزار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام نیست امام برادرش محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مسایل دین آموخت و مرا نیاموخت و با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من می داد و مرا بر فتن دوزخ راضی شد رواه الکلینی وغیره من الامامیه و بعض اقوال که ازان براة ائمه ازان منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز از همان منافقان امامیه دین خود سند میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن الحسین طلب خلافة کرد جماعه کثیر با وی جمع شد و امیر عراقین یوسف بن عمر ثقفی با وی محاربات کرده پانزده هزار کس از اهل کوفه آمدند

و با ضلال منافقان عقاید شان و بهتان شیخین فاسد بود آن کوفیان بنا بر فساد عقاید خود باز به زید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر تبرا کنی ما ترا مدد و کاری میکنیم و اگر نه ترا میگذاریم زید گفت هرگز تبرا از ابی بکر و عمر نخواهم
کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چرا که پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکر شان بجز خیر نکردی سرگروه علامت
آن کوفیان گفتند اذاً نرفضك یعنی این هنگام ما ترا میگذاریم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة
یعنی بروید شما روافض اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت احتیاج از آنها
تبری کرد و از آن روز آنها را روافض نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
ملقب به دیک الجن شاعر ظاهر شده که نه اقرار داشت به صانع و نه به نبوت و اسلام ظاهر میکرد و مذهب روافض را
تائید میکرد و روافض و را از فقهای خود میشمارند کما ذکره محمد بن محمد بن النعمان الملقب بمفید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرتضی بعد از آن و را یاجی که آن ایام را ایام غیبت محمد مهدی میگویند جماعتی کذاب لمه فریب پیدا
شده که دعوی سفارت کرده اند از طرف محمد مهدی و رقعات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در آن مذهب
تالیف نموده نسبت کردند و بنا آن کتب را بسوی باقر و صادق نسبت کردند تالیف آن کتب را باصحاب
مخلصین آنها افتراء علیهم و اضلالاً للمذبذبین هم پس آن کتب را اظهار کردند برای شیعه
و گفتند که مصنف از جهت تقیه این کتاب را ظاهر نکرده بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب از کتب جعفر
صادق است پس شیعه آن کتاب را گرفتند آنچه در وی بود از صادق فی التحقیق روایت کردند و از جمله
اسلاف روافض که روافض مذهب خود از وی گرفته ذکریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر دین نصاری
را نگهداشته با خواص آنها خود را نصرانی می گفت و شیعه خود را محبت اهل بیت قرار داده مطاعن صحابه
و امهات مومنین ذکر نموده باز در آن کذابان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی لقب می
کنند پر از دروغ و باطل کتاب تصنیف کرده بسوی نصرانی و غیره نسبت نمود و شیخ او صاحب [illegible] از و
الکذب و الخبث بود نسبت نامه مذهب روافض و چون تمام روایات این گمراهان مخالف اخبار متواتره
بود که مروی متواتر از امیر المومنین علی و از فرزندان او که ائمه هدی بودند موافق جمهور صحابه روایت است

مینمایند وانکار آن روایات محال بود ولهذا آن اخبار را خود امامیه هم از ائمه روایت می کنند
ناچار برای حفظ مذهب خود بوجوب تقیه قایل شدند چه اگر به تقیه قایل نشوند روافض را به بطلان
مذهب خود اعتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذهب روافض ابطال تقیه باید کرد تا آن گمراهان
را مفری باقی نماند **فصل در ابطال تقیه** بدانکه روافض دعوی می کنند که تقیه بر پیغمبران
و ائمه واجب بود و بر امت نیز واجب است و برین دعوی خود باثار سند می آرند کلینی از ابی نصیر روایت
کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من
دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیما وروی ابن بابویه
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتقی قال اما بعد
نزول والله یعصمک من الناس فلا وصاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عمر تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له وهمچنین آثار
در فضیلت تقیه و ایجاب آن بسیار روایت می کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اکرم نزد خدا آنست که بسیار تقیه کند وهمچنین کلینی وغیره
از هشام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة می گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این آثار موضوع و مفترا اند و تفضیح رجال ایشان از ابی نصیر و هشام بن
سالم وغیره بالا مذکور شده و نیز این آثار مخالف متواترات است و ما ثبت بالبداهة چرا که اگر پیغمبر
تقیه میکرد اینهمه مجادلات و مجاهدات با کفار نمیکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ نمیکرد و بر تقدیر
تسلیم این اثر دلالت دارد برانکه تقیه بعد نزول والله یعصمک من الناس منسوخ گشت
فهو حجة لنا لا علینا و ادله بر بطلان تقیه بسیار اند یکی آنکه کذب در جمیع ادیان حرام است
خصوصا بر انبیا ضرورة پس آنرا واجب یا مستحب گفتن و کذب را تسعة اعشار الدین و کذب را دین خدا
والکذب را اکرم عند الله دانستن کفر است دوم آنکه تقیه مخل است در وثوق بر اخبار و آنچه مخل باشد

در وثوق

در وثوق بر اخبار در انبیاء و در کسی که وی نهی انبیا فرض کرده شود محال و اگر نه حجة الله بر خلق قائم نشود و
نمی بینی که شاعر بودن یا ساحر بودن که از آن وهم در بودن نظم قرآن از غیر خدا و بودن معجزات از قبیل
سحر پیدا می شود حالانکه کسی از شاعران مثل اقصر سوره ای از قرآن نتوانست آورد و کسی از ساحران مقابله
با عصای موسی نتوانست کرد تاهم این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام بابلغ وجوه نفی کرده
و گفته وما علمناه الشعر وما ینبغی له پس کذب بتقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد سیوم آنکه حق تعالی
در مدح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله و در مدح
مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و میفرماید کنتم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله سرور پیغمبران و قاید مومنان
بجنته چگونه از غیر خدا بترسد و فریضه تبلیغ شرائع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن تنهائی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار در قتل او دریغ نکرده بودند قوله تعالی واذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین شاهد است
در آن وقت آنسرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انذار قصور نکرده باز چون اسلام قوة گرفت و حکم جهاد نازل
شده آنچه معارک و مغازی بعمل آورده اظهر من الشمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدای اسلام رنجها می کشید
و چرا جهاد فرض میشد و بعمل می آورد پس اثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حمقا هم نتوان الا مد
ان هذا الا سفاهة بینة و تفصیل قول را بتوجه که از ابو جهل و امثال او و از احزاب کفار و از هرقل عظیم الروم
و پرویز خسرو فارس تقیه نکرده و از ابی بکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی عاقل بجواب آن پردازد
حاصل که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و هم چنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و هود و صالح و شعیب و لوط
و موسی که قصص آنها بتفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچ کس از آنها با وجود ضعف اسلام و قوة
کفار از غیر خدا نترسیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صدها سال نوح از دست کفار رنجها کشید

وموسی را با فرعون و ابراهیم را با نمرود بادشاه هفت اقلیم و هود را با عاد و صالح را با ثمود و شعیب
را با اهل مدین و اصحاب ایکه و لوط را با قوم او معارضات شدیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی وغیره از دست
کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل
ان کنتم مؤمنین و عیسی با آسمان تشریف برد و هیچکس از انها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
شام تغیر فرموده حالانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر مکن فانا نخاف من کیده وان کیده
لعظیم و ابن عباس میگفت که بالفعل بحال باید داشت و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت وما کنت
متخذ المضلین عضدا همچنین روافض خود روایت میکنند و حسین بن علی با یزید جنگیده شهید شد
اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند نوبت تا باینجا نمیرسید اکنون آثار از ائمه که بروایات امامیه آمده است و در نفی
تقیه دلالت دارند ایراد کرده می شود اول آنکه از امیر المؤمنین مرویست انه قال انی والله لو لقیت واحدا
وهم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت وانی من ضلالتهم الذی هم فیه والهدی
الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی ویقین من ربی وانی الی لقاء الله لمحتاج ولحسن ثواب المنتظر
راج ذکره الرضی فی نهج البلاغة پس وقتیکه علی تنها از جمیع من فی الارض باک نکند و خوف خطره
بخاطر نیارد و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیتها دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلینی روایت میکند که ائمه نمیرند مگر باختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قاتل خود را و زمان موت خود را میدانست و اذیتها دون قتل برای تبلیغ احکام الهی و اجر او اجر عظیم
چندان کار نیست و امریست محمود و قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل
الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون سیوم آنکه روی العیاشی عن زرارة بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
توضأ رجل فمسح علی خفیه فدخل المسجد فصلی فجاء علی فوطأ رقبته وقال ویلک تصلی علی غیر
وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به الیه فقال انظر ماذا یقول هذا عنک

در رفع صوت علی عمر فقال انا می نعم اگر تقیه فرض میشود علی کردن آن مصلی را پایمال میکرد و میگفت
تصلی علی غیر وضوء و برامیر المومنین عمر آواز بلند نمیکرد چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیعه او را ببدی یاد می کند پس در بعضی راههای باغهای
مدینه با عمر مقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مر عمر را که با خبر رسیده که تو شیعه مرا ببدی
یاد می کنی عمر جواب درشت داد علی کمان خود را بر زمین زد آن کمان اژدها شد و دهن گشاده بسوی
عمر دوید و عمر گفت الله الله ای ابا الحسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
دست بسوی اژدها برد باز کمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون شب شد
علی مرا طلبید و فرمود که پیش عمر برو مالی از طرف مشرق نزد او داده است میخواهد که پنهان کند او را بگو که
پنهان مکن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه چیز پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بتو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه اینچنین است علی وارث اسرار نبوة است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده ازین است عمر گفت برو پیش علی و بگو که سمعا وطاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمدم پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
که خوف آن اژدها در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این اثر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را ببدی آنقدر با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال را تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
قدر قوت بر رفع دشمن داشته باشد و خوف او تا وقت مرگ در دل دشمن متمکن باشد و با اینهمه روایات
قوة علی و مغلوبی عمر رد و نقض اکثر اقوال و افعال علی را در خلافت عمر بر تقیه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر دختر علی را بغصب گرفت و علی بنا بر تقیه دم نزد لعنة الله علی الکاذبین برای گفتن در حق شیعه
درین شور شین آمده کمان را اژدها کرده و برای غصب کردن دختر که ارذل الناس آنرا گوارا نتواند کرد
پیش نشد دوم نزد مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد پنجم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی عبد الله

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمود ای پیغمبر این وصیت تست بسوی نجبا پیغمبر گفت
وما النجباء یا جبرئیل یعنی نجبا کیستند ای جبرئیل جبرئیل گفته علی و اولاد او و بران کتاب مهرها بود
از زر پس داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن کتاب را بسوی علی و امر کرد او را که یکمهر بگشاید و هر چه دران نوشته
باشد بران عمل کند پس تر دفع کرد علی آن کتاب را بسوی حسن او یکمهر کشاد پس تر دفع کرد بسوی حسین او یکمهر
کشاده دران یافت که برآ با قومی برای شهادت پس نیست شهادة آنها را مگر با تو و نفس را برای خدا
بفروش پس همچنان کرد پس تر داد آن کتاب را به علی ابن الحسین پس کشاد یکمهر پس یافت دران که سر نگون
باش و خاموشی اختیار کن و لازم گیر خانه خود را و عبادة کن پروردگار خود را تا که آید ترا الیقین یعنی موت
پس داد آن کتاب را به پسرش محمد بن علی او مهر بکشاد پس یافت دران که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم اهلبیت خود را پراگنده کن و تصدیق کن آبا صالحین خود را و مترس از کسی مگر از خدا
پس در پستی کسی بر تو غلبه نخواهند شد پس تر داد به پسر خود جعفر پس او یکمهر بکشاد پس یافت دران مثل کتاب
محمد ان حدث الناس وافتهم وانشر ولا تخافن الا الله وانشر علوم اهلبیتک وصدق ابائک
الصلحین ولا تخافن الا الله فانک فی حرز وامان پس تر داد به پسرش موسی همچنین خواهد داد موسی
موسی بکسی که بعد او خواهد آمد و همچنین تا قیام مهدی و از طریقی از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرده
و دران در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود وقل الحق فی الامن والخوف ولا تخش الا الله یعنی
کلمه حق بگو در حالة امن و هم در حالة خوف و مترس از هیچ کس مگر از خدا ازین اثر ثابت میشود که تقیه محمد
باقر و جعفر صادق را جایز نبود پس بگیرد رافضی اقوال و افعال این هر دو امام را بر تقیه حمل میکنند باطل
است و از اقوال و افعال این هر دو امام بطریق اهل سنة بتواتر ثابت شده و از طرق روافض هم
بصحت رسیده آنچه که مبطل مذهب روافض باشند مثل قول محمد باقر در حق ابی بکر نعم الصدیق نعم الصدیق
فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق فخر کرده و گفته ولدنی ابو بکر مرتین و نیز سیوم
انکه سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود در حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم وفات
یافت و مردم با ابی بکر بیعت کردند علی فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یک یک از مهاجرین

و انصار و اهل بدر و غیره رفت و از انها طلب مدد کرد و پس از انها کسی یاری علی قبول نکرد مگر چهار کس
زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم
با ابی بکر بیعت کردند ابو بکر قنفذ را نزد علی فرستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
شو چون قنفذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بستند
و مرتد شدند قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگری را پس قنفذ را گفت که برو ابو بکر را
بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگری را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر در غضب شد و در خانه
علی را بسوخت پس فاطمه آمد و آواز کرد یا ابتاه یا رسول الله عمر شمشیر بر داشت و بر جای در شکن و پس علی
عمر را گرفت و او را بجنبانید و بینی و گردنش را بسود عمر مر علی را گفت که با ابی بکر بیعت کن علی گفت اگر بیعت ابی بکر نکنم
عمر گفت آن زمان گردنت خواهند زد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرة ندارد مگر من کم هستم
در یاران و مددکاران این قصه صریح است در بطلان تقیه زیرا که مدرجه اگر تقیه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار
نمیرفت و بطلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بیعت می نمود و قسم خدا یاد کرده اظهار استخلاف خود
نمیکرد و با عمر کشتی نمیکرد و آخر این قصه اول دلیل است بر بطلان تقیه و تکذیب امامیه در آنکه میگویند
که علی ترک حق خود کرده بود و بجهة عدم قدرة چنانچه اول قصه بر آن دلالة دارد که از مهاجرین و انصار
و اهل بدر اختیار بجز چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت مدافعت
انها و قدرة گرفتن خلافت داشت چنانچه از اثری دیگر از علی رض که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت
لولا عهد الی حبیبی لا اخونه لعلمت من اضعف ناصرا و اقل عددا نیز ظاهر میشود که علی قدرة
مقاومت داشت و نیز معلوم شد که علی با ابی بکر بیعت بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه تقیه فثبت المدعا ر
هرفات این حمقا بعضی بعضی را تکذیب می کنند هفتم آنکه محمد بن سنان روایت کرده که امیر المومنین به عمر گفت
ای مغرور من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عبد که تو بروی حکم بظلم کنی و او بتوفیق ترا بکشد و بدین
سبب داخل بهشت شود و نیز محمد بن سنان و غیره روایت کردند که امیر المومنین به عمر گفت که تو دیار تو

یعنی ابوبکر برآورده شوید از همسایه رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بر دار کشیده شوید بر شاخهای
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس در فتنه افتند دوستان تو پس برآورده شود آتشی سوزنده که حرام
شده بود بر ابراهیم پس شما را در آن انداخته شود و شما خاکستر شوید پس بر آید بادی پس ببرد آن باد خاکستر را
در دریا لعنة الله علی الکذبین این آثار دلالت دارند بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب می بود این سخنها
علی بهم نمیگفت هشتم آنکه بتواتر نزد اهل سنت وجماعة و هم بروایت شیعه صحیح شده که امیرالمؤمنین در اکثر
احکام اجتهادیه مخالفت خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره مینمود پس اگر تقیه واجب می بود مناظره نمیکرد
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکنند و نزد اهل سنت هم ثابت شده که علی رض فرمود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مفید قال فی نهج البلاغة علامة الایمان ان تؤثر الصدق حین یضرک
علی الکذب حین ینفعک در نفی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغة روایت کرده الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق وافضل ذلک کلمة عدل عند امام جائر
این صریح است در نفی فضیلت تقیه اینها ادله ابطال تقیه از کتاب و سنت پیغمبران علیهم السلام و آثار
مرویه معتبران ملعونان آورده شده سوای این از ادله عقلی آنست که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چرا که علی و اولاد امجاد او دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفات کمال متصف بودند و حق
تعالی میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون و شکی نیست
که تقیه مقتضی کمال نامردی است و خوف و دروغگوئی و افتراء بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت و بیشعوری و بیغیرتی
است بحدیکه کفار غصب حق آنها را بگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان بخوف اذیتی کمتر
از آن مزاحمت ننمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت درین ذلت و خواری بگذرانند عقل اهل العلم
بالانصاف قبول این معنی نمیکنند و نیز نظر بوجوب لطف در حق بندگان بر خدا نصب امام بر خدا واجب
میگویند و نصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و سفه و لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قایم کند و بروی واجب کند که کلمه حق ظاهر ننماید و آنکه صدها سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
نمی بینی که اگر کسی گوید که پادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن بوی

واجب کرده است که حکم پادشاه را مخفی نزد خود دارد و تا مدت العمر خود کسی را بر آن اطلاع ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدود را خفیه اطلاع دهد هیچ عاقلی این معنی را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گوینده
یا سفه پادشاه و چون معلوم باشد که پادشاه حکیم است سفه منتفی به یقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و نیز در امامت نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار معجزه شرط میکنند و تقیه منافی
این چیزها است و نیز تقیه بعد دعوای امامت رجوع است از دعوای امامت و نیز محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده و دارقطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از شیخین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تقیه است باقر گفت که ترس نمیباشد مگر از زندگان
از مردگان کسی نمی ترسد حقتعالی هشام بن عبد الملک را چنین و چنین کند بد دعا کرد در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک میترسیدم که زنده و مسلط است
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند **مقاله ثانی** در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصاً روافض خذلهم **فصل در ایمان مجمل** اهل حق میگویند که بداهت عقل
حکم میکند که حقایق اشیای ثابت است و علم بآن متحقق و سوفسطائیه که نفی حقایق میکنند یا شک
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامت برهان و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
نظر بر جریان عادة الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب نه بمعنی علل موجبه چنانچه حکما میگویند و نه بمعنی تولید
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که تحقیق کرده میشود ان شاء الله تعالی که ممکن علة ممکن نمیتواند شد و خالق جمیع
ممکنات از جواهر و اعراض و اعیان و صفات واحد حقیقی واجب الوجود است و فاعل بالاختیار نه بایجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که عرض و صفت باشد غیر از فعال لما یرید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما نظر بظاهر سه چیز اند بحکم استقرار اول حس است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشند
و گاه باشد که بسبب بعضی موانع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احول یکی را دو بیند و صفراوی سکر
شیرین را تلخ انگارد لیکن چون نادر است و غالباً عدم موانع قطعاً دانسته میشود لهذا حس را مفید
قطع و علم یقین دارند دوم عقل است ملاحده و بعضی از روافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

بدلیل احتیاج است از استمداد دوم آنکه عقل گاهی بسبب مزاحمت وهم وخیال یا عدم رعایت شرائط برهان
خطا می‌کند لیکن چون غالباً قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع وعلم یقینی گفته می‌شود وانکار
افادهٔ عقل مر علم را قریب بسفسطه است سیوم خبر است که حقتعالی آنرا وضع کرده است برای حصول
علم سامع بما فی الضمیر متکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمداً یا خطاً بجهت قصور فهم یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقاً از اسباب علم نمی‌گویند مگر بعد علم بزوال مانع یعنی احتمال کذب و این علم بزوال
مانع گاهی قطعاً بالبداهة حاصل میشود چنانچه در خبر متواتر که عبارت است از خبر جماعتی که عقل بالبداهة موافقت
آنها بر کذب محال داند از جماعتی مثل اول دیگر تا آنکه منتهی شود باحدی حواس خمس و گاهی باستدلال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوة و عصمت بدلیل ثابت شد احتمال کذب عمداً و خطاً بکلی قطعاً برطرف گشت
پس این هر دو خبر مفید علم قطعی است و گاهی بانضمام قراین احتمال کذب دور میشود و چون در این صورة
به انعدام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانینة و مفید
ظن که قریب بیقین است گفته می‌شود و گاهی نظر باوصاف راوی از اسلام و عقل و حفظ و عدالت
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی‌شود پس خبر احاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و عدالت
رواة مفید ظن است که قسمی از اقسام علم آن را می‌دانند و بناء عمل بران باشد و بناء اعتقادات بران نباشد
قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم نشمرده اند بدو وجه یکی آنکه الهام مختص
است بخواص انها از اسباب علم عموم بحث میکنند دوم آنکه مزاحمت وهم و خیال و کدورات نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیاء بعدم این موانع بدلیل عصمت آنها بالقطع
معلوم است لهذا الهام انبیاء مفید قطع است و در غیر انبیاء چون قطع بعدم موانع دست نمی‌دهد لهذا آنرا
دلیل ظنی میگویند نظر بر غالب احوال لیکن فی الجمله بودن الهام اولیاء از اسباب علم در آن شکی نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
مراد از وحی درین آیه الهام است چرا که نبوت خاصهٔ رجال است قال الله تعالی وما ارسلنا من

قبلك الا رجالا نوحی الیهم و اما سنت و آثار پس بسیارند مثل ندا کردن عمر رضی الله عنه در مدینه در خطبه
یا ساریة الجبل و شنیدن ساریه آواز او را و از امر اجل بسیار از قبیل کشف و الهام است و بسط در مقال طول میخواهد
اما اجماع پس قول ایشان کرامات الاولیاء حق و از عمده کرامات ایشان علوم الهامی است از مغیبات امکانی
و وجوبی دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از اسباب علم خبر رسول الله صلعم است که هیچ جهه
احتمال خطا ندارد بجهت عصمت آن واجب تا ممکن از ازل تا ابد آگاهی می بخشد پس حس است که احتمال خطا در آن
کم غالبا نیست اما مقصور است بر اشیاء محسوسه بلکه ظاهر شان پس خبر متواتر است که بنا آنهم بر حس است و لیس الخبر
کالمعاینة پس عقل چرا که اختلاف در آراء عقلا بسیار است پس الهام است که قطع بعدم موانع در ان کم
دست میدهد و غرض فقیر ازین کلام آنست که حس و عقل و الهام از معلومات بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول بکند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد
اما در حس و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم بقطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث
احاد ظنیة من حیث الرواة آمده نه من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص البعض و مانند آن ظنیة
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص و ظاهر و نص و مفسر را که آنجا احتمالی ناشی از دلیل نیست
کو احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطعی باید دانست که ما را متواتر از نبی معصوم رسیده است
که عمل بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بر ظاهر [illegible] و همچنین
سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دانست که در تفسیر قرآن و حمل آن [illegible] ظاهر بر تاویل و صرف آن از
ظاهر اتباع سواد اعظم باید کرد چرا که حقتعالی میفرماید و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا و پیغمبر فرمود علیکم بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی الجماعة
و فرمود لا یجتمع امتی علی الضلالة چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و امامیه نیز از ائمه
بهم باین معنی آثار روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس قوله تعالی وامسحوا برؤسکم وارجلکم
من حیث العبارة هر چند محتمل باشد مسح هر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی و هو معکم

ناضرة الی ربها ناظرة البته بر ظاهر حمل باید کرد و از ظاهر صرف نباید کرد والله اعلم و از جمله اشیاء موجوده
ثابته بعضی ممکن است چنانچه بداهت حس و عقل بدان شاهد است و بعضی واجب چرا که اگر تمامها ممکن باشند
و ممکن محتاج است بسوی علت مغایره ذات خود و مفروض آنست که اشیاء موجوده تمامها ممکن است و خارج
از جمیع موجودات چیزی نیست و نیز ممکن عبارتست از چیزی که ذات او نه وجود خود تقاضا می کند و نه عدم
خود را و انچه وجود خود را تقاضا نخواهد کرد یقین است که توابع وجود را هم تقاضا نخواهد کرد و آن توابع لوازم
ماهیات شیئیه یا لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را تقاضا نخواهد کرد پس وجود غیر خود را هم البته تقاضا نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود فرع
اقتضای وجود خود است بالبداهه و فلیس پس ثابت شد که ممکنات جمله اشیاء ثابته هم در وجود
خود و هم در بقاء خود و هم در اتصاف خود بصفات و اعراض خود و هم در صدور افعال خود محتاج اند
و واجب لذاته که ذات او تقاضا کند وجود خود را هم تقاضا کند هر صفت کمال را و تقاضا کند تنزه را
از هر نقص و زوال چرا که وجود منشاء هر خیر و کمال است و عدم منبع هر شر و زوال پس هرچه تقاضا
وجود خواهد کرد تقاضاء هر خیر و کمال خواهد کرد لاجرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود از هر نقص و زوال و هرچه تقاضاء وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تقاضا نکرد نقص و زوال را چرا تقاضا کرد که فرع تقاضای
ذات است چرا که نقص و زوال که نقایض خیر و کمال اند امور عدمیه اند از قبیل اعدام اصلی آنرا تقاضا
نمی باید لهذا حقتعالی میفرماید ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن
نفسك و چون ثابت شد که حقتعالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای او ممکن را که عبارت از
خلق است البته باختیار او خواهد بود بمعنی ان شاء فعل و ان شاء ترك نه بایجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که ایجاب
مستلزم اضطرار است و آن نقص است و چون وجود ممکن باختیار واجب ثابت شد بعینه ثابت شد که عالم حادث است
چرا که انچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهه و صانع عالم قدیم است واحد لا شریك له

چرا که جایز است تمانع در صورت شرکت و تمانع مقتضی است عجز هر دو را یا یکی را از هر دو و آن نقص است
و منافی وجوب است پس همه معارف که مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع آنرا مؤید و ناطق
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام دلالت دارد بر حدوث عالم بالزمان و قال الله تعالی
خالق کل شیء لا اله الا هو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعملون دلالت دارند بر شمول
خلق او تعالی اعیان و اعراض و افعال عباد را و قال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
دلالت دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بتوسط خبر متواتر در حق گذشتگان و بتوسط حس در حق صحابه
پیغمبران که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلعم رسول خدا است آنچه پیغام از
طرف خدا آورده است از امر و نهی و وعد و وعید و اخبار همه حق است چرا که بخبر متواتر معلوم شده که وقت بعثت مکه
جهل و کفر در مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت سنگ را بخدائی می پرستیدند و در تحلیل و تحریم
اشیا و کلمات لغوی و لیل میگفتند و کسی در آنجا از کتاب و نبوت خبر نداشت در آن وقت محمد صلعم از همان قوم
قریش مردی امی که هیچ نخوانده بود ظاهر شد و خویش و بیگانه و دوست و دشمن همه شنیدند و اقرار میکردند
که از بدو فطرت پیش از دعوی نبوت سخن دروغ بر زبان او نرفته است و بهدایت ازلی گاهی بت را سجده
نکرده و سخنی لغو مثل دیگر قریشیان گاهی نگفته چون بچهل سال عمر رسیده دعوی نبوت کرده و برای تصدیق
این دعوی معجزات بسیار که قدر مشترک از آن بتواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر دست او ظاهر گشته
و مردم را از خدا ترسانیده و بتوحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیاء سلف خوانده و گفته که اینکلام رب العالمین است
اگر باور ندارید تمام جن و انس جمع شده مثل اقصر سورتی از آن بیارید پس از آن وقت تا اینوقت باوجود
تحدی و کثرت اعداء در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل اقصر سورتی
از آن بیارد و انبیاء سابق را و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص و اخبار قرآن
را علمای یهود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که بتعصب حق پوشی
نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چگونه اعتبار میکرد و آرای جمهور را بنهم علوم اولین و آخرین مطابق علوم توریت و انجیل بی وحی الهی عقل

محال میداند این است ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و موقوف بر شرع نیست لیکن شرع آنرا مؤید

است و نیز هفتاد و دو ملت از اهل قبله در نفس اعتقاد ایمان شریک اند مگر آنکه کاملیه و عجلیه و زرامیه و قرامطه و نزاریه

و معمریه و جناحیه از روافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابل عدم دارد و خطابیه و حنفیه و سبیه و اشنیه

و مفوضیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گذشت و اسماعیلیه از امامیه میگویند که حقتعالی فاعل بالایجاب

و از وی صادر نشده مگر عقل اول زیرا که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد حالانکه امامیه از صادق

روایت کرده اند انه تعالی یرید و لا یجب علیه و این دلیل است برآنکه حقتعالی فاعل بالاراده و اختیار است و نیز بکر

و بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیر شان میگویند که علم و سمع و بصر او تعالی حادث شد

زرارة بن اعین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر

حالانکه کلینی از ابی جعفر رض روایت کرده اند قال کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالما و

و جماعتی دیگر امامیه از ائمه روایت کرده اند بطرق متنوعه ان الله لم یزل عالما سمیعا بصیرا و غرابیه منکر

نبوة و رسالة محمد را صلعم میگویند که خدا جبرئیل را برسالة نزد علی فرستاده بود و جبرئیل غلط نزد محمد صلعم آمد و لعنت

میکنند آن ملعونان جبرئیل را با آنکه تمامی امامیه باتفاق در ایمان مجمل یاد میکنند ایمان علی و ائمه و این

دعوی است بی دلیل و اما قسم با معنی که روافض دعوی می کنند که متضمن معنی رسالت است بلکه موجب

افضلیت بر انبیا و رسل باطل است چنانچه ذکر کرده شود در محل آن انشاء الله تعالی و احتجاج بر آنکه اعتقاد

به علی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل

آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله اگر داخل ایمان بودی

البته در قرآن و خبر متواتر مروی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل است

چنانچه مذکور کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و آنچه روافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می

کنند بدرجه صحت نرسیده اند و تواتر نرسید چنانچه بالا گذشت قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین

عند ربهم **فصل ۲ ایمان مفصل** بعد از تصحیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف را که تعلق دارد

ان کافی است و عقلا در ان خبطهای میکنند و اختلافها دارند از کلام الهی که بتوسط رسول الله صلی الله
علیه وسلم بروایة متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بما رسیده استدلال کرده اعتقاد داریم
که صانع عالم حی است و سمیع و بصیر و قادر بر هرچه که ممکن است مرتضی و ابو جعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین مقدور عبد و ابو جعفر طوسی در تبیان در تفسیر قرآن
گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علیم است بهر جزئی و کلی و ازل هشامیه
میگویند که حقتعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زراریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حقتعالی
اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد و صاحب
کنز العرفان وغیره گفته اند که حقتعالی جزئیات را نمیداند مگر بعد وقوع آن حالانکه از طریق اهل سنت
و شیعه بتواتر از اهل بیت مروی گشته علمه تعالی بالشیء قبل کونه کعلمه تعالی بعد کونه و قرآن مجید
باخبار آینده مشحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در ان هم اخبار است باشیا قبل از وقوع
آن علی بن ابراهیم قمی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی عبد الله یعنی
جعفر صادق ع که آیا باشد امروز چیزیکه نبود در علم خدا دیروز صادق گفت فی هر که اینچنین گوید او را خدا
خوار کند گفتم خبر ده مرا که انچه شد وانچه شدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا دی روز گفت آری
بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی وکلم الله موسی
تکلیما و قرآن کلام خدا است غیر مخلوق و همچنین توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم وانچه به پیغمبران از
کتب و صحف نازل شده ایمان بهریک از ان واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه مانند معتزله گویند
که کلام او تعالی مخلوقست پیدا کرد آنرا حقتعالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نبی و کرامیه میگویند
که کلام خدا حادث است در ذات خدا بتغیر از حدوث آن متکلم شود و چون حمل متکلم که مشتق است بر حق
تعالی بی ثبوت ماخذ اشتقاق و نیز اتصاف بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد بمخلوقی دیگر محال است
و بودن حقتعالی محل حوادث نیز محال است چراکه اگر صفت کمال است از ازل ثابت است و اگر صفت
نقصان است ثبوت آن محال است لاجرم حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از سمع و بصر و از انجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهود
میشود لهذا اکثر متکلمین بکلام نفسی قایل شده و کلام لفظی را از انجهة کلام گویند که دلالة دارد بر کلام نفسی و میگویند
که کلام الهی مسموع نیست وانچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون بتوسط ملک بود
مخصوص بکلیم الله نیست و همین است قول ابی منصور ماتریدی و حق نزد فقیر آنست که کلام لفظی هم قدیم
است و تقدم و تاخر که مشهود میشود بجهة تنگی حوصله ممکنات است و لله المثل الاعلی لا یعنیه شان
عن شان و کلام الهی مسموع است هر کس سامعه او را حوصله سماع دهند چنانچه ذات او مرئی است هر که باصره او را قوه
بصر دهند و این قول ابی الحسن اشعری است و در قران تحریف و زیاده و نقصان ممکن نیست وانچه در دو دفه
مصحف بتواتر رسیده است همه قران است وانچه در ان داخل نیست قران نیست اثنا عشریه و غیره امامیه میگویند
انچه در دو دفه مصحف موجود است نزد مسلمانان همه کلام خدا نیست و نه تمام قران منزل که مامور بالتلاوة است در ان
موجود است بلکه در قران تحریفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سور از ان ساقط گشته کلینی از هشام بن سالم
از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرانی که جبرئیل بمحمد صلعم آورده بود هفده هزار آیه بود و کلینی از
محمد بن نصر از صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام هفتاد کس از قریش بود با نام پدران شان
و نیز کلینی و غیره از حکم بن عتیبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی وما ارسلنا من قبلک
من رسول و لا نبی و لا محدث و گفته که علی ابن ابی طالب محدث بود و در روایت کرده کلینی از مرید از ابی
عبد الله که رسول آنکس است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و نبی کسی است که در خواب بیند
و محدث کسی است که آواز بشنود و صورت نبیند و کلینی از محمد بن جهیم هلالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
امة هی اربی من امة کلام خدا نیست بلکه محرف است ائمة هی ازکی من ائمتکم بود و ان گمراهان میگویند
که سوره ولایت را از قران ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انعام بود آیات فضایل
اهل بیت و احکام از ان ساقط کرده اند و لفظ علیک از قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
میگویند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
لیلة القدر خیر من الف شهر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از الم نشرح لک صدرک

وعلیا ظهرک عثمان مجسند شتر الصهرت لفظ وعلیا صهرک ساقط کرده اند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون لفظ آل محمد ساقط کرده اند و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این
قول روافض باطلست بوجوه یکی آنکه حقتعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
وچیزی را که حق تعالی حافظ باشد تحریف دران محال است که مستلزم عجز او تعالی است دوم آنکه تبلیغ قرآن
بی کم و زیاده حقتعالی بر پیغمبر صلعم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم البته بدو تبلیغ قرآن
کوشش بلیغ فرموده جاییکه خود نتوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستاد و وامر بتعلیم و تعلم کرد و از کسی نترسید
و همین است حال پیغمبران چنانچه حقتعالی در شان میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه
ولا یخشون احدا الا الله و همچنین حال اتباع پیغمبر بود از صحابه و اهل بیت و ائمه هدی که حقتعالی در مدح شان میفرماید
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و انچه
آن گمراهان میگویند که ائمه معصومین قرآن را در ظاهر بنوعی میخواندند و خفیه بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلمه
روایت می کند که گفت مردی برابی عبدالله قرآن خواند و من می شنیدم حروف از قرآن که نیست انچه
مردم می خوانند پس فرمود یا عبدالله باش تا که برود استاده شوند وقتیکه برود استاده شوند از زبان
بخوانی کتاب خدا را بر خدا و حقتعالی آن گمراهان را لعنت کند چه قبایح در رذایل از نامردی و حق پوشی و
مانند آن باین نسبت می کنند و چون پیغمبر علیه السلام و مددکاران او در حیات او صلعم این قسم در تبلیغ
قرآن کوشش نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در اقطاع ارض جاییکه اسلام رسیده بود شیوع پیدا کرده
و مردم بدان مداومت می نمودند و در مساجد و غیره و در نمازها و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن شور میشد تا که آنحضرت صلعم امر فرموده به پست کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
در غلط نیندازد و چیزیکه اینچنین پراگنده شده باشد تغییر و تبدیل بدان ممکن نیست و قایل بدان شدن
انکار متواترات کردنست چنانچه کسی گوید که مکه در جهان موجود نیست حاجیان برای حج خطا به خود در وغ
بسته اند سیوم آنکه اگر قول روافض صحیح باشد وثوق و اعتماد از قرآن برخیزد حالانکه روافض هم

بقرآن احتجاج میکنند و حال آنکه سابق مذکور شده که سراسر موضوع و مفتری است و بالفرض اگر درجه
صحت رسند احادیث آحاد مفید یقین نیست پس دین برباد رفت چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بودی سوای
روافض از هفتاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اهل هیچ فرق اسلام بر این بحث انکار
دارند و کلینی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سور آثار از ائمه روایت کرده موضوع اند و مفتری
چنانچه ابن بابویه و جلی که از پیشوایان آن گروه اند هم باین معنی حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و او تعالی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است اما شیعه هشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قایم بذات خدا [illegible] چنانچه امامیه میگویند و مرتضی و تابعان او از اثنا عشریه میگویند که اراده خدا قایم است
بذات خود و محال هم چنین است قول بعضی معتزله مثل ابو هذیل و جبائی و ابی هاشم و بودن صفته قایم
بذات خود ظاهر البطلان است و در این صورت خدا را بآن موصوف گفتن نه بچیزی دیگر از حوادث غیر قایم
بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت [illegible] خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آن محال است
و اراده الهی متعلق میشود بهر چه [illegible] باشد یا عرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نهی مستلزم عدم اراده نیست امر کرده است کافران را باسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و معصیت و اراده میکند باسلام مومن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز موجود
نمی شود چرا که نسبت قدرت [illegible] اراده است
[illegible] تخصیص میکند موجودات را بوقت دون وقت و کیفیت دون کیفیت و کمیت دون کمیت مانند آن در آنچه
حق تعالی اراده آن چیز میکند البته واقع میشود و تخلف از مراد الهی محال است که مستلزم عجز است و آنچه خدا [illegible]
[illegible] تعلق اراده بدان محال است الا عجز یا جهل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
اظهار عصیان عاصی [illegible] و دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند هیچ کس قدرت ندارد بر اضلال
آن [illegible] و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند هیچ کس نتواند هدایتش کرد و اما شیعه [illegible]
[illegible] فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت نمیکند بلکه از [illegible] اراده
اسلام و طاعت [illegible] چنانچه امر میکند به اسلام و طاعت و چرا که نهی میکند از کفر و معصیت [illegible]

نمی کنند نیز میگویند که لازم نیست که هرچه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده ایمان میکند و ایشان
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزها که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیر هذا نیز و ایشان قائل
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده هدایت او کرده و اینهمه مزخرفات ظاهر البطلان که مستلزم عجز و منافی
الوهیت اند و قرآن مجید بطلان آن ناطق است و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لکن حق القول
منی الآیة و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و پیغمبر صلعم فرموده من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و میفرماید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون و آثار
از ائمه در کتب امامیه هم در آن وارد اند بعین عبارة ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون امامیه از ائمه بطرق بسیار
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی الحسن رضا که بعضی یاران ما جبر
میگویند و بعضی استطاعة فرمود که بنویسم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفته که شنیدم از ابی الحسن موسی که می گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کرده
جماعتی از ابراهیم از دیگر همه بمعنی این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که با بنده نیکوئی کند می نهد در دل و نکته از نور و می گشاید گوشهای
دل او و میگمارد فرشته را که محکم کند کار او و اگر اراده می کند با بنده بدی نکته سیاه در دل او می نهد
و گوشهای دل او را بند می کند و میگمارد شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواند فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن سعید از صادق روایت میکند و نیز کلینی از فتح از زید جانی
از ابی الحسن روایت میکند آنچه صریح است بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گردانند اراده عزم باشد
یا اراده حتم و نیز کلینی از حسین از عبد الرحمن حمانی از ابی الحسن موسی بن جعفر روایت کرده که می گفت که

بی اراده و مشیت الهی نمیشود و نیز کلینی وغیره از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت که امر کرد حق تعالی بچیزی و نخواست آن چیزرا و خواست و امر نکرد امر کرد ابلیس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند اگر خدا می خواست البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره و خواست
که بخورد اگر نمی خواست نمیخورد و در کلینی در کافی از ثابت بن سعید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چیست شمارا با مردم باز مانند از مردم و کسی را بخود دعوت مکنید قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین جمع شوند
برآنکه هدایت کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند هدایت کردن او و اگر جمع شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا هدایتش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین آثار بسیار اند آنها حجت می
آرند بقوله تعالی وما الله یرید ظلما للعباد جواب آنست معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که ظلم
کند بر بندگان این چنین اهل لغت و عربیه گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
که رضا غیر اراده است و بآنکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر مطیع باشد جواب آنست که اطاعت اتباع
امر است نه اتباع اراده و بآنکه اراده قبیح قبیح و ترک اراده حسن قبیح است محال است که از حق تعالی صادر شود و این
باطل است قبح آن ممنوع است فانه لا قبیح منه تعالی و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت
و ضلال بندگان می کند ثابت شد که اصلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب چرا که پیدا کردن
کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و ضلال باتفاق مسلمانان اصلح و لطف نیست چرا که لطف
عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و بعید کردن او از معصیت من غیر الجاء یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و کیسانیه و امامیه کلهم و هشت فرقه زیدیه قائل اند بآنکه اصلح و لطف بر حق تعالی واجب است و الا بخل لازم آید و این
باطل است که الوهیت منافی وجوب است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
امامیه و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه اکثر چیزها بر خدا واجب گویند از انجمله تکلیف عباد با وامر و نواهی و ثواب
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی وجوب بعضی میگویند که واجب
عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد عقلا پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی تا نقص
لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنابر حقی که بندگان

بروفق داعیهٔ ایشان طاعت و تکلیف با وامر و نواهی نسبت بعباد اصلح نیست و لطف که عبارتست از نزدیک
کردن عبد بطاعت من غیر الجاء در حق عباد اصلح نیست بلکه اصلح الجاء است عباد را بر طاعت چنانچه با قوم
موسی بعمل آمده حیث قال و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتیناکم بقوة پس
وجوب تکلیف و اصلح و لطف واجب شدی ابلیس را پیدا نکردی و او را قوة و قدرت اضلال ندادی و عباد
را قدرت بر عصیان ندادی و مشیة و اراده الهی متعلق بهدایة عامه شدی حالانکه نشد قال الله تعالی
ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لو شاء لهداکم اجمعین و لو شاء ربک ما فعلوه و در
هر بلده و هر وقت نبی معصوم را والی کرده و قوة بر امر معروف و نهی منکر دادی و آنها استدلال میکنند
بر وجوب اشیاء مذکوره مثل قوله تعالی کان حقا علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
الرحمة و قوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی ثم
ان علینا بیانه و میگویند که ترک جزا یعنی ثواب دادن بطاعت ظلم است جواب آنست که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه آنست که حق تعالی وعده نصر و رحمة کرده است مؤکد که خلف دران محال است و محقق است
نظر بمقتضای وعده و معنی حتما مقضیا امر او مهم تحقیق ثم ان علینا حسابهم برای تاکید مجازاة و تاکید محاسبه
پس وجوب بمعنی آنکه اگر ترک کند مستحق ذم باشد یا آنکه بنا بر حقی است که بندگان راست بر او محال است
اما بمعنی که لازم گرفته بر خود تفضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد و لیکن اطلاق لفظ وجوب بی ادبی است
و آنکه میگویند که ترک ثواب طاعت ظلم است باطل است چرا که ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و حقتعالی
تصرف میکند در ملک خود پس اگر حقتعالی بمعصیة عذاب کند یا بر طاعت ثواب بدهد ظلم نباشد و اخبار
امامیه از ائمه روایت کرده که یکی دعا بجناب الهی و دعا میکرد الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی طرفة عین الی
الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک و لو انی
کربت معادن حدید الدنیا بانیابی و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل
بحور السموات والارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من ادب

حقك علي ونوالك الهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلق اجمعين وعظمت للنار
خلقي وجسمي وملأت جهنم واطباقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون
لجهنم حطب سوائي لكان بعد لك علي قليلا في كثير ما استوجبت من عقوبتك
ودر نهج البلاغة از امير المؤمنين روايت كرده كه گفت لا يامنن خير هذه الامة من عذاب الله
وخالق است ومكون حق تعالى جميع موجودات را از جواهر واعراض وخير وشر وممكن نيست كه ديگري
خلق چيزي از اشيا تواند كرد يا در خلق چيزي از اشيا ديگري با وي تعالى شريك باشد يا او تفويض
كند خلق چيزي را بمخلوقي از مخلوقات مفوضه ميگويند كه محمد يا محمد وعلي هر دو در خالقيت وبنا با حق تعالى
شريك اند وحقتعالى پيدا كردن دنيا با آنها سپرده وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه معتزله ميگويند كه خالق
شر ابليس وگناهگاران جن وانس اند وقول شان مثل قول مجوس است كه ميگويند كه خالق خير يزدان است
وخالق شر اهرمن ولهذا در حديث صحيح وارد شده القدرية مجوس هذه الامة وآثار ائمه از طرق اماميه
نيز بر بطلان اين مذهب دلالت دارند محمد بن يعقوب كليني از معاوية بن وهب روايت كرده از ابي عبد الله
كه حقتعالى بر موسى عليه السلام در توريت نازل كرده اني انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت
الخير واجريته على يدي من احب فطوبى لمن اجريته على يديه من ربه فويل لمن اجريته
على يديه ونيز از محمد بن مسلم روايت كرده كه گفت شنيدم ابو جعفر محمد بن علي باقر كه گفت در بعض كتب
منزل نازل شده اني انا الله لا اله الا انا خلقت الخير والشر فطوبى لمن اجريت على يديه الخير
وويل على من اجريت على يديه الشر وعلي بن ابي ابراهيم هاشم ابو الحسن قمي صاحب تفسير از عبد
المؤمن بن القاسم انصاري از ابي عبد الله روايت كرده كه گفت قال ربنا عز وجل اني انا الله لا اله
الا انا خالق الخير والشر سواي اين ديگر اخبار صحيحه بسيار دلالت دارند كه حقتعالى خالق است هر خير وهر
شر بعض پس خالق است افعال اختياريه عباد را نيز وعباد كاسب آن اند نه خالق ونه شريك در خلق
وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه كلهم ميگويند كه بنده خالق است افعال اختياريه خود را واين باطل
است قال الله تعالى والله خلقكم وما تعملون واماميه از ائمه روايت كرده اند كه افعال العباد

مخالفت الله تعالی کما دل علیه شارح العقائد و آنچه گفته خلق بمعنی تقدیر است لا حجة لهم علیه
و در حدیث از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق که ای ابن رسول الله صلعم آیا حق
تعالی سپرده است کار پیدا کردن افعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپارد
ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم آیا جبر میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه جبر کند
بندگان را بر آن پس گفتم پس چگونه است فرمود بین بین لا جبر و لا تفویض و لا کره و لا تسلیط و کلینی
از صادق روایت کرده که گفت لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و روایت کرد ابراهیم بن عباس
مانند آن و نیز کلینی از ابی الحسن محمد بن رضا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابراهیم بن عباس آنکه
گفت پرسیدم رضا را که آیا تکلیف میکند الله بندگان را آنچه طاقت ندارند فرمود هو اعدل عن
ذلک پس گفت پس قادرند بندگان بر کارها چنانچه اراده کنند فرمود هو اعز عن ذلک کذا فی
فصول و در نثر الدرر فضل بن سهل علی بن موسی رضا را در مجلس مامون سوال کرد که ای ابا الحسن خلق
جبر کرده میشوند امام گفت الله اعدل ان یجبر ثم یعذب پس گفت که قدرت داده شده اند کامل
گفت حق تعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را باو و آنچه موجود میشود بقضای
الهی است و تقدیر او و در اول هم چنین حق تعالی مقدر کرده بود و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند
که سالت قضا و قدر نیست محمد بن بابویه قمی در کتاب التوحید باسنادی که نزد شان صحیح است از ابی
عبد الله روایت کرده که گفت القدریة مجوس هذه الامة ارادوا ان یصفوا الله بعدله
فاخرجوه من سلطانه وفیهم نزلت هذه الایة یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
سقر انا کل شیء خلقناه بقدر و نیز محمد بن بابویه در حدیث معراج از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
حق تعالی دعا خواست و گفت الهی بسیع کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب تا همه وارد شوند بر حوض من آنجا
بر حوض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او که من قضا کرده ام در بندگان خویش از آنکه
پیدا کنم آنها را و قضای من جاری است در آنها تا آنکه هلاک کنم هر کرا خواهم و هدایت کنم هر کرا خواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفت گفتم مر ابی عبد الله را که حق تعالی خواسته و اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

هر چه داری نعیم دوست هم هشتم گفته‌ای و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه روایت کرده‌اند که حق تعالی
پیدا کرد بعضی بندگان خود را نیک‌بخت و بعضی بندگان را بدبخت پس نیک‌بخت را داشتن او به آنچه عمل خواهند
کرد و نیز کلینی از منصور بن حازم از ابی عبدالله روایت کرده که گفت که حق تعالی پیدا کرد نیک‌بختی و بدبختی
پیش از پیدایش خلق پس هر که پیدا کرد نیک‌بخت هیچگاه او را دشمن ندارد و اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بدبخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست دارد
و او را ناخوش دارد برای آنچه بازگشت او با آنچیز باشد پس چیزی که دوست دارد خدا چیزی را ناخوش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی را دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از ائمه از ابی بصیر روایت کرده
آنکه گفت بودم پیش ابی عبدالله نشسته سائلی از او پرسید و گفت فدایت گردم از کجا به بدبختی لاحق شد
اهل معصیت تا حکم کرد برای ایشان خدا تعالی در علم خود به عذاب عمل ایشان فرمود ابو عبدالله ای
سائل خدا عز و جل میداند که قایم نخواهد شد کسی از خلق به حقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیکبختی و بدبختی
اهل محبت خود را قوه به طاعت داد و ثقل عمل را از ایشان دور کرد و اهل معصیت را قوه معصیت داد و چون علم که سابق
در علم الهی رفته بود و قدرة نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد ایشان را از عذاب الهی زیرا که علم او
اولی است بحقیقة التصدیق و این است معنی شاء ما شاء و سر آن و حق تعالی راضی نمیشود بگمراهی بندگان
خود و اشاعره میگویند که حق تعالی راضی است از گمراهی ایشان پس اگر رضا نزد ایشان مرادف اراده
است پس این قول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نمیکند اگر مراد برضا رضایی است که اهل سنت
بدان قایل‌اند که مستلزم امر است پس در مقصود گمراهان مطیع باشند و مثاب بوند و نیز بر حق تعالی جایز
نیست محال است که ظاهر شود حق تعالی را چیزی که پیش ازین بروی ظاهر نبود چنانچه در لسان بدا
رای میشود که این معنی مستلزم جهل و نقص است تعالی الله عن النقایص و زراره و بدا امیه و سایر …
و گروهی از امامیه مثل مالک جهنی و وارم بن حکم و ریان بن الصلت و غیر ایشان گفته‌اند که بدا جایز است
بلکه متحقق به دلیل قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء و یثبت و روایت کرد کلینی از زراره از یکی … عن
احدهما قال ما عبد الله بشیء مثل البداء و نیز دلیل می‌آرند به آنکه نسخ جایز است باتفاق و بنا نسخ بر ظهور

مصطلحی است که پیش ازین ظاهر شود والا عبث لازم آید و این نقص است جواب آنست که مراد از محو و
اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
بعد روز یا مراد ازان فسخ است یعنی بر حدوث مصلحتی است معلوم شد یا بنا بر اقتضای زمان چنانچه
در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحه در
قتال پیدا شد حکم شد فاقتلوهم حیث ثقفتموهم و آثار که روایت می کنند مفتری و موضوع اند اثر وضع بر آن
ظاهر است نسبت جهل بسوی خدا کدام عبادت است و مراد بر بث سبحانه اسماء حسنی هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس الی آخر ما ورد فی القرآن والحدیث و جایز است که او
تعالی را دیگر اسماء و صفات باشند که ما را بدان علم نباشد مگر اجمالا همین قدر که بجمیع صفات کمال موصوف است
و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته
فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک لیکن بار اطلاق
اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست لاحتمال الخطاء و بحث در آنکه
صفات الهی زاید اند بر ذات چنانچه متکلمین میگویند و منشاء او از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
چرا که حمل مشتق بدون قیام مبدا اشتقاق علماء عربیه روا ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین و لا غیر
چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس صحیح است بقول سایر متکلمین یا
صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرور نیست و شرع بدان تکلیف نکرده و حق سبحانه
تعالی نه جسم است و نه جوهر یعنی جزء لا یتجزی و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکانست و نه در جهت و نه مرکب
است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون یا مانند آن و نه بکیفیات
نفسانی مثل جوع و عطش و لذت و الم و مانند آن لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و قرب
بنده بحق و معیه که از نصوص ثابت میشود و قربیست و معیتیست چون من حیث الرتبه یا محبت یا مانند آن قرب
و معیه مکانی نیست و آن قرب و معیه بدو وجه است یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قوله تعالی است
نحن اقرب الیه من حبل الورید و هو معکم اینما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

قوله تعالى است وان الله لمع المحسنين و عبد ذي العرش مكين و في الحديث القدسي لا يزال
عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه الحديث و اين قرب با في درجات غير متناهي دارد
كه مدلول كلمه لا يزال است بخلاف قرب بمعنى اول پس در هر دو قرب اشتراك لفظي است نه معنوي
والله اعلم و حكميه و ساليه و شيطانيه و هشاميه و غير ايشان از اماميه ميگويند خدا جسم است و قرب عباد باو قرب
مكاني است و اين معني را كليني در كافي از ابراهيم بن محمد همداني روايت كرده كه گفت كتبت الى الرجل ان
قبلنا من مواليك قد اختلفوا في التوحيد فمنهم من يقول جسم و منهم من يقول صورة
و از سهل بن زياد روايت كرده كه گفت كتبت الى محمد سنة خمس و خمسين و مائتين قد اختلف
يا سيدي اصحابنا في التوحيد منهم من يقول جسم و منهم من يقول صورة و روى ابن بابويه
في كتاب عن حمران بن اعين عن ابي جعفر انه قال في تفسير قوله تعالى ثم دنى فتدلى ادنى
الله عز و جل نبيه فلم يكن بينه و بينه الا قفص من لؤلؤ فيه فراش يتلألؤ من ذهب فاراه
صورة فقيل يا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علي بن ابي طالب و اين
باطل است و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت دارد بر افضليت علي از نبي و غير اماميه فرقه روافض سبائيه
و معمريه و اثنينيه و خمسيه و ذميه و ذبابيه و مقنعيه و بيانيه و مغيريه و خطابيه و غلابيه نيز قائل اند بجسميه نيز ميگويند
كه حقتعالى بجميع اعراض محسوسه متصف ميشود و هم بجميع كيفيات نفسانيه از حزن و فرح و خوف و الم
بلكه متصف ميگويند خدا را بصفات حيوانيه از اكل و شرب و جماع و نوم و يقظه و عطش و تثاوب
پس اينهمه گمراهان مختلف شده اند پس چنين قول حكميه ميگويند كه حقتعالى جسم است كه طول و عرض و عمق باهم
متساوي دارد و او را دستها است روشن و درخشنده از هر جانب مر او راست رنگ و بو و مزه و مجاس است
بعرش روايت كرده كليني از علي ابن حمزه كه هشام بن حكم ميگفت كه خدا را جسم صمدي گفتن يعني آنكه اجوف
نباشد عرفني ضرورتيست و روايت كرده كليني از محمد بن حكم و از يونس بن ظبيان و از حسن بن عبد الرحمن
حماني بعنوان با عنوانهاي مختلفه و ساليه ميگويند كه حقتعالى جسم است بر صورت انسان او را روي و چشم و گوش
و دهن و بيني و دست و پا چه پس نيكاه است كليني از محمد بن فرج الرخجي روايت كرده كه هشام بن سالم

میگفت که خدا اجوف است بالا تا ناف و باقی صمد است و شیطانیه و میثمیه گفته‌اند که خدا جسم است و او را صورتی
است و اعضا و بنا فنه و او اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حزار و ابن حسین روایت کرده
که میثمی میگفت که او تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطاق گفته‌اند و سبائیه
و معمریه و اثنینیه و جسمیه و ذمیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و ریش و چشم و دهان
دارد و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام و هلاک خواهد شد مگر روی او و غرابیه می
گویند که حقتعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و ریش و حکمیه و یونسیه میگویند که
مکان او عرش است مماس بر عرش او ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و در همه جا و یونسیه میگویند
که خدا بر عرش است و ملائکه حامل عرش اند و او از ملائکه قوی تر است چنانچه کرکی را پاهاش می برد و از بدن
او از پاها قوی تر است و فرقه‌های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند پس
شیطانیه و میثمیه و سالمیه میگویند که مکان او در آسمان آبی تعیین و انتقال میکند از مکانی بمکانی
و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در امکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او معین نیست
گاهی در جهت علو می باشد و گاهی در سفل چنانچه مفضلیه و سریغیه و زرامیه و جناحیه و بیانیه و نصیریه
و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرود آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
چنانچه گذشت و خطابیه و معمریه و بزیعیه و علیائیه و سبائیه و ذمیه و جسمیه و اثنینیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند
که در آسمان بود پس در زمین فرود آمد پستر باز بآسمان رفت و حالا در آسمان است و سبائیه میگویند که خدا
در ابر است رعد آواز او است و برق تازیانه او و فرود خواهد آمد باز بزمین پس پر خواهد کرد زمین را بعد از آنکه
معاش و عدالت و ربیعیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ربیع بر زمین فرود می آید و باز میرود لعنة
الله علی الکاذبین اینهمه مزخرفات بدیهی البطلان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود
بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر البطلان آن ملاعنه
درین کتاب آن است که امامیه اثنا عشریه اینهمه فرقه‌های روافض را که این عقاید باطله دارند نسبت باهل
سنت و جماعت قریبتر بحق میدانند چه اهل سنت و جماعت را مخلد فی النار میدانند نه اینها را بلکه بسیار اند

که هفتاد و دو ملة که بعد دخول دوزخ نجات خواهند یافت همین هفتاد و دو فرقه روافض اند نه اهل سنة
وغیرهم که آنها را مخلد فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد
و هرگز بر هیچ عمل عذاب نکرده خواهد شد والبته این فرقه ها که عقاید شان مذکور شده محب علی اند بلکه
مفرط در محبت علی پس اثنا عشریه گویا اینهمه را ناجی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز اثنا عشریه در کتب
صحاح خود از این مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی و غیرهم
روایات حدیث می کنند و آنها را اصحاب ائمه معصومین و رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریه که این اعتقاد
بتصریح نمیگویند لیکن گویا ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنة حنفی مذهبان در مسائل
فقه احکام شافعی را یا در مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را که نسبة بخطا می کنند لیکن
چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریه مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از ائمه که بطریق امامیه صحیح شده و بر صحت مذهب اهل حق و بطلان قول ان گمراهان مجسمه
ولالة دارند ایراد نمائیم در نهج البلاغة از امیر المؤمنین روایة کرده که در بعضی خطبه های گفته انه تعالی
لا یوصف بشیء من الاجزاء ولا بالجوارح والاعضاء ولا بعرض من الاعراض ولا
بغیرية ولا بعارض ولا یقال له حد ونهاية ولا انقطاع وغاية ولا ان الاشياء تحويه فتقلبه او
تهويه او ان شيئا يحمله فيميله او يعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده
هر دو گفتند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی میگویند
که حق تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است امام رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد پس گفت
پاکی تراست چگونه نشناخته اند ترا و نه موحد دانستند ترا پس از آن آنها را وصف کردند ترا اگر میدانستند وصف
کردی تو نفس خود را و مشابهت ندهند ترا بخلق تو اهل هر خیر هستی پس مگردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت
کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم که هشام بن حکم میگمارد
که حقتعالی جسم است امام گفت قاتله الله آیا نمیداند که جسم محدود می باشد معاذ الله و بیزاری میکنم بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرج رخجی روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدم از

از انچه هشام بن حکم و هشام بن سالم در صورة گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بگذار از نفس خود حیرت
متحیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق انچه میگویند هر دو هم و از امیر المومنین مرویست که گفت
نیست حق تعالی در مکان که جائز باشد بروی انتقال و نیز گفت تقدیر نمیکنند اورا اوهام بحدود و حرکات نیز
گفت مشغول نمیکند اورا حالی یعنی از حالی دیگر و تغییر نمیدهد اورا زمان و محیط نمیشود اورا مکان کذا فی نهج
البلاغة و نیز مرویست که حق تعالی حد کرده نمیشود و نیز کلینی نقل از محمد بن حکیم روایت کرده که گفت نزد ابی ابراهیم
قول هشام جوالیقی را حکایت کردم که خدا را صورة میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم
می گوید پس گفت حق تعالی بهیچ چیز مشابه نیست کدام فحش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند خالق
اشیا را بجسم یا صورة یا به تحدید یا اعضا یا بمشابهت او بخلق او تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فائده** استوای
او تعالی بر عرش و همچنین ید و وجه و ساق و قدم که قرآن یا حدیث بدان ناطق است قال الله تعالی الرحمن
علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم و یبقی وجه ربک و یوم یکشف عن ساق بخبر
متواتر و اجماع سلف با رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس متاخرین براه تاویل میروند که مراد
از استوا استیلا است و از ید قدرت و از وجه ذات و هم چنین لیکن مختار نزد فقیر قول متقدمین است که میگویند
لا یعلم تاویله الا الله و سلف درین مقام گفته اند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والسوال
عنه بدعة یعنی مراد الهی را ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر توافق کشف و الهام اولیا را امنه
عالم مثال ثابت کرده شود اکثر آیات و احادیث نبوی را که از قبیل متشابهات اند محمل سهل میرسد و جائز نیست
که حق تعالی متصف شود بلذة عقلی و گروهی از اثنا عشریه مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که حق تعالی
متصف میشود بلذة عقلی که از تصور کمالات خود فرح میشود و این باطل است اگر چنین باشد پس از عدم
امتثال کفار او امر اورا باید که متالم شود و جائز نیست که حق تعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر بیانیه
و جناحیه و مفضلیه و حربیه و رزامیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود مذهب
صوفیه است فرا اهل سنت و جماعت این محض افترا و حمق است و عدم اطلاع بر مدعای ایشان قاتلهم الله
انی یوفکون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه وجودیه بدان قائل اند معنیش آنست که حق تعالی در خارج

موجود است نه غیر او و از ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبهٔ وهم قال الشیخ الاکبر رض الاعیان ما شمت
رائحة الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبهٔ وهم صورت بسته از آن در وحدت وجود حقیقی او تعالی تغیر
نیاید وهو الآن کما کان و این توحید که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواه شهودی باشد که بسبب غلبه
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مختفی گشته بجز واحد حقیقی در نظرش هیچ نمانده گو در حقیقت وجود غیر
منتفی نگشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد هیچگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
ندهد و فنا و بقا و اضمحلال ذات و صفات صوفیه در ذات و صفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
میگویند نه در خارج و تحقیق امر آنست که چون بسبب ریاضات و مجاهدات و صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بمحض
فضل الهی صوفی بحالتی میرسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسیان از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
از آن زمان اینچنین علوم و معارف در غلبهٔ عشق و محبت منکشف می شود و از آن زمان او را حق تعالی قدرتی غیر قدرت
سابق و علومی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب خرق عادت باشد کرامت میسر باشد چنانچه از صحابه و اولیای
امت بدرجهٔ تواتر رسیده که انکار آن نتوان کرد پس از آن مصداق حدیث صحیح قدسی می شود و لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و احادیث مجموع اش مثل قوله تعالی خلقته
بیدی و نفخت فیه من روحی و مانند آن و اینچنین الفاظ که صوفیهٔ اهل سنت گفته اند بعضی
متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
فی ذکر الاحوال السانحة للسالک المراد من الاتحاد هو ان لا ینظر الا الیه من غیر
ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحدا بل هو حیث انه اذا
صار بصیرا بنوره تخیله لا یبصر الا ذاته لا الرائی و لا المرئی و دیدن حق تعالی ممکن است لیکن
از دخول جنت واقع نیست و بعد دخول جنت مسلمانان حق تعالی را ببینند نه در مکان و نه در جهت بی اتصال شعاع
رائی و بی ثبوت مسافة میان رائی و مرئی با دلائل قطعیه سمعیه قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة و در حدیث متواتر آمده ستترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر و سلف اجماع دارند

برانکه این آیه وامثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة
پیغمبر صلعم فرموده الزیادة هی الرویة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرفوعا و موقوفا مرویست و اخبار
صحیح و صریح مثبت رویة بسیار اند بدرجه تواتر رسیده بعضی آنرا صاحب تجرید اعتراف کرده و با اینهم
آثار را از ائمه زیدیه و امامیه قائل شیعیم شیعه و معتزله انکار رویة الهی میکنند و میگویند که رویة را شرائط است
از سلامت حاسه و بودن مرئی جسمی کثیف و ثبوت خبر متوسط میان رائی و مرئی و ثبوت مقابله و عدم
حجاب میگویند که رویة بدون مکان و بدون جهت و بی این شرائط مذکوره محال است و حجتی آرند
از سمعیات قوله تعالی لا تدرکه الابصار و قوله تعالی لن ترانی را جواب آنست که این قیاس غائب
بر شاهد و این شرائط که ذکر کرده شد شرائط عادی اند عادة الله بخلق رویة بعد این شرائط جاری شده است
و در حقیقت بجز وجود رائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرائط برای رویت ثابت باید که از رویت
الهی ممکنات را نیز انکار نماید که حقتعالی از حاسه منزه است و اتصال شعاع و مسافة متوسط بین الرائی
والمرئی متصور نه و حقتعالی چنانچه اجسام کثیفه را بصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
رویت الهی ممکن را بدون این شرائط مذکوره ثابت باشد پس رویة بنده خالق را با انتفاء دیگر شرائط نیز
جائز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارتست از وقوف بجوانب مرئی و حدود او پس نفی ادراک مستلزم نفی
رویة نیست و نیز در لا تدرکه الابصار سلب عموم است نه عموم سلب شک نیست که بعض ابصار حق را ادراک
نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایت کرده معناه لا تدرکه الاوهام [illegible]
الاوهام و قوله تعالی لن ترانی مقتضی جری عادة خطاب موسی آمده برای نفی رویة مسئوله موسی نه برای
نفی امکان رویة بلکه قصه سوال موسی رویة را حجة تام است بر جواز رویة الهی چرا که انبیاء اعرف اند بحق تعالی
اگر رویة الهی محال بودی محال است که موسی از این مسئله که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی رویة
الهی محال دانستی سوال رویة کردن سفه بودی و انبیاء از آن منزه اند چنانچه موسی در جواب اتتخذنا هزوا گفت
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم
والله اعلم و اعتقاد داریم بدانکه حق تعالی برای اصلاح معاد و معاش بنی نوع انسان تفضلا

از جملهٔ شبهه به پیامبری آنکه بعثت انبیا و رسل را تا آدمیان را معرفت الهی که عقل از ادراک آن قاصر است
آگاه سازد و به احکام الهیه از واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح مطلع گرداند و عدد انبیا و رسل بدلیل قطعی
ثابت نشده حقتعالی میفرماید منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک اگرچه در بعضی
احادیث عدد رسل سه صد و سیزده و عدد انبیا یک لکه و بیست و چهار هزار آمده لیکن در ایمان با انبیا و رسل
عدد ملحوظ نباید کرد تا کفر به بعضی پیغمبران یا اقرار به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا از گذشته انبیا
کسانیکه ذکر آنها در قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد بتصریح اقرار به نبوة او باید کرد و کسانیکه ذکر آنها
در متواترات نیامده از نبوة آنها نه انکار باید کرد و نه اقرار بلکه باجمال آمنت بالله و رسله باید گفت مثلا
کسی که گوید زردشت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا آدم است عدد و آخرشان محمد است صلعم و علیهم
اجمعین که مبعوث است محمد بکافهٔ انام قال الله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا
و شریعت او موبده است و او خاتم پیغمبران است بعد الله تعالی ولکن رسول الله و خاتم النبیین و عیسی باز نازل
خواهد شد تابع دین محمدی خواهد آمد نه بعنوان رسالت غرابیه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را برسالت
نزد علی فرستاده بود بغلط نزد محمد آمده و لعنت می کنند آن ملعونان جبرئیل را و مفضلیه و اسحاقیه و منصوریه و عجلیه
میگویند که رسل منقطع نخواهند شد ابدا و ابو منصور نبی هست و خطابیه میگویند که ائمه انبیا اند و ابو الخطاب نبی است
و معمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد او ابو الخطاب و بعد او معمر ابو الخطاب وی بود از بنی اسد و ابو
منصور از بنی عجل نسبت شاگردی خود به جعفر صادق میکردند چون صادق سوء عقیدهٔ آنها دید از آنها تبری نمود آنها
از صحبت صادق یکسو شدند پس ابو الخطاب دعوی نبوة کرد و ابو المنصور اول دعوی امامت نمود و پستر دعوی نبوة
کرد و گفت که من برآمدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا دست خود بر سر من مالید و گفت ای پسر برو پس تبلیغ کن
از من پس بزمین فرستاد و میگفت که مراد از کسف در قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا
یقولوا سحاب مرکوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین از پیغمبر و مختاریه میگویند
که مختار بن ابو عبید ثقفی را وحی می آمد و سبعیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است فقیر ثناء الله میگوید
که هر چند انکار ختم رسالت بر آن سر در عدم از تن فرقهای مذکوره حصر کرد است لیکن اثنا عشریه بلکه سایر فرقهای

امامیه منکر ختم نبوة اند بر آنسرور علیه السلام چرا که غرض از معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موحی الیه باشد از خدا فرستاده باشد اورا حقتعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب باشد بر خلق ایمان بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب وی و هرکه با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلك سبیلا اولئك هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و الذین امنوا بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولئك سوف یؤتیهم اجورهم و در نبی شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول یا بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوة است و مطاع بودن از لوازم نبوة و شک نیست که از بشر هرکه باین صفات خواهد بود و از آنکه باین صفات نخواهد بود البته افضل خواهد بود و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند بلکه جمیع فرق اسلام قائل اند باینکه انبیا و رسل افضل خلایق اند و محبوبترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه او نبی از پیغمبران نرسد تا تقدم و تفوق را چه احتمال امامیه میگویند که حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاد و لکنه یسمع صوته و لا یراه چنانچه کلینی همین از ائمه روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه فرشته بسوی فاطمه وحی میکرد علی آنرا جمع کرده در کتابی نام آن مصحف فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث بود یعنی آواز فرشته می شنید و صورتش نمی دید و همچنین حال ائمه میگویند لهذا آثار موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه ثابت کردند و در وحی رویة ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء بلکه این ملاعنه از وحی هم ترقی کرده می گویند که حق تعالی دین را تفویض کرده است با ائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود به پیغمبر عم پس ایشان هرچه خواهند حلال کنند و هرچه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتجوا علی ذلك بما رواه محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله لم يزل منفردا بوحدانيته ثم خلق
محمدا وعليا وفاطمة والحسن والحسين فمكثوا الف دهر فخلق الاشياء واشهدهم
خلقها واجرى طاعتهم عليها وفوض امورهم اليهم يحلون ما يشاؤن ويحرمون ما يشاؤن
وما رواه الكليني عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله قال ان الله ادب نبيه صلعم
فاذا انتهى الى ما اراد قال له انك لعلى خلق عظيم ففوض اليه دينه وما رواه الصفار
عن محمد بن الحسن الميثمي عن ابي عبد الله قال سمعته يقول ان الله ادب رسوله
حتى قومه على ما اراد ثم فوض اليه دينه فقال ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
فانتهوا فما فوض الله تعالى الى رسوله صلعم فقد فوضه الينا وانها اباطيل وموضوعات حق تعالی
بری است از انکه دین خود بمخلوق سپارد بلکه حق تعالی در قرآن می فرماید وان کادوا لیفتنونک عن الذی
اوحينا اليك لتفترى علينا غيره واذا لاتخذوك خليلا ومیفرماید ولولا ان ثبتناك لقد
كدت تركن اليهم شيئا قليلا اذا لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا
نصيرا یعنی ترا عصمت داده بودیم وثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می خواستند که برما افترا
کنی تا ترا دوست گیرند اصلا میل نکردی که اگر عصمت نمی بود اندکی بسوی آنها میل میکردی آنزمان می چشانیدیم
ترا عذاب در دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت ونیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله
لك اگر تفویض مقصود بود چرا از تحریم منع میکرد پس حق تعالی تحریم آنحضرت را یمین نامید او و گفت قد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم واگر آنحضرت صلعم در تحلیل وتحریم مختار بودی بر اذن بتخلف از غزوه تبوک کسی را که اسلام
ظاهر میکرد و بر گرفتن فدیه از اساری بدر عتاب نیامدی پس ثابت شد که در شرایع آنحضرت صلعم هیچ از طرف
خود نمیگفت انچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال اوامر ونواهی مثل سایر بشر بنده بود مکلف قال الله تعالی
قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد ونیز اثنا عشریه قائل اند بعصمت ائمه وبا انکه
تصدیق بآنها واجب است وتکذیب با مامت یکی از آنها کفر است چنانچه تکذیب به نبوة پیغمبران کفر است لیکن
اطلاق لفظ نبی یا رسول بر ائمه نکردند لیکن صفات و معنی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

ثبوت لازم آید که غرض معانی است نه الفاظ بلکه آن ملعونان از نبوة در رساله هم ترقی کرده‌اند و گفته‌اند
جماهیر امامیه ضاله که علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است در فضل و همچنین
ائمه از اولاد او و درجه علی روز قیامة فوق درجه انبیاء و رسل باشد و بعضی گفته‌اند که علی افضل است از جمیع
رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر ائمه و ابن مطهر حلی در افضلیت بر اولی العزم
توقف کرده و نیز امامیه میگویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده بفضیلتی که هیچ احد دیگر را از رسل و
ملائکه و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و میگویند که محبوب ترین خلایق بسوی خدا محمد است
و علی و ائمه از اولاد او و پس تر رسل و انبیاء قال محمد بن بابویه فی اعتقادیاته و غیره ان الله لم یخلق
خلقا افضل من محمد والائمة وهؤلاء احب خلق الله وان الله یحبهم اکثر من جمیع
خلقه و سائر بریته و میگویند که اگر علی نبودی جنة و نار و ملائکه و انبیاء مخلوق نشدی و میگویند که
حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیاء و رسل و غیر ایشان بولایة علی و طاعة او و بولایة و طاعة ائمه
از ذریة او و از ملائکه نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیاء از انوار ائمه اقتباس میکردند و مروی آثار
ایشان میبودند و میگویند که سر بر عرش و ملک مقرب روز قیامة بعلی ابن ابی طالب محتاج خواهد بود و برین
کفریات و خرافات خود بمفتریات و موضوعات خود استدلال میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن ابی
عبد الله قال عز و جل فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
علیهم و علم رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه حسن بن
کبیس عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابی طالب و قال هذا خیر الاولین
و خیر الاخرین من اهل السموات والارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
ابن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر
ابن راوندی از زنادقه بود در زمان و بلادی که روافض در آن وقت آنجا بسیار بودند و پادشاهان آنجا
همه روافض بودند برای تقرب با مراء خود زی تشیع پوشید و کتب مذهب ایشان تصنیف نمود و در

ثانی و ثالث مجهولان و ضعفا اند چنانچه علمای آن گمراهان هم بدان تنصیص نموده اند و منها ما رواه سعید
بن عبد الله بن ابی خلف القمی فی البصائر عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد الله
انهما قالا فی تفسیر قوله تعالی و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و هو خلق عظیم
من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم و هو مع الائمة
یوفقهم و یسددهم و فی سنده هشام بن سالم من المجسمة و ابو بصیر الکذاب و قد مر ذکرهما و اگر این اثر صحیح فرض
کرده شود لازم آید فضیلت دیگر انبیا بر خاتم الرسل صلعم یا انکار عصمت دیگر انبیا چرا که آنها اگر در عصمت
محتاج بروح نبودند پس از خاتم الرسل افضل شدند که بی تائید روح معصوم ماندند و اگر در عصمت محتاج روح بودند
و روح نداشتند پس عصمت شان مفقود گشت والعیاذ بالله من کلام الخبیثین و منها ما رواه ابن
بابویه و غیره من الامامیة عن ابی عبد الله ان النبی صلعم قال لعلی یا علی ما عرف الله
الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا و معارض بحدیث که ابن بابویه
در خبر طویل حدیث معراج از ابی ذر از پیغمبر صلعم روایت کرده انه قال لما عرج بی الی السموات جاءنی
ملائکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقرأ علیا منا السلام و اعلمه
ان شوقنا الیه قد طال فقلت لهم یا ملائکة ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا لم لا نعرفک
و منها ما رواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شیخ المرتضی و ابو جعفر الطوسی الملقب
عندهم بالمفید و غیره عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله
صلعم یقول انا سید الانبیاء و انت سید الاصفیاء لولا انا لم یخلق الله الجنة و لا النار یا علی و لا الانبیاء
و الملائکة و منها ما رواه محمد بن الحسین الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول
ان الله تعالی اخذ میثاق النبیین بولایة علی و منها ما رواه محمد بن بابویه فی کتاب
التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله فی اثر طویل قال لما اراد الله ان یخلق الخلق
نثرهم بین یدیه و قال من ربکم فکان اول من نطق به رسول الله و امیر المؤمنین
و الائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم و الدین ثم قال للملائکة هؤلاء حملة علمی و دینی و امنائی

من خلقي ثم قال لبني آدم اقروا لله تعالى بالربوبية ولهؤلاء النفر بالطاعة فقالوا نعم
ربنا اقررنا وما رواه ايضا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلعم انه لما اسري به
وكلمه ربه قال بعد كلام في علي انك رسولي الى خلقي وان عليا وليي وامير المؤمنين اخذت
ميثاق النبيين وملئكتي وجميع خلقي بولايته وبيان احوال صفار و ابن بابويه بالا
گذشت واسانيد اين آثار بر اصول اماميه قابل حجيت نيست ومنها ما ذكره ابن بابويه في غير واحد
من كتبه انه وجد بخط ابي محمد الحسن بن علي العسكري بما صورته اعوذ بالله من قوم
حذفوا محكمات الكتاب ونسوا الله رب الارباب والنبي وساقي الكوثر ويوم الحساب ولظى الطامة
الكبرى ونعيم دار المتقين فنحن السنام الاعظم وفينا النبوة والولاية والكرم نحن منار الهدى
والعروة الوثقى والانبياء كانوا يقتبسون من انوارنا ويقتفون آثارنا وسيظهر حجة الله على الخلق
والسيف المسلول لاظهار الحق واين از اكاذيب ابن بابويه ملعون است ومنها ما رواه ابن بابويه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مومن
امتحن الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى محمد وعلي في ذلك اليوم ايضا مع فساد المذهب سست
باتفاق وابن بابويه كذاب دجال است ومنها ما رواه محمد بن يعقوب الكليني عن ابي الصامت الحلواني
عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا يتقدمني الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن شاذان
في كتاب القيام عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
على منبر الكوفة وما يتقدمني الا احمد صلعم وان جميع الملئكة والرسل والروح خلفنا ومنها
ما رواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن خالد بن يزيد عن امير المؤمنين انه قال انا يوم
القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسل والانبياء فدوننا على المراقي وروى
ابو الحسن الثمالي عن ابي عبد الله عن جده امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت
اخي في الدنيا والآخرة وانت اقرب الخلائق الى يوم القيامة في الموقف بين يدي الجبار
وروى سعد في الاربعين عن ابي صالح عن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وسلم

ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر علی یمین العرش والنبیین عن یسار
العرش وبین یدیه ونصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما وچنین بسیار اخبار موضوعه روایة می کنند
وانچه گمراهان که دلالت دارند بر افضلیت علی بر انبیا معارض اند بدیگر روایات مرویه آن گمراهان
روی الکلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب عن الافضل قال الانبیاء افضل اگر ائمه افضل بودی زید را پدرش خبر دادی
واو مخالفت پدر نمیکرد که عالم ومتقی وصاحب خوارق بود وزید به از هر سه امام روایة کرده اند هرکه بگوید که کسی از
ائمه افضل است از کسی پیغمبر او هالک است وابن بابویه از صادق روایت کرده انچه که صریح است بر آنکه
انبیا محبوبتر اند نزد خدا از علی محمد بن بابویه در امالی در حدیثی طویل در قصه تزویج فاطمه با علی از صادق
از آبا او از علی روایة کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از ملائکه وارواح پیغمبران وهرکه دران بود
آگاه باشید که من تزویج کردم دوست ترین زنان را بسوی من با دوست ترین مردان بسوی من بعد پیغمبران
این حکم است در ابطال عموم دعوی شان در روغگو را حافظه نباشد وچون این گمراهان علی وسایر ائمه را
معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگرچه اطلاق لفظ نبوة نکردند ولا نزاع
فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نعوذ بالله من کفرهم وخرافاتهم وحق این است که محمد صلعم خاتم الانبیاء است
کسی با وی در نبوة شریک نبود ونه کسی بعد وی نبی شده ونخواهد شد واگر علی یا ائمه نبی ومعصوم وموحی
الیه ومطاع باذن الله بالاصالت فی نیابت محمد صلعم بودندی حق تعالی بحکم تنزیل خود تصریح
کردی وانچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه آنرا حذف کرده اند ابطال این قول سابقا
مذکور شده واگر علی یا ائمه نبی یعنی موحی الیه می بودند در تبلیغ احکام الهی بابته بخوف ضرر اعدا تقیه نمیکردند
وتقصیر نمی نمودند قال الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس وقال الله تعالی یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله نوح علیه السلام نهصد وپنجاه سال در قوم خود ماند واذیتهای شدید کشید وبا وجود تنهائی
که حق تعالی میفرماید وما آمن معه الا قلیل در دعوة تقصیر نکرد ونه از کسی ترسید چنانچه حق تعالی

حکایت از پیغمبران بدرب انی دعوت قومی لیلا و نهارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم
انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا و موسی و هارون و پس فرعون را با آن شوکت
سلطنت دعوت کردند و ازو خوف نکردند و گفت انی لاظنک یا فرعون مثبورا و چون بمقتضای
البشری اندکی خوف بر ان برآنها طاری شده حقتعالی فرمود لا تخافا اننی معکما اسمع
واری و پیغمبر ما صلعم در ابتدای اسلام با آن غربت و تنهائی که سوای ابی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند حقتعالی امر کرده به قم فانذر و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوة خود را مخفی نکرد و علی هم در ابتدای اسلام با آن صغر سن از
پدر خود ابو طالب و دیگر کفار قریش نترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوة شریک بودی یا موحی الیه بودی
چرا او در دعوی اخفا میکرد حالانکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مصاعدت کردند و در واقعات جمل و صفین در
مناصرة او جان باختند پس اورا تقیه چه ضرور بود و اگر اخفا کرده حجة الهی بروی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالته و بر خلق هیچ حجة قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبری کسی که مدعی او باشد بدون رسیدن
خبر که موجب علم باشد واجب نیست و لهذا اهل شاهق جبل که او را خبر بعثت رسل نرسیده ایمان به پیغمبران واجب
نیست و الا تکلیف ما لا یطاق لازم آید و اگر دعوة میکرد البته متواتر میشد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب دعوی نبوة کرده معجزات بر دست وی ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحاء از معارضه
آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدای اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و در رضای پیغمبر
تا وقت مرگ او و ظاهر شده و علی پسر عم پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و دختر پیغمبر در نکاح او آمده و خدمتها
پیغمبر کرده و در رضای پیغمبر تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و شرعا تواتر آن ضرور است
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کسوف کرده و این خبر
متواتر نشود و بجز دو کس یا ده کس روایة نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند یقین کرده شود بکذب آنها
پس بطلان مصحف فاطمه و آنچه بدان مانند ظاهر شد و ختم نبوة سرور پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسل

معصوم اند از کفر پیش از وحی و بعد از آن و عارف بوده‌اند پیش از نبوت باعتقادات صحیحه و امامیه میگویند
که بعضی رسل عارف نبوده‌اند بآنچه واجب است بر مکلف از اعتقادات پیش از بعثت بلکه بعد از آن شیخ محمد
ابن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از آبا کرام او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعیدی از من پس آواز بلند کنم ترا یا تو نزدیکی پس سخن بآهستگی گویم و کلینی از ابی
عبدالله روایت کرده که یونس سجود نمود و میگفت که آیا تو مرا عذاب خواهی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی خود را بعضی در سجود آیا عذاب خواهی کرد مرا و من تشنه کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من بیدار داشتم برای تو چشم خود را آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس وحی
کرد حقتعالی بسوی وی که سر بردار پس بدرستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس اگر عذاب کنی مرا چه باشد تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس وحی کرد حق تعالی که سر بردار
پس من ترا عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا میکنم این آثار موضوع اند و نیز معصوم اند انبیا از معاصی کبایر
و صغایر عمداً و خطأً نزد اعظم مشایخ حنفیه و ابی اسحق اسفرائنی و ابی الفتح و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از مالکیه و بعضی گفته‌اند که صدور صغایر نادراً پیش از وحی جایز است و یعفوریه از امامیه میگویند که صدور
معصیت از انبیا مطلق جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسل بعد بعثت گناهی کرده‌اند که موت در آن حالت
موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی یعفور روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبدالله را که دست برداشته
بسوی آسمان می‌گفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً و لا اقل من ذلک پس تمام نشد که آب از چشم او فرو
آمد و بر من رو گفت ای ابی یعفور یونس بن متی را حقتعالی کمتر از طرفة عین بنفس وی باز گذاشته بود او در آن
حالت گناه کرد گفتم که آیا آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن موت در آن حالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
در وقت اخذ میثاق اقرار بخاطرِ ابی بکر و لعنة خدا باد برآنها که تکفیر پیغمبر میکنند و خود کافر میشوند و محمد بن
حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریه آدم از پشت او برآورد با آدم و ذریه
او گفت الست بربکم ای من پروردگار شما نیستم و این محمد نیست رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی امیر المؤمنین

دوستان او بعید او والیان امر من اند و تحقیق من ایشانست مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود و عناید کرده خواهم شد طوعاً و کرهاً ذریه آدم گفت اقرار کردیم باین چیز باد شاهد شدیم بآن و آدم اقرار نکرد او را عزم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر میثاق الهی قایم نماند و ترک کرد آنچه خدا ازو عهد گرفته بود و اعرج صغار در تفسیر قوله تعالی وعهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد او پس آدم ترک کرد آن عهد را و او را عزم و یقین نبود بآنکه محمد و ائمه اینچنین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مرفوعه است فی الحقیقه موضوع است آن ملعونان آدم را برابر ابلیس گفتند که اقرار با خاطر ایمه نکرد و ترک عهد نمود و صغار بر مذهب جد خود فروخ مولی موسی بن عیسی اشعری کافر بود بظاهر در پرده تشیع آمده و افترا ها بر ائمه بسته که موجب قدح باشد در ائمه و دامان ائمه از آن قدح پاک است و ذمیه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوة خلق بسوی وی پس دعوة کرد محمد بسوی خود پس محمد مخالفة امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد مخالفة امر خدا کرد دو بار در غدیر خم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرد و استعفا نمود بار سیوم چون سخت عتاب آمد آنزمان قبول کرد شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در رد خفیه عبده روایت کرده که حقتعالی جبرئیل را بسوی پیغمبر صلی الله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و متوجه شدن بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میخواند و میگوید قایم کن علی را بر امامة پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتعالی میداند بغض اصحاب من با علی و من از اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند با ضرار من پس استعفا کن برای من از پروردگار من پس جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول گفته بود و استعفا نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس حقتعالی جبرئیل را با عتاب شدید بار سیوم فرستاد و این آیة نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس چون جبرئیل بار سیوم باین آیة نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتعالی ضامن نگاه داشتن

من ابو بکر جماعة پس تبلیغ خواهم کرد پس جمع کرد پالانهای شتران و بعضی را بر بعضی نهاده منبر ساخته
در موضعی که غدیر خم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن بر آمده گفت ای مردمان علی امیر المؤمنین و خلیفه
رب العالمین است نمی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوای علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی در کافی بعضی
از آن روایت کرده حقتعالی لعنت کند این ملعونان را که چه شنایع و قبایح به پیغمبران نسبت می کنند حقتعالی
مدح پیغمبران میکند یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله میگویند پیغمبرها
در حق محمد سرور پیغمبران میگویند که بخوف اصحاب تبلیغ نکرد و دو بار رد وحی نمود در ابتدای اسلام با وجود
تنهای و غلبه کفار ترک تبلیغ نکرد و بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد بخوف اصحاب تبلیغ
نکرد حقتعالی بتالیف قلوب اصحاب منت می نهد و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا و میفرماید لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم این گروهان بعض صحابه با علی که نبی را کالجزو بود ثابت میکنند ما اضلهم ما اجهلهم
و ما احمقهم ابن مطهر حلی میگوید الجبان لا یستحق الامامة این ملعونان نسبت خوف در تبلیغ رسالت
که مقتضای جبن است به سرور پیغمبران میکنند و چون جبان مستحق امامة نباشد مستحق نبوة چگونه باشد پس گویا انکار نبوة
مینمایند و حق آنست که آنسرور هرگز گاهی از غیر خدا نترسید اگر کسی گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بخوف اعدا در غار داخل شده بود گفته شود که آن نه از خوف بود بلکه بامر الهی بنا بر حکمت بود و یدل علیه
قوله علیه السلام لابی بکر لا تحزن ان الله معنا و پیغمبر عم میدانست ان الله بالغ امره پس
خوف اعدا چرا میکرد و اینهمه که روافض معاصی با نبیا نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و المذنب ظالم و برای آنکه حقتعالی در حق
ملائکه میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملائکه ثابت میشود
و انبیا باتفاق از ملائکه افضل اند پس البته معصوم باشند و برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا
به بندگان رسانند و بندگان اتباع و تقلید ایشان کنند چنانچه حقتعالی میفرماید ما آتاکم الرسول فخذوه

وما نهاکم عنه فانتهوا پس اگر از انبیا صدور معصیت جایز باشد انها قابل اتباع نباشند و اخبار شان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا وفی قراءة فتثبتوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت در انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد مفید علم نباشد
بسبب عصمت احتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران دور شده و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبار شان موجب علم نبود و حجت خدا بر خلق قایم نگردد و روافض که اثار دالة بر معاصی انبیا
می آرند موضوع اند و یونس گاهی گناهی نکرده و انچه در قران وارد شده و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی غضب یونس لله علی قوم کفروا بالله حتی ضاق صدره فخرج من بینهم بغیر وحی
ولا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کما فی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضما لنفسه
واستعظاما لما صدر عنه من ترک الاولی وهو الخروج من بین القوم بغیر وحی مبالغة
فی التضرع والابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا معصوم اند چه کذب در مخبر شد واغلظ است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب را انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب
و قول ابراهیم ع انی سقیم دروغ بنا بر تقیه بود و این باطل است و انچه در حدیث صحیح وارد شده انه لم
یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس بنسبت فهم سامعان است و در حقیقت کذب نبود بلکه از قبیل تعریضات
بود و تقیه و غیر تقیه برای دور شدن وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقت از رذایل
اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب اند معاصی جوارح
اشد اند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
و امامیه ملعونان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
اخبار رضا و معانی الاخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون ادم را حق تعالی گرامی کرد بر سجود
گردانیدن فرشتگان و داخل کردن به بهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگتر خلایق ام اما حق تعالی

ندا داد که سر بردار ای آدم بسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بسوی ساق عرش دید در آنجا نوشته
یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة النساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا عز و جل فرمود اینها از ذریهٔ تواند و بهتر اند از تو و از جمیع
خلق من و اگر اینها نمی بودند ترا پیدا نمیکردم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
پس در حذر باش از آنکه بسوی اینها بچشم حسد بینی پس ترا از جوار خود بدر کنم پس آدم در اینها
بچشم حسد دید پس حقتعالی شیطان را بروی مسلط کرد تا از شجرهٔ منهی عنها خورد و نیز ابن بابویه
در معانی اخبار از مفضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عز و جل آدم و زوجه
او را ساکن بهشت کرد فرمود اینها را بخورید از آن فراخ از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت نشوید که اگر
نزدیک شوید از ظالمان خواهید بود پس آدم بسوی منزلهٔ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
بعد آنها بودند دید پس آنها را اشرف منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
این منزله برای کیست الله جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
ای پروردگار چه بزرگست این منزله بر تو و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند نزد تو حقتعالی فرمود
اگر اینها نبودی شما را پیدا نمیکردم اینها خزینه داران علم من و امین سر من اند حذر کنید شما از دیدن
بسوی اینها بچشم حسد و آرزو نه کنید مرتبهٔ شان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من
پس شما در نهی و نافرمانی من در آیید پس از ظالمان باشید پس وسوسه کرد شیطان در اینها
و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تمنی کردن منزلت شان پس دید بسوی آنها بچشم
حسد پس خوار کرد شان را لعنة خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
و غلط در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رسالت تعلق دارد و دیگر آنچه حقتعالی نسخ آن خواهد آنرا فراموش
گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و قال الله تع

سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله یعنی ما شاء الله نسخه قال الله تعالی ثم ان علینا بیانه
پس اگر احتمال فراموشی یا غلط در امور تبلیغی باشد وثوق از اخبارشان خیزد و در احوال دنیا و احوال نفس
و اذکار قلوب مثل سائر بشر اند نزد عامه متکلمین و صوفیه علیه میگویند که معصوم اند از نسیان ذکر الهی
و خطابیه و معمریه میگویند که از سهو معصوم نیستند و معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجسد از مسجد حرام
بمسجد اقصی و از آنجا بهفت آسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمیه منکر معراج
اند سبحان الذی اسری بعبده و خبر متواتر تکذیبشان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه حقتعالی میفرماید و اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیك ورافعك الی ومطهرك من الذین کفروا وجاعل الذین
اتبعوك فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و متابعان عیسی پیش از نسخ دین عیسوی نصاری
بودند اما انکه بر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعة اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و منصوریه میگویند که ابو منصور عجلی بسوی
آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت و کسی ندیده انچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیده من آیات ربه الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده انچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب المعراج
در حدیثی طویل روایة کرده که علی در شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان انچه نبی دید صلعم
ازین تیزی چشم بصیرة علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایة می کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
دید روایت کرده که علی را بر پاده شتری از شترهای جنة دیده در دست او لوا حمد کرده و شیعه او نوع ضنك
آثار متعارضه روایت می کنند الکذوب ینسی ما افتراه وانچه از نصوص وارد شده آن همه بر
ظاهرش حمل باید کرد مگر انجا که تواتر ثابت شود و صرف آن از ظاهر و سبعیه و اسمعیلیه و منصوریه و خطابیه
و معمریه و باطنیه و قرامطه و زرامیه میگویند که انچه در کتاب و سنت است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة
و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره محمول بر ظاهر نیستند همه را تاویل میکنند و نسخ احکام هم

بعد وفات محمد صلعم شرعا جائز نیست معمریه میگویند که احکام مفوض بودند به نبی چون تعلق الی الخطاب
معمر نبی شد احکام و فرایض و تکالیف همه ساقط کرد و محرمات را حلال کرد و منصوریه می گویند هر که ملاقات
کرد با مردی که حکم کردیم بدوستی او تکالیف شرعی از و ساقط شد که بهشت نزد شان عبارت از همین است
و حمیریه میگویند که امر شریعت مفوض است بحجه و امام مائة خامسه حسن بن هادی بود او تکالیف شرعیه را ساقط
کرده و امامیه میگویند که بعض احکام منصوصه قرآن را امام نسخ میتواند کرد محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت الله تبارک و تعالی برادری داد میان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن جسد بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده شوند و اهلبیت وارث گردانند برادر را از آنها که برادر گردانیده
بود شان را حقتعالی در ازل و برادر را از ولادت وارث نکنند و تکلیف مالا یطاق جایز نیست قال الله تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ایمان بالله تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیت آن
کافیست و ایمان عبارتست از تصدیق قلبی بانبیا و اقرار و فقط تصدیق بانبیا و رسل بدون اقرار
مفید نیست قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا وقال الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و اقرار بعذر ساقط می شود چنانچه از اخرس و مکره نه تصدیق و اعمال از
ایمان نیست لقوله تعالی الذین امنوا وعملوا الصلحات عطف دلیل مغایرت است و حنفیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارتست از علم الیقین
و در آن زیاده گنجایش ندارد و پس آنچه در نصوص زیاده ایمان وارد است مجاز است از زیاده اوصاف یا کثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نه نقصان را چرا که بعد علم بخبر متواتر از رویت حسی
یقین زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام رویت بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال الله تعالی اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و این ازدیاد ایمان از کتاب
و سنت و اقوال صحابه ثابت میشود قال الله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و زادتهم
ایمانا و قول صحابه تعالی [illegible] بیا نؤمن ساعة و مانند این بسیار است و صرف از ظاهر ضرور نیست و سوکه خدمت
[illegible] شان [illegible] کرده است بروی بالبداهة واضح میشود که هر چند تشکیک زین در ایمان نیابت یقین بود شک را

گنجایش بود والعبد فیض صحبت این بزرگان ایمانش رنگی دیگر گرفته و مرتکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانچه
معتزله گویند چرا که تصدیق باقیست و گنه گار اگر بی توبه بمیرد پس او در مشیت الهی است اگر خواهد
بخشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بخشد و بر صغیره عذاب کند لکن حقتعالی کفر را نمی بخشد
قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قال الله تعالی
یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و مومنان را
و مطیعان را بر ایمان و طاعت البته ثواب دهد بنا بر وعده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از وعده
الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجب نیست کما مر و روافض میگویند که ثواب دادن
مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجب است کما مر و مغفرة بی توبه نزد ایشان محال است و این باطلست
بنصوص و هر که از یک کبیره توبه کرد و بکبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
توبه از صغایر هم ضرور نیست و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرتکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجیه هیچ گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه
هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و امامیه که تهافوت از مرجیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجب است میگویند که محب علی هر گناهی که کند او را از آن سوال نخواهد
شد و بر آن عذاب نخواهد شد و در بنیاد ه اثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نکیر در قبر از هر مرده
صغیر و کبیر حق است باحادیث مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار را و بعضی عصات مومنان را حق
است و انعام در قبر اهل طاعت را حق است قال الله تعالی اغرقوا فادخلوا نارا و قال علیه السلام
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرات النیران و این حدیث هر چند از احاد است لیکن معنی
مستفیض است بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب بر روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق آنست
که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیات آن ضرور نیست و روافض عذاب قبر را مخصوص میدانند بغیر شیعه حالانکه
ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

تا نم شفیع و در بهشت باشند هر چه عمل و گناه باشد ابو عبد الله گفت راست گفتم قسم بخدا که همه اینها به بهشت روند گفتم که گناهان صغایر و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه به بهشت روند بشفاعت نبی یا وصی نبی لیکن میترسم برشما در برزخ گفتم برزخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعث بعد الموت بحشر اجساد حق است و زرامیه و کاملیه و منصوریه و حمیریه و باطنیه و قرمطیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و مقنعیه و خلیفیه و جنابیه و معمریه میگویند که حشر نیست نه اجساد را و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قایل اند تناسخ را در همین عالم همیشه عقلا و مجانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و طیور و حشرات همه برانگیخته خواهند شد لعموم قوله تعالی قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بكل خلق علیم پس از سباع و بهایم و غیره قصاص بلدیگر کرده ناچیز کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در دوزخ یا در بهشت باقی خواهند ماند و حساب حق است و دادن نامهای اعمال مسلمانان بدست راست و کافران را بدست چپ از پس پشت حق است و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیة آن معلوم نیست بعضی گویند که نامهای وزن اعمال کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد والعلم عند الله * و پلی بر پشت دوزخ باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است بگذرند از ان خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسپ جواد و بعضی پویان و بعضی روان و بعضی چون مور پس نجات یابند سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهادة جوارح بر گناهان حقست و حوض کوثر حق است و شفاعة انبیاء و اولیاء و صلحاء و اطفال صغار حق است بعد اذن الهی بشفاعت قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و دوزخ حق است امروز موجود اند و فنا آنها نخواهد شد تا ابد مگر آنکه جهمیه میگویند که بعد مدت مدید بهشت و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد بدوزخ اتفاقا و در جن مسلم اختلاف است ابو حنیفه در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق آنست که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود و به قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان و ایچه خبر داده حقتعالی بحور و قصور

و انهار و اشجار و اطعمه و اشربه اهل بهشت و زقوم و حمیم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ
همه حق است و مغفوریه و نزاریه و قرامطه و جناحیه و کاملیه و باطنیه و خطابیه و زرامیه و ذمیه و میمونیه و خلیفیه و مقنعیه
از دوزخ و بهشت و غیره آنچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند باجماع امت و سوای
اهل شرک مسلمانان همه اثنا و دو ملت که بسبب سوء اعتقاد بدوزخ روند و مکث طویل نسبت بکبائر معاصی
پر بسیار طویل آنها را در دوزخ باشد لیکن آخر کار از دوزخ برآورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را
خلود در نار نیست قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و شک نیست که توحید خدا و اقرار به پیغمبر
از بهترین خیرات است پس باید که بینند ثواب آن در بهشت و پیغمبر علیه السلام فرموده یخرج من النار من قال لا اله
الا الله وفی قلبه وزن حبة من خردل من ایمان و اثنا عشریه میگویند که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود
مگر اثنا عشریه و صاحب تقویم از اثنا عشریه گفته که شیعه را هفتاد و دو ملت است ناجی از آن اثنا عشریه است و
مگر آن در آتش عذاب کرده شوند پستر به بهشت روند و سوای شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند
و ابن مطهر حلی در شرح تجرید گفته که در فرق اسلامیه سوای امامیه امامیه را سه قول است یکی آنکه مخلد فی النار
باشند دوم آنکه داخل بهشت شوند سوم آنکه از نار برآیند برای عدم کفر و به بهشت نروند برای عدم ایمان
بلکه در اعراف باشند و آنچه ابن بابویه از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود والذی بعثنی لا یعذب
بالنار موحد ابدا و کلینی باسناد صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحک
الله ارایت من صام وصلی واجتنب المحارم وحسن ورعه ممن لا یعرف ولا ینصب قال ان الله
یدخله الجنة برحمته دلالت دارند بر رد قول اثنا عشریه و بصحت ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
گفت انا مومن حقا بفضل الله و نباید گفت انا مومن ان شاء الله که دلالت دارد بر شک لیکن از اندیشه
خاتمه در خطر باید بود و ایمن نباید بود و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون در حدیث صحیح آمده
منهم من یولد مومنا ویحیی مومنا ویموت کافرا ومنهم من یولد کافرا ویحیی کافرا ویموت
مومنا و باین معنی اگر انا مومن ان شاء الله تعالی گوید مضایقه ندارد و یاس از رحمت خدا و قطع بآنکه حقتعالی
گناهان مرا نخواهد بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

وقال عز وجل ومن يقنط من رحمة الله الا القوم الكافرون وهم ايمن بودن از عذاب خدا
وقطع بانكه حقتعالی از گناهان من مواخذه نخواهد كرد و البته خواهد بخشيد نيز كفر است كه انكار آيات
وعيد و مستحلال معاصی لازم می آيد واين كفر است چنانچه در نهج البلاغة از امير المؤمنين روايت كرده
لا تامنن علی خير هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه لا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون
ولا تياسن لشر هذه الامة من روح الله لقوله سبحانه انه لا ييأس من روح الله الا القوم
الكافرون وباوجود اين اثر واضح كتب ايشان اماميه ميگويند كه هر كه دوستی علی كند اگرچه معصيت خدا كند صغيره
يا كبيره معذب نخواهد شد وهر كه دوستی علی نكند اگرچه مطيع خدا باشد معذب ومخلد فی النار است ودرين
قول انكار من يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره لازم می آيد واين قول معارض قول
سابق است كه ثواب مطيع وعذاب عاصی بر خدا واجب است وازين قول انكار جميع شرايع فرايض وواجبات
وسنن ومستحبات ومحرمات ومكروهات لازم می آيد زيرا كه هر كه محبت علی ندارد كافر ومخلد فی النار است
اتيان اوامر واتنهای منهای او را فايده ندارد وهر كه مومن اثنا عشريه است او اگرچه ترك فرايض وواجبات
كند وارتكاب محرمات نمايد بلكه اگر پدر خود را بكشد وبا مادر خود هميشه جماع كرده باشد وبا پسر خود لواطه او را هيچ
باك نيست ومعذب نخواهد شد واماميه برين قول خود حجتی می آرند با آثار منها ما رواه ابن بابويه القمی عن
مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسيم الجنة والنار قال حبه ايمان وبغضه
كفر وانما خلقت الجنة لاهل الايمان والنار لاهل الكفر فهو قسيم النار لا يدخلها
الا مبغضيه وروی ايضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم جاءنی جبرئيل
وهو مستبشر فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام وقال محمد نبی ورحمتی وعلی حجتی
لا اعذب من والاه وان عصانی ولا ارحم من عاداه وان اطاعنی الی غير ذلك من الاثار
وروی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفيد فی كتاب المعراج ان الله تعالی قال يا محمد لو ان عبدا
عبدنی حتی يصير كالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولاية محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسين ما
اسكنته جنتی ومعارض اين آثار ومبطل آنهاست آنچه روايت كرده اعلمهم وسيدهم حسن بن كبش

عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال هذا خیر الاولین وخیر الآخرین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی علی ناقة من نوق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوءها
علی راسه تاج مرصع من الزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون
هذا نبی مرسل فینادی مناد من تحت العرش هذا الصدیق الاکبر وهذا وصی حبیب الله علی بن ابی طالب
فیقف علی متن جهنم فیخرج منها من یحب ویدخل فیها من یبغض ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغیر حساب چه این حدیث دلالت دارد بر آنکه بعضی گناهکاران مومن داخل دوزخ شوند پس
ایشان را از دوزخ برآورده به بهشت آرد پس اگر ایشان محب علی بودند چرا در دوزخ رفتند و اگر محب علی نبودند
چرا [illegible] داخل بهشت شدند و همچنین الخ ابن بابویه وغیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة قال ثم انه سال الله بحق
محمد وآله ان یرحمه فاخرجه من النار وغفر له چه این بنده اگر محب علی است چرا در دوزخ چهل و نه هزار
سال سکونت کرده و اگر مبغض علی است چرا داخل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کان زهوقا و تناسخ ارواح باطل است خلافا للمنصوریة والمفضلیة والمیمونیة والخلفیة والمقنعیة والجناحیة
والرازیة والقرامطة و مرده را پیش از قیامت رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگویند که علی و بعض دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواهند و دشمنان علی را عذاب در دنیا کرده خواهد شد و این باطلست که دنیا دار
عمل است و دار جزا نیست و جابر جعفی از قدماء روافض بود و گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است دابة الارض که در قرآن آمده ابوحنیفه و شافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان و وضاعان است
و هیچ ولی بدرجه ادنی از پیغمبران نرسد چنانچه بالا مذکور شد و انبیا افضل اند از ملائکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم و آل عمران
انبیا اند و اولیا وزنان و اعلما افضل گفته اند از عوام ملائکه چرا که حق تعالی جنت برای انسان پیدا کرده
نه برای ملائکه و فقیر را درین مسئله یعنی فضیلت عوام مومنان یعنی اولیا بر عوام ملائکه تحقیق

ظاهر شده و برآوردن حق تعالی ذریه آدم از پشت او و گرفتن میثاق ازانها بر توحید و گرفتن میثاق
علیحده خاص از پیغمبران محمد صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و تصدیق
بعضی بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و جف القلم بما هو کاین ما اخطا
العبد لم یکن لیصیبه و ما اصابه لم یکن لیخطیه و دعا زندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان مفید است و هو مجیب الدعوات و مقضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اشراط ساعة
خبر داده از خروج دجال و خروج دابة الارض و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
آفتاب از طرف مغرب و سه خسف یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیرة العرب حق است و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر قبض ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جهمیه انکار ملک الموت
میکنند و میگویند هو یحیی و یمیت لنا قوله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم
لا یفرطون و قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و شقاق آسمانها و ریختن ستارگان
و پیچیدن آسمان مثل سجل و پریدن کوهها مثل پشم مندوف و دراز شدن زمین و انداختن آنچه در قعر آن است
از خزاین و اموات و سه نفخه صور یکی نفخه فزع و دوم نفخه صعق سیوم نفخه بعث و باقی نماندن هیچ چیز
بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب و سنة بدان ناطق است حق است و تاویل نصوص باتباع کفار فلاسفه
کفر است نعوذ بالله منها **مقاله ثالثه** در بحث امامة که آنرا روافض از اصول عقاید می‌شمارند و لهذا خود
را امامیه نام نهاده اند و اهل سنة و جماعة و غیرهم مسئله امامة را از فروع میدانند اول معنی امام باید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنة و جماعة شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطوع و تسلیم یا بقهر و غلبه و چون بداهة شاهد است که بدون وحدة قهری صلاح امور عباد از معاش
و معاد متصور نیست و نظام کلی برهم میخورد و اقامة حدود و سد ثغور و نصر مظلوم از ظالم و تجهیز
جیوش و اعلاء کلمة الله و حفظ و امان خلایق و دیگر فواید لاتحصی بر وجود سلاطین و بادشاهان
موقوف است و نصوص قطعی از کتاب و سنة و اجماع ناطق است بدانکه اطاعة اولی الامر واجب
است و نافرمانی او موجب فساد و مبیح قتل و اسر قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا ولو کان
عبدا حبشیا کان راسه زبیبة واحادیث درین باب بسیار اند قال الله تعالی قاتلوا التی تبغی
حتی تفیء الی امر الله وقال النبی صلعم اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما واجماع امت برین منعقد
گشته صحابه کرام بعد موت آنسرور علیه السلام نصب امام را از دیگر امور اهم دانسته بآن مشتغل شدند
وازان وقت تا این وقت جماعه مسلمانان اهل سنت و اهل بدعت هیچ وقتی را خالی نگذاشتند از اقامت کردن
بادشاه عادل یا ظالم نمی بینی که چنانچه شام و روم و هند و توران گاهی از بادشاهان خالی نمانده
همچنین ایران که مقر روافض است نیز از بادشاهان خالی نمانده تا انجا سیان اهل سنت و امامیه نزاع
نیست مگر آنکه اگر باشد اینقدر نزاع باشد که نظر بر ادله عقلی و نقلی که مذکور شده اهل سنت و جماعه میگویند
که نصب امام بر بندگان واجب است بلکه از اهم واجبات است که اکثر واجبات بران موقوف است و بر خدا
واجب نمیگویند چرا که هیچ چیز بر خدا واجب نیست و چون امامیه میگویند که اصلح و لطف بر خدا واجب است پس
اینها را لازم می آید که گویند نصب امام یعنی بادشاه بر خدا واجب است لیکن چون اینها امام را معنی دیگر
اختراع کرده مدعی آن شده اند لهذا نسبت بمکابره بادشاه کردن یکی را از مسلمانان واجب نمیگویند
پس تر اهل سنت که نصب امام بر بندگان واجب میگویند در امام چند شرط میگویند یکی اسلام قال الله تعالی
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و لهذا شهادة کافر بر مومن صحیح نیست دوم
ذکورة چرا که اکثر مهام امارة بدون عقل کامل و شجاعت وافر سرانجام نمیشود و آن در نسا مفقود است
سیوم حریة چهارم عقل پنجم بلوغ که بدون این چیزها بر نفس خود ولایت نیست ولایت عامه چگونه باشد
ششم عدالت که فاسق اهل شهادة نیست و ولایة امیر عامه فوق ولایت شهادة است هفتم قرشی
بودن لقوله علیه السلام الائمة من قریش لیکن عدالت و قرشیه شرط اند در حالة اختیار پس وقتیکه
اهل سنت فاسق یا غیر قرشی را اگر امام کنند آثم باشند اما امامة او منعقد شود و بعد ازان خروج بروی جایز
نباشد و اگر متسلط فاسق یا غیر قرشی بادشاه شود او خود آثم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروی حرام لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

و اگر اشتراط اسلام شاید ساقط میشود چراکه لفظ اولی الامر منکم کافر را شامل نیست پس اگر کافر مسلط
شود بر مسلمانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و مذکوره در حدیث مثل عدالت است پس اگر زن یا عبد مسلط شود اطاعت او واجب گردد که
لفظ اولی الامر منکم آنرا شامل است و حدیث اسمعوا و اطیعوا ولو کان عبد حبشیا کان راسه زبیبة بیان
ناطق است این طایفه شد که سوای اسلام در امامت شرطی نیست **فایده** حسن مجتبی رض ابن علی مرتضی رض
چون خلافت بمعاویه تسلیم کرده بر آن صلح نمود از این تسلیم اسلام معاویه رض قطعا ثابت میشود که اطاعت
بادشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی نه بسبب قلت و ذلت خود تسلیم خلافه نکرده چراکه حسن رض
جماعتی بود کثیر از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ را دوست میداشتند و صلح را مکروه می داشتند
چنانچه مرتضی که پیشوای روافض است و صاحب فصول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی
در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه با من نزاع کرد در آنچه حق من بود نه حق او پس خلافه پس
دیدم صلاح امة و قطع فتنه در صلح شما بیعه کرده بودید بر آنکه صلح کنید با کسی که من صلح کنم و جنگ کنید با کسی که من جنگ
کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از ریختن خونها و اراده نکردم از این صلح مگر صلاح
شما و این صلح امام حسن رض عند الشیعه مقبول افتاده که پیغمبر علیه السلام مدح او فرموده و گفت ابنی هذا سید
لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس از این صلح اسلام و عدالت معاویه رض ثابت می شود که بطوع
و رغبت خود بی تسلط و کره امام حسن علیه السلام بوی خلافه سپرده که برای رفع فتنه قتال بین المسلمین تسلیم خلافه کرده لیکن از این
تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافه او مثل خلفاء اربعه باجتهاد اهل حل و عقد شده
امام نزد امامیه شخصی را گویند که معصوم باشد از صغائر و کبائر و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد یعنی ملک
با وی سخن می گفته باشد بی آنکه بر چشم او ظاهر شود و پیام الهی بوی می رسانیده باشد
بر خلایق مثل پیغمبر اطاعة او واجب باشد و تحریم و تحلیل و سایر امور دین بوی مفوض
باشد هر چه خواهد بکند و هر تصرفی که خواهد بعمل آرد و هیچکس را بر قول و فعل و محال
او گمان جایز نباشد و هیچ کس را بعد فرمان او اختیار نباشد و امام را دعوی امامة

و اظهار معجزه و نص از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنین باید که این چنین منصب اعلی
که مثل نبوة یا قریب ازان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد ایشان ائمه افضل اند از انبیا
سوای محمد صلی الله علیه وسلم یا سوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
معجزه و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیه و اخفا منافی این چیزها است و عادة مقتضی
است که اگر چنین دعوی عظیم الشان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نص صریح علی رؤس
الاشهاد یافته شود البته متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی تواتر می کنند و چون تواتر متحقق
نشده بلکه سوای امامیه همه فرقها ازان انکار دارند و روایات امامیه بدرجه صحت
نمیرسد تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه باهم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
و لهذا امامیه چندین فرق گشتند که بالا ذکر آمده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
شد که دعوی امامت و اظهار معجزه و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افترا و دروغ محض است
پس معلوم شد که امامت باین معنی موجود نیست مگر در ذهن آن حمقا و مثبت المدعا و امامیه بر وجوب نصب امام حجه
می آرند بانکه ما بدان حجه گرفتیم بر وجوب نصب امام یعنی پادشاه بر بندگان که امر فصل القضایا و
اقامة حدود و اخذ خراج و جهاد و مانند آن که سابق ذکر یافته بدان موقوفست پس نصب
امام لطف است و لطف و اصلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجوه یکی انکه اصلح و لطف بر خدا
واجب نیست دوم انکه اگر امام بمعنی پادشاه می گویند پس البته اصلح است لیکن پادشاه آنرا میگویند
که ظاهر و مسلط باشد نه کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد اورا پادشاه نمی گویند
و وجود او متضمن مصالح نیست که شما در پادشاهان مذکور کردید و اگر دیگر معنی در وجود آن میگویند
پس استدلال باین مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا بقبول یا رد آن پرداخته شود
و اگر کسی گوید که در وجود ائمه مصالح است مثل مصالح در وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی برهان می باید
دوم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق بحق مصلحت ممنوع است و چون در ائمه تقیه
فرض بود اظهار امامة نشده الا نادرا پس مصلحت بطریق اولی مفقود گشت والله اعلم

فصل چون معنی امامة موافق رای اهل سنة وجماعة دانستی پس بدانکه خلافة اخص است
از امامة واطلاق امام بر سلطان جابر وملک عضوض نیز بر اصطلاح ما می آید لیکن اطلاق خلافت
نمی آید خلافة یعنی خلافة نبوة آنست که انچه پیغمبر صلعم بعهده نبوة بهدایت خلق واعلاء کلمة الله و
ترویج شریعت ونشر علوم دینی واستیصال کفر وبدعت اساس آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات را
بعهده نیابت بی تزلزل وبی میل سر انجام دهد وتسلط نفس وشیطان را دران دخل نباشد واین خلافة
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
عضوضا وامام برحق وخلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است رض پس عمر رض پس عثمان رض پس علی رض
پس حسن بن علی رض شش ماه ورو افض میگویند که امام بعد رسول الله صلعم علی است رض و اختلاف
کردند در امام بعد علی چنانچه گذشته وحجة قول اهل سنة آیات اند واحادیث صحیحه واجماع واثار پس از آیات
منها قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیه ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعض شمارا
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق بنی اسرائیل را کرده بودیم وخلف در وعده الهی محال است و
استخلاف برهمین ترتیب بوقوع امده پس ظاهر شد که همین بود معنی وموعود الهی اگر کسی گوید
که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافة علی بزعم روافض علی و
شیعه او دین خود را به تقیه می پوشیدند بخوف اعدا پس قول حقتعالی لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا بزعم انها
چگونه صادق آید ودیگر قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما مراد از داعی ابو بکر است رض واین قوم اولی باس شدید قوم بنی حنیفه است ومراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چرا که این آیه بعد غزوه تبوک نازل شده وبعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر علیه السلام بوقوع نیامده نص علیه ابو العباس بن شریح وغیره ونه مراد ازین داعی علی است
چرا که علی رضی الله عنه را در خلافة خود قتال برای طلب اسلام میسر نشده بلکه بطلب امامت در رعایة حقوق آن
واحتمال است که مراد از داعی عمر باشد یا عثمان چه جهاد در وقت آنها بسیار شده سیوم قوله تعالی
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وجه استدلال آنکه هرگاه
قبائل عرب بنی حنیفه وبنی اسد وغطفان واهل بحرین وعمان وغیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرتد شدند ابو بکر رضی الله عنه برای قتال شان قیام نمود وسوای ابی بکر رضی الله عنه کسی با اصحاب رده قتال نکرده که
محل این آیه توان گفت وعلی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة ونیز علی رضی الله عنه
گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج
والشبهة والتاویل واز اینجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از سبی چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده
ونیز اصحاب علی رضی الله عنه موصوف باین صفات نبودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
میکرد وقال والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لا لانهم اولی بالحق منکم ولکن
لاسراعهم الی باطل صاحبهم وابطائکم عن حقی ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعیتی استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا واسمعتکم فلم تسمعوا ودعوتکم
سرا وجهرا فلم تستجیبوا ونصحت لکم فلم تقبلوا اشهود کغیاب وعبید کارباب اتلو علیکم
الحکم فتنفرون منها واعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها واحثکم علی جهاد اهل
البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم و
تتخادعون عن مواعظکم اقومکم غدوة وترجعون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و
اعضل المقوم ایها الشاهدة ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلی بهم امراؤهم
صاحبکم یطیع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه لوددت والله
ان معاویة صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم فاخذ منی عشرة منکم واعطانی رجلا منهم

از حضرت علی رضی الله عنه در شکایت اصحاب او بسیار امامیه در کتب خود روایت کرده اند چهارم قوله تعالی
در مدح مهاجرین میفرماید الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر
فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور این آیه دلالت
دارد بر آنکه اگر مهاجرین را مکنت وقدرت در زمین باشد اقامت صلوة وایتاء زکوة وامر معروف ونهی
از منکر کنند و بر آینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانهای خود ها بدر کرده شده اند برای
همین که گفتند ربنا الله اگر حق تعالی یاری آنها نکند بر آینه مساجد خراب شوند و شک نیست که حق تعالی
مهاجرین را قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد و اقامت صلوة و زکوة وامر معروف ونهی منکر از آنها بوقوع آمد
و بوقوع هم باید و من اصدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سوای خلفاء اربعه کسی مکنت
خلافت نیافته معلوم شد که مراد ازین استخلاف خلافت همین خلفاء اربعه اند و فی الواقع اگر این خلفاء اربعه
نمی بودند مساجد خراب بودی و دین محمدی رواج نگرفتی واحادیث که بر خلافت خلفاء اربعه یا بعض آنها
خصوص بر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه دلالت وارند بسیار اند از انجمله خوابهاست که پیغمبر خدا صلعم دیده
یا کسی از صحابه بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عرض نموده آنحضرت صلعم تاویل آن بخلافت فرمود
حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب
علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع بها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه
والله یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع
نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن **حدیث** ابن عمر نحوه رواه البخاری ومسلم
حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رأی اللیلة رجل صالح ان ابا بکر
نیط برسول الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما نوط بعضهم ببعض

قهم ولاة هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم اخرجه ابو داود والحاكم حديث
ابن عباس ان رجلا اتى رسول الله صلعم فقال اني رايت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل فارى
الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل واذا سبب واصل من الارض الى السماء فاراك
اخذت به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع الحديث اخرجه البخاري حديث ابي بكرة ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال ذات يوم من راى منكم رويا فقال رجل انا رايت كان ميزانا نزل من السماء فوزنت
انت بابي بكر فرجحت انت بابي بكر ثم وزن ابو بكر وعمر فرجح ابو بكر ثم وزن عمر وعثمان فرجح
عمر ثم رفع الميزان فراينا الكراهة في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه الترمذي وابو داود
حديث سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رايت الليلة كان دلوا دلي من السماء فجاء
ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان
فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء
اخرجه ابو داود حديث سفينة مولى ام سلمة رضي الله عنها قال كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا صلى الصبح ثم اقبل على اصحابه فقال ايكم راى رويا فقال رجل انا يا رسول الله كان
ميزانا دلي به من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة اخرى فرجحت بابي بكر ثم رفع ابو بكر
ونزل عمر مكانه فجيء بعثمان بن عفان فوضع في الكفة الاخرى فرجح عمر بعثمان ثم رفع عمر ورفع الميزان
قال فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم تكون
ملكا اخرجه الحاكم واز انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد بخلافت شان حدیث
عايشة رضي الله عنها قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر
ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت يا رسول الله الا ترى الى هؤلاء كيف يسعدونك
فقال يا عايشة هؤلاء الخلفاء من بعدي واز انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم عزم فرمود بر نوشتن
کتاب استخلاف برای ابی بکر حدیث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم في مرضه ادعي لي ابا بكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني اخاف ان يتمنى

يتمنى او يقول قائل انا اولى ويابى الله والمؤمنون الا ابا بكر متفق عليه اخرجه البخاري
والمسلم واز انجمله است آنکه مردم را امر فرمود به پیروی شان و ادا زکوة و مرافعه خصومات خود بسوی
ایشان که تعلق بخلفا دارد حديث عايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم
فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره اخرجه الترمذي حديث عرباض بن سارية مرفوعا عليكم
بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ رواه ابن ماجه والترمذي
واحمد حديث حذيفة وابن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا بالذين من بعدي
ابي بكر وعمر رواهما الترمذي والحاكم حديث انس قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلعم
فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسالته قال
الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فاساله فان حدث بابي بكر حدث فالى من فاتيته
فسالته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فاساله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسالته فقال
الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاساله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسالته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا اخرجه الحاكم حديث جبير بن مطعم ان امرأة سالت
رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامرها ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ارايت ان جئت
فلم اجدك تعني الموت قال فان لم تجديني فاتي ابا بكر رواه البخاري ومسلم قال ابو عمر وفي الاستيعاب
قال الشافعي في هذا الحديث دليل على ان الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر واز انجمله است
آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر را بخواندن خطبه امر فرمود حديث ابي الدرداء قال خطب
رسول الله صلعم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر فخطب فقصر دون
النبي صلعم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصر دون النبي صلى الله عليه
وسلم ودون ابي بكر رواه الحاكم واز انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت ابو بکر را بامامت
و مردم را باقتدا او در نماز امر فرموده از امامت غیر ابی بکر زجر و منع نمود حديث ابي موسى الاشعري
قال مرض النبي صلعم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عايشة يا رسول الله

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فعادت
فقال مري ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول فصلى بالناس في حيوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحديث ابن عمر نحوه رواه البخاري وروى الجماعة من حديث
عايشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عايشة يا رسول الله
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا
ابا بكر فليصل بالناس قالت عايشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم انكن لانتن صواحب
يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعايشة ما كنت لاصيب منك خيرا **حديث**
عبد الله بن زمعة قال لما استعز برسول الله صلعم وجعه وانا عنده في نفر من الناس دعاه بلال
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم مروا ابا بكر يصلي بالناس قال فخرجنا فاذا عمر في الناس وكان ابو بكر غائبا
فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا قال
فاين ابو بكر يابى الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابي بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته
ثم قال لا لا لا ليصل بالناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا اخرجه ابو داود وابو عمر في الاستيعاب
حديث انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءهم النبي
صلعم قد كشف ستر حجرة عايشة فنظر اليهم وهم صفوف فتبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه و
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلوتهم
فرحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين راوه فاشار بيده ان اتموا ثم دخل الحجرة وارخى الستر وتوفي
ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري **حديث** استخلاف نبي صلعم ابو بكر را در امامت نماز در مرض
موت بدرجه تواتر رسيده واز عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وابن مسعود وابن عباس وغيرهم مروي گشته
وفقهاى صحابه مثل عمر وعلي رض باين استخلاف استدلال كردند بر خليفه ساختن ابي بكر وساير صحابه سكوت

کردند و تسلیم نمودند این مسئله مجمع علیه گشت حاکم در مستدرک و ابو عمر در استیعاب از ابن مسعود روایت
کردند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند منا امیر و منکم امیر پس عمر گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرموده پس کیست از شما که رغبت میکند دل او برانکه مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر و ابو عمر در استیعاب از حسن بصری او از قیس بن عباد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی ابن ابیطالب که رسول الله صلعم بیمار شد چند شبانه روز بانگ نماز می شد آنحضرت
صلعم فرمود مروا ابابکر یصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردیم و دیدیم که نماز علم اسلام
و قوام دین است پس راضی شدیم برای کارهای دنیوی خود از کسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه و سلم
از وی برای دین ما پس بیعت ابی بکر کردیم و روایت کرد حاکم در مستدرک مانند آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف
نکرده اند قال عمر ان لم استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و قال علی
ما استخلف رسول الله صلعم فما استخلف رواه الحاکم پس تطبیق میان این آثار و میان این احادیث
که دلالت دارند بر استخلاف آنحضرت صلعم مر ابی بکر را چگونه باشد گوییم که مراد از نفی استخلاف درین آثار
نفی استخلاف صریح است که مردم را جمع کرده امر کند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر کرده مردم را به بیعت عمر و اجماع
بر خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا حدیکه مخالفان هم ازان انکار ندارند بلکه بفرط
تعصب و عناد بجهت همین اجماع تکفیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر اخیار گردش کرد و طلب مناصرة نمود کسی با وی رفاقت نکرد
مگر چهار کس زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که هم از اکابر فقهاء
صحابه بود و علی همیشه شکایت مظلومی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و هر خطبات شکایت قریش
و دعای بد برایشان می نمود گفته شود این بدروغ و باطل است و محض افتراء و فهم درین هیچ روایتی صحیح
یا حسن یا ضعیف شکایت علی ثابت نشده بلکه بروایات صحیحه معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطوع ثابت
گشته چنانچه ذکر کردیم و اقرار بفضائل شیخین از علی بقدر متواتر گشته چنانچه ذکر کرده شود در موضعش ان شاء الله تعالی

دار قطنی از علی رضی روایت کرده که گفت والذی خلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهداً لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد
درجة واحدة من منبره صلی الله علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رای موضعی و موضعه
فقال له قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا
و ابن ابی شیبه از محمد ابن سیرین روایت کرده که وقت بیعت کردن با ابی بکر بعضی مردم نزد ابی عبیدة ابن الجراح
آمدند تا با وی بیعت کنند ابو عبیده تعجب کرد و گفت شما نزد من آیید در حالیکه در شما ثالث ثلثة یعنی ابا بکر است
احمد از محمد ابن سیرین نیز همچنین روایت کرده مگر آنکه در ان ذکر کرد استدلال ابی عبیده باستخلاف ابی بکر در نماز و
حاکم در مستدرک از مرة روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابیطالب آمد و گفت چه حال
است امر خلافة را که آمد در اقل قریش قلة و اذلها ذلا یعنی ابا بکر را رسید بخدا اگر من بخواهم پر کنم
زمین را بر تو از اسپان و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافة کن من لشکر بر تو فراهم می آرم علی
گفت و پیوسته که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی ما یافتیم
ابوبکر را برای خلافت اهل و از علی رضی مدح ابا بکر و عمر بدرجه تواتر رسیده و احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلعم و استخلف ابو بکر فعمل بعمله وسار بسیرته حتی قبضه
الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسار بسیرتهما حتی قبضه الله عز وجل علی ذلک
و این روایة بطرق شتی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه الباقر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
قال علی ولینا ابو بکر فکان خیر خلیفة الله وارحمه بنا واحناه علینا و حاکم و بخاری از طرق
متعدده از ابن عباس روایة کرده که گفت داخل شدم بر عمر وقتیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس گفتم
خوشی باد ترا بالجنة ای امیر المؤمنین اسلام آوردی وقتیکه کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم
وقتیکه ناخوش کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
در خلافت تو دو کس و کشته شدی شهید الحدیث هر چند فقیر احادیث مرویه کتب اهل سنة درین کتاب
کمتر روایت کرده که با اهل تشیع الزام نمیشود و اینها احادیث مرویه اهل سنة را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجهٔ تواتر رسیده انکار ازان مجال نیست مگر بمکابره و لهذا روافض احادیث مرویهٔ این باب را بر تقیه حمل میکنند و بطلان تقیه و قرائن عدم تقیه پیشتر مذکور کرده شده لهذا این احادیث را آورده شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود منها ما اورده الرضی فی نهج البلاغة من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویة اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتک وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا و نیز در نهج البلاغه روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت قسم بخدا که فلانی جهاد کرده با کفار و قتال کرد با مرتدان تا که آنها را قتل کرد یا مسلمان شدند و اسلام سبب او شایع شد و صنع کرد ترییه و بنا کرد مساجد و واقع شد در خلافت و فتنه و مراد از فلانی ابوبکر باشد یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابوبکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوبا للمؤمنین وکنت کالجبل لا یحرکه العواصف ولا یزیله و روی الحافظ ابو سعید بن سمان وغیره عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق رضی الله عنه وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاء علی باکیا مسترجعا وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیه ابوبکر مسجی فقال رحمک الله ابابکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی فضایل ابی بکر ومناقبه وفیه خلیفته فی دین الله عز وجل وامته احسن الخلافة فحین ارتد الناس قمت بالامر ما لم یقم به خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا و نیز در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازه عمر بن الخطاب بغسل را دید گفت والله ما احد

من الناس احب الی ان القی الله بصحیفته من هذا المسجی و همچنین این اثر از محمد باقر مرسل روایة
کرده است ابوحنیفه در کتاب الآثار و این اثر را حاکم از محمد باقر از جابر بن عبدالله متصل روایت کرده
و احمد از ابن عمر و ابی جحیفه روایة کرده و بخاری از ابن عباس روایت کرده که علی رض جنازه عمر رض را دیده گفت
ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک وایم الله وان کنت لاظن ان یجعلک الله مع
صاحبیک وحسبت انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا وابوبکر وعمر ودخلت
انا وابوبکر وعمر وخرجت انا وابوبکر وعمر ومنها ما نقل الاربلی فی کشف الغمة فی معرفة
الائمة من الاخبار التی اتفق علیها اهل السنة والشیعة انه سئل الامام ابوجعفر محمد عن حلیة السیف
هل یجوز قال نعم قد حلی ابوبکر الصدیق سیفه بالفضة قال الراوی اتقول هکذا فوثب الامام
عن مکانه فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله تعالی
فی الدنیا والآخرة

فصل

در روافض بر دعوی خود استدلال مے کنند بذکر
مطاعن خلفا ثلثه و مطاعن خیر القرون صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه آن مطاعن و جواب هر یک
ازان در مقاله رابع ذکر کرده شود انشاء الله تعالی میگویند که خلفاء ثلثه قابل خلافة نیستند
و اصحاب قابل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن که در آن تکلفات بسیار کرده
و فایده نبخشید و دیگر بادله عقلیه که خرافات اند و نیز تمسک میکنند باخبار که دلالة ندارند بر مدعا و دیگر باخبار
موضوعه اما آیات که بدان استدلال میکنند پس هشت اند یکی قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون میگویند که ائمه تفسیر اجماع دارند
بر آنکه این آیة نازل شده در حق علی رضی الله عنه وقتیکه خاتم را تصدق کرد بر سائل در رکوع
والولی المتصرف پس حقتعالی ولایت بعلی رض ثابت کرد چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد
شک نیست که ولایت خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام دون غیره برای حصر کلمه انما
و این استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع اهل التفسیر باطل است نقاش از ابی جعفر محمد باقر
روایت کرده که این آیة در حق صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده و ظاهر سیاق بدلالة صیغه الذین

وضّاع پس و بسیاری از عکرمه روایة کرده که این آیة نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضه و ثعلبی روایة کرده
که در حق علی نازل شده و ثعلبی حاطب اللیل است اخبار بی تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمس
الدین بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عبد الله بن سبا بود میگفت که علی نمرده و بدنیا باز خواهد آمد و
با دیگر ضم کرده میشود و روایة محمد بن مروان سدی صغیر و آن سلسلة کذب است و ابن مروان کذاب وضاع
رافضی است و صاحب لباب روایة کرده که در حق عبادة بن الصامت نازل شده وقتیکه از حلیفان خود
بیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه همچنین میخواهد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
آیة نازل شده در حق عبد الله بن سلام وقتیکه گفته یا رسول الله قوم ما هجر و نا و بر هر تقدیر تخصیص سبب
نزول مخصص عموم لفظ آیة نمیشود و دویم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
والنصیر والاولی بالتصرف والجار و ابن العم والمعتق و جایز نیست حمل مشترک بر یکی از معانی بدون
قرینه و قرینه ایجاد دلالة دارد بر حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی سه گانه اول یعنی سیاق قصه
که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیاء یعنی دوست و یار و مددگار نه امام و اولی بالتصرف
و صیغه جمع نیز قرینه همین معنی است سیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند در مراد بودن علی
ازین آیة و این قصه نزد اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس جمله و برای
حال نیست بلکه برای عطف است و واو عاطفه صفت باتفاق علماء عربیه یعنی آنها رکوع کنند کانند در نماز
نه آنکه مثل اهل کتاب نماز بی رکوع میگذارند و اگر واو برای حال است پس معنی راکعون خاضعون باشد
که خضوع معنی حقیقی است رکوع را کما ذکره اهل اللغة چهارم آنکه کلمه انما نزد جمهور نحاة کوفه موضوع برای حصر
نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیة روا نباشد و اگر استدلال باین آیة تمام
شود پس چون لفظ ولی موضوع است حقیقة برای کسی که بالفعل متصف باشد باین صفة و علی رضی الله عنه
باین صفة امامة و خلافة بعد پیغمبر متصف نشده فکیف التطبیق و دویم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ۞ میگویند که علماء تفسیر

اجماع دارند برانکه این آیة نازل شده در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیة بر عصمة دلالة می کند
پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت در امامة شرط است فیکون هو الامام و این
استدلال باطلست بچند وجه یکی آنکه دعوی اجماع مفسرین باطلست بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
نزول این آیة ابن ابی حاتم از ابن عباس روایة کرده که این آیة در حق نساء النبی صلی الله علیه وسلم نازل
شده و هم چنین روایت کرد ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه همین دلالة دارد وقال الله تعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن الی قوله واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله
ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله والحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه
و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه وسلم ادخل هؤلاء تحت کساء علیه
وقت هذه الایة وروی احمد عن واثلة بن الاسقع انه صلی الله علیه وسلم قال بعد
تلاوة هذه الایة اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و این حدیث مسلم واحمد دلالة ندارند بر آنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسرین گفته
که در حق بنی هاشم نازل شده و محققان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهلبیت و اهلبیت
ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اولاد او همه هستند و دخول نساء ثابت میشود بسیاق قصه و دخول غیر
ان ثابت میشود بتذکیر ضمیر چنانچه در حق ساره امراة ابراهیم علیه السلام آمده اتعجبین من امر الله
رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و نزول آیة در حق شخصی اگر ثابت شود دلالة ندارد بران که دیگری
دران داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهلبیت تو نیستم رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم ضم کرد بآنها بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را و حدیث صحیح وارد شده و بسیاری
از محدثین روایة کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گلیم گرفت عباس و پسران او فضل و عبد الله
و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گلیمی سیاه مخطط بسرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم بهذه الشملة پس از درود یوار هیچ باقی نماند که آمین نگفته

احمد حدیث را این ابا هم روایت کرده و بیهقی نیز همچنان دوم آنکه این آیه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در حق طاهر
شدن نگویند بلکه یرید الله لیطهرکم است و مراد از رجس هم اثرات شیطان است و از تطهیر نگاهداشتن حق تعالی
است آنها را چنانچه در حق اولیاء الله میباشد چنانچه **قوله تعالی** فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد سوم آنکه عصمت شرط امامت نیست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طالوت را حق تعالی با وجود موجود بودن اشمویل
نبی معصوم در آن وقت موجود بودن داود و ملک داد سوم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودت ایشان
واجب شد فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت مستلزم وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعة شد و هو الامام و باین آیه استدلال باطل است بچند وجوه یکی آنکه روایت
مختلف است و مراد از این آیه احمد و طبرانی آنچنان روایت کرده اند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام مکیه است و حسنین در مکه نبودند تولد ایشان در مدینه بعد هجرت شده و در
راویان این حدیث شیعی غالی و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد از قربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرابت است بنا بر آن اکثر ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه است و سوال نمیکنم از شما بر رسالت اجرة مگر دوستی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
با شما است و همین معنی جزم کرده سدی کبیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که نبود هیچ قبیله از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم با وی قرابت بود قریبا یا بعیدا دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بوجوب
محبت علویان و اهل سنت میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب او صلی الله علیه وسلم و آنچه نفی محبت
غیر علی میگویند کذب است در حدیث صحیح وارد شده حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر چهارم قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم

وانفسنا وانفسکم میگویند که اجماع مفسران است برانکه مراد از ابنائنا حسنین اند واز نسائنا فاطمه و از انفسنا
علی است چراکه همین چهار کس را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مباهله وفد بنی نجران همراه برده بود پس
حقتعالی علی را نفس محمد صلی الله علیه وسلم گفته و مراد ازان مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
است فهو الامام واین استدلال باطلست بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع برانکه مراد بانفسنا علی است دروغ است
بلکه مراد بانفسنا نفس نبی است صلی الله علیه وسلم ودر کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
وامرت نفسی بکذا وعلی داخل ابنا است در عرف اطلاق ابن بر ختن میکنند یا آنکه مراد از انفس من یتصل
به نسبا ودینا باشد ومشهورست اطلاق لفظ نفس بر غیر بجهت اتصال نسبی ودینی خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من دیارکم وقال الله تعالی تقتلون انفسکم وقال عز وجل ظن المومنون
والمومنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی ولا تلمزوا انفسکم مراد در این آیات از انفس اهل ملة است دویم
آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات سابق سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
جمیع صفات باتفاق باطلست ودر بعض صفات فایده نمی بخشد چراکه مساوی اولی بالتصرف در بعض
صفات ضرور نیست که در این صفت اولویه بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پنجم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
ثعلبی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که گفت انا المنذر وعلی الهادی واین
حدیث ضعیف است رجال ثعلبی ومرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطلست ومعنی این
آیه اینست انما انت منذر وهاد لکل قوم واگر مراد باشد انما انت منذر وعلی هاد لازم آید قسمت
والقسمت تنافی الشرکة پس لازم آید که پیغمبر هادی نباشد ولازم آید انکار قوله تعالی وانک لتهدی الی
صراط مستقیم ششم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون دیلمی در مسند فردوس وواحدی در تفسیر از ابی
خدری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولایة علی واین حدیث باطلست
وفی سنده من لا یحتج به وبر تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چراکه مراد بولایت محبت است ووجوب محبت مخصوص بعلی نیست
بلکه جمیع صحابه واهلبیت نیز است بل اسنتم است پس وجوب ولایت دلالت بر امامت ندارد وواحدی

از طرق دیگر روایت کرده عن ولایة علی و اهل البیت و تمام اهل البیت ائمه شیعه‌اند باتفاق و اگر این دلالت
کند بر امامت علی گوییم امامت علی حق است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال آن با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت نمیشود هفتم قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون طبرانی و ابن مردویه
از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود السابقون ثلثة السابق الی
موسی یوشع والسابق الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی بن ابیطالب و در سند این حدیث
ابو الحسن اشقر است ضعیف است ضعفه الجمهور و عقیلی گفته که ابو الحسن شیعی است متروک الحدیث و اگر این حدیث صحیح
شود دلالت بر امامت ندارد که حقتعالی در حق مهاجرین و انصار فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار اما احادیث مرویه اهل سنت که امامیه بدان بر امامت علی استدلال میکنند پس دوازده است
اول حدیث بریدة بن حصیب و غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غدیر خم که جائیست میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین
وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و کثیر از اصحاب منهم علی ابن ابیطالب و ابو ایوب
و زید بن ارقم و براء ابن عازب و عمرو بن مره و ابو هریره و ابن عباس و عمارة بن بریده و سعد ابن ابی وقاص
و ابن عمر و انس و جریر بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفة بن اسید
وغیره مروی گشته و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایات
آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و رافض این حدیث
را نص جلی برای استخلاف علی میگویند و میگویند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است فهو الامام و روافض در الفاظ
این حدیث متواتر زیاده روایت می کنند وهو الخلیفة بعدی وهو ولیکم بعدی و این زیاده منکر و موضوع
است و از تغیرات روافض است و استدلال باین حدیث بر امامت باطل است بوجوه اول آنکه مولی بمعنی اولی
نیامده کسی از علماء عربیه نگفته که مفعل بمعنی افعل آمده باشد دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی باشد پس مراد
از اولی المحبة والتعظیم والقرب است نه بمعنی اولی بالتصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بابرهیم

للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ولفظ مولی مشترک است میان
معتق ومعتق وصاحب وقریب کابن العم ونحوه وهمسایه وهم‌قسم ویار ومددگار ومنعم ومنعم علیه ورب ومحب
ومحبوب وتابع وظهیر وخاتمه حدیث یعنی جمله دعائیه قرینه است برآنکه مراد از مولی محبوبست وفاتحه کلام
دلالت برآن ندارد که مراد امامت باشد بلکه غرض از آن کلام آنست که این سخن در ذهن سامعان ثبت باشد واگر
مراد آنحضرت امامت بودی پیغمبر صلعم واضح تر فرمودی وقد اخرج ابو نعیم المدینی عن الحسن المثنی بن الحسن
المجتبی انه لما قیل له ان خبر من کنت مولاه نص فی امامة علی قال اما والله لو یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم بذلک الامامة والسلطان لافصح لهم فانه صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
وسبب ورود این حدیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را حاکم یمن ساخته بود وعلی رضی الله عنه بامارت لشکر
همین وقت واز آنجا از مال خمس یک جاریه را تسری نمود مردم ازین معنی بر علی انکار کردند وچهار کس از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم باهم اتفاق کردند وگفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
علی پیش رسول الله صلعم نمائیم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک از ان شکایت علی رضی الله عنه
پیش نهادند ودر روایتی است که پیغمبر صلعم دو لشکر فرستاده بود بر یکی علی را وبر دیگر خالد را امیر کرده بود
پس علی یک قلعه فتح کرد واز آنجا یک جاریه گرفت وتسری نمود خالد شکایت علی همین را در خطی نوشته بدست
براء بن عازب پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
وخواندن آن خط در غضب آمد ومتغیر شد وفرمود شما چه می خواهید از مردی که دوست میدارد خدا ورسول را
ودوست میدارند او را خدا ورسول خدا وخطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود ومحبت علی
در قلوب مردم متمکن گردد وآن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت شده گرفته تسری
نموده بود ودر آن احتمال معصیت نبود مردم از غلط فهمی خود اعتراض کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
آن خطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت گوارا باد ترا ای ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة
ودیگر آنچه بخاری ومسلم از براء بن عازب روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را در غزوه
تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله تخلفنی فی النساء والصبیان فقال

اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی میگویند که منزلة اسم
جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب را بصحة الاستثناء و چون مرتبه نبوة را استثنا
نمود دیگر مراتب را شمول باقی ماند و هارون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعة و این استدلال باطل است
زیرا که این خبر دلالتی نمی کند بر شمول جمیع مراتب که هارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است در مدة غیبتهم اضافه برای عهد خارجیست و استخلاف در مدة غیبة دلالت ندارند بر خلافة بعد
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کلمة الا بمعنی لکن است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منزلة
هارون منحصر بود در دو چیز استخلاف در مدة غیبة و نبوة چون نبوة را استثنا کرد باقی نماند مگر استخلاف
در مدت غیبة و هارون را خلافة بعد موت موسی علیه السلام نبود بلکه هارون پیش از موسی رحلت کرده و معنی لا نبی
بعدی غیری است نه بعدیت زمانی چنانچه در قوله تعالی من یهدیه من بعد الله سیوم حدیث
بریده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی منی و انا من علی و هو ولی کل مومن بعدی میگویند
الولی اولی بالتصرف و هو الامام و در اسناد این حدیث اجلح شیعی است متهم است پس خبر او صالح احتجاج نیست
این چنین ملا نصر الله رحمة الله علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبة از عمران بن حصین بسند صحیح روایة
کرده و جواب آنست که ولی در حقیقة معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامة بدان باطل است
چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طایر قد طبخ له فقال اللهم ائتنی
باحب الناس الیک یاکل معی فجاء علی فاکل رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی
در تلخیص گفته که من از زمان طویل میشنیدم حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده تعرض نکرده پس چون
تتبعات آن کتاب کردم و دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و شمس الدین
جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامة دلالة ندارد کما لا یخفی و مراد از احب الناس
من احب الناس الیک است کما فی قولهم فلان اعقل الناس و محتمل که دیگر خلفاء در آن وقت حاضر نباشند
و همچنین حدیث در حق عباس رضی الله عنه نیز وارد شده روی ابن عساکر من طریق السکنی عن حبة قال قدم
من الشام و اهدیت الی النبی صلی الله علیه وسلم فاکهة یابسة من فستق و لوز و کعک فقال اللهم

ائتنی باحب اهلی الیک یاکل معی فطلع العباس فقال ائذن یا عم فجلس فاکل لکن سند
واهٍ و پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی
عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخیه وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع
وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع
فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید بنظر میرسد قول ابن حجر صواب است با کثرت شواهد حکم بصحت
توان نمود جواب اینحدیث بر امامت دلالت ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب اینحدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب
خود آورده است که گاهی بسوی بیهقی وگاهی بسوی بغوی نسبت کرده و در کتب بغوی و بیهقی نیست
ونیز اینحدیث دلالت بر مدعی ندارد چراکه از تشبیه با انبیا مساوات با انبیا لازم نمی آید واینحدیث دلالت ندارد که کسی دیگر
را با انبیا مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابه بعیسی در زهد وابو موسی اشعری را در
لحن به داود علیه السلام وارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ناصب
علیا فی الخلافة فهو کافر جواب اینحدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی نسبت این حدیث
بسوی اخطب کرده و حلی خاین است در نقل و مرویات اخطب ضعیفه اند یا منکر یا موضوع اهل حدیث آنرا قوی نشمرده اند
و فقها بان حجت نمی آرند و کسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده واگر صحت اینحدیث فرض کرده شود
بر مدعی دلالت ندارد چراکه معنی اینحدیث آنست که هرکه نزاع کرد علی را که ابن عم و صهر حضرت است در خلافة او کافر است
نعمت مراد و نزاع متصور نیست مگر بعد وجود دعوی و در وقت خلافة خلفا ثلثه علی دعوی امامت نکرده پس اگر اینحدیث صحیح بود
پس معاویه محجوج بوده نه خلفا ثلثه هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی ابن ابی طالب
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین جزء انا وجزء علی
جواب اینحدیث موضوع است باجماع اهل حدیث و در سندش واینحدیث محمد بن خلف مروزی است که یحیی بن معین گفته که او

کذاب است و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن
احمد رافضی غالیست کذاب وضاع است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف
عام فلما خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب
عبدالله ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب خطاب ونقل عثمان الی صلب
عفان ونقل علیا الی صلب ابیطالب واین حدیث هرچند ضعیف است لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست و بر تقدیر
صحت این حدیث که روافض بدان استدلال میکنند بر مدعا دلالت ندارد دوم حدیث عمر رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله و
رسوله واین حدیث صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و در این صفت اکثر صحابه شرکت دارند در شان جماعتی نازل شده
یحبهم ویحبونه و در شان مجاهدین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
و در حق اهل مسجد قبا نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین سوم ما روی انه
صلی الله علیه وسلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار جواب این حدیث بر مدعی دلالت
ندارد و مثل این حدیث در حق عمار آمده الحق مع عمار حیث ما دار و طبرانی و دیلمی از فضل بن عباس روایت کرده
که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و در این حدیث اخبار است و جمله
خبریه از جمله دعائیه اظهر است برای ثبوت مدعی بلکه این حدیث که در حق علی حجت است اهل سنت را برای اثبات
خلافة ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذا الحق مع علی حیث دار چراکه علی با خلفاء ثلثه بود و رفاقت آنها
میکرد و خیرخواهی آنها می نمود و منازعت در امر خلافه نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه
مشوره خواست که خود برای قتال روم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت اصلح آنست که خود حرکت
نکنی و مردم را بفرستی چراکه اگر فتح یابند بهتر والا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشوره داد علی رضی الله
عنه عمر را در قتال فارس پس خلافة آن بزرگان موافق رای علی بود و اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا آنکه

بسبب قول اخوان وانصار منازعه نکرد گوییم که وصیت ممنوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالة دارد
بر آنکه خلافة آنها بر حق است ولهذا منع کرد از منازعه با آنها و اگر خلافة آنها درست نباشد و خلافة علی
ثابت شد برای مکلفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز داشتی و قول انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن ابن عباس عن سلیم بن قیس الهلالی
وغیره ان عمر قال لعلی والله لئن لم تبایع ابا بکر لنقتلنک قال له علی والله لولا عهد
عهده الی خلیلی لست خونه لعلمت اینا اضعف ناصرا واقل عددا کذا ذکره الرضی
فی نهج البلاغة وعن عروة قال جاء ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابی طالب فقال ما بال
هذا الامر فی اقل قریش قلة واذلهم ذلا یعنی ابا بکر والله لئن شئت ملأتها
علیه خیلا ورجالا فقال له علی لطال ما عادیت الاسلام واهله یا ابا سفیان فلم یضر
ذلک شیئا انا وجدنا ابا بکر لها اهلا اخرجه الحاکم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله
واین حدیث دلالة ندارد مگر بر خلافة علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است با آنکه علی رضی
را در خلافة خود با خوارج اتفاق قتال افتاد و هم این حدیث حجة است برای اهل سنة در مقابل
خوارج دوازدهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اخرجه الترمذی وروی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی
علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا
بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی
الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک این هر دو حدیث دلالة بر امامة

ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه فلاح موقوف است بر دوستی اهلبیت نبوة و عترة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و دین از ایشان باید گرفت و روایت از ایشان باید گرفت پس این حدیث حجت است برای اهل سنت
و جماعت که کتاب الله تعالی را محکم گرفتند نه چنانکه گویند که نؤمن ببعض و نکفر ببعض و با همه فرق و از اهل
بیت نبوة محبت دارند و از ایشان حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف روافض که اول بقوله تعالی
انا له لحافظون انکار کرده و بعضی از سائر قرآن دور کردند و قائل تحریف در آن شدند کتاب الله
را پس پشت انداختند و از اهلبیت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را تکذیب کردند
و بعضی بعکس و بعضی اسمعیل بن جعفر و بعضی اسحاق بن جعفر و بعضی عبدالله بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند و دیگران تکفیر و تکذیب کردند و علی هذا القیاس چنانچه بالا گذشت و از ازواج پیغمبر و رقیه
و ام کلثوم و زینب دختران پیغمبر را که حق تعالی در قرآن ذکر خیر آنها می کند لعن میکنند
الا لعنة الله علی الکاذبین اما دلیل عقلی بر امامت علی رضی الله عنه بر این وجه می آرند که در امامت
شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را فرمود
انی جاعلک للناس اماما قال ابراهیم و من ذریتی قال الله تعالی لاینال عهدی
الظالمین و هر که معصوم نیست مرتکب معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کفر بدترین ظلم است
و نیز سر انجام مهام امت از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف نباشد و نصیر الدین
طوسی در تجرید بر اشتراط عصمت چهار دلیل اشاره نموده یکی آنکه محوج بسوی امام احتمال خطا است در رعیت
پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شرع را اگر خطا
بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد سیوم آنکه بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم امتثال اوامر امام و انتهاء از مناهی او واجب است و غرض از نصب امام همین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد و معصیت کند انکار بر وی واجب باشد و غرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیت
کند از عوام در رتبه کمتر باشد چرا که او از قباحت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
صدور معاصی از وی شنیع تر است و چون عصمت امریست مستتر که سوای علام الغیوب کسی را بر آن اطلاع نیست

پس منصوص علیه بودن از طرف شارع شرط است برای ظهور عصمة که شرط امامة است پس نص هم
شرط امامة آمده و این شرایط یعنی عدم سبق کفر و عصمة و نص جلی رغم یافته شده در غیر او چه دیگر خلفا
بت پرستی کرده بودند فهو الامام جواب این استدلال بچند وجه باطل است یکی آنکه عصمة در امامة شرط
نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقتعالی طالوت را با وجود اشموئیل نبی معصوم امام کرده و رضی در
نهج البلاغة از امیر المومنین روایة کرده که گفت لا بد للناس من امیر برّا و فاجرا
پس بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه اشتراط عصمة باطل است و نیز رضی در نهج البلاغة این عبارت
از امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایة کرده قال کلمة حق ارید به باطل نعم لا حکم الا لله
ولکن هؤلاء القوم یقولون لا امرة وانه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته
المؤمن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیه الاجل ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو وتامن
به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر ازین اثر ثابت
میشود که عصمة در امام شرط نیست و امارة فاجر جایز است امام غیر معصوم را جمع کردن فی وجها و باکفا
و منع خصومات جایز است و حکمة از نصب امام همین است و از امام معتزل و مختفی این حکم میسر نمیشود
والله اعلم و استدلال بر اشتراط عصمة بقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین باطل است چراکه مراد از امامة
در آیه نبوة است نه سلطنة چراکه ابراهیم علیه السلام سلطان نبود و نه مرتبه ذریت کی و اتفاق ترا اختراع
نموده اند از او شرعی و لغة اصلی نیست و ابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سوای نبوة و رسالت منصب نبود و
شک نیست که در نبوة عصمة و عدم سبق کفر شرط است و نیز آیه بر عدم سبق کفر دلالة ندارد چراکه در اسم
فاعل و اسم مفعول اتصاف بماخذ اشتقاق در زمان حال میباید اتصاف در جمیع ازمنه ضرور نباید
پس کسی که کافر بود و باز اسلام آورده اطلاق ظالم بروی ظلم است و همچنین از مومن اگر صغیره یا کبیره
صادر شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نتوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و بعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک

يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما الى قوله تعالى يقولون ربنا هب لنا من
ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما و آنچه گفته اند که سر انجام مهام امامت
از غیر معصوم نمی آید اگر مراد جمیع مهام امامت است پس علی رضی الله عنه هم بسر انجام جمیع مهام امامت وافی
نشده چنانچه بر ملک شام و قصاص از قاتلان عثمان قدرت نیافته و دیگر ائمه مطلق قدرت نداشتند
با آنکه مهدی آخر زمان بالاتفاق هست پس سر انجام جمیع مهام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سر انجام اکثر مهام امامت است پس از سلاطین مسلم عالم عادل اکثر سر انجام میشود از امام گوشه نشین بالتحقیق
و آنچه نصیر طوسی گفته که احتمال خطا در امام موجب تسلسل است و آنکه امام حافظ است شریعت را و واجب
الامتثال است پس عصمت باید باطل است چرا که نصوص کتاب و سنت ناطق است بآنکه لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق این عبارت را رضی در نهج البلاغة روایت کرده پس امتثال اولی الامر مقید است
بآنکه مخالف شرع حکم نکند قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم
فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر
و حافظ شریعت در وقت خطا امام کتاب و سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع امت معصومه است
که حق تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و قال علیه السلام لا تجتمع امتی
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام زمان بالاتفاق باید که دین و شریعت محفوظ نباشد و آنچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در مرتبه کمتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی در حق ائمه تفویض نموده و حقوق
خواهند بکنند و چون عصمت شرط امامت ثابت نشد پس منصوص علیه بودن هم شرط امامت نشد وجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت در علی رضی الله عنه باطل است رضی در نهج البلاغة آورده که علی
اصحاب خود را گفت لا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فاني لست بفوق ان اخطئ ولا آمن من ذلك
من فعلی چه اگر معصوم بودی محتاج بمشوره مردم و مقاله حق نبودی و نیز رضی در نهج البلاغة از علی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لي ما تقربت به اليك ثم خالفه

قلبی و آنچه میگویند که خلفا ثلثه بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر
مثل حال زید بن عمرو بن نفیل بود و شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه غفیر از اهل سنت گفته که ابا بکر همیشه مومن بود
قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه وسلم قاضی ابو الحسن زاهدی در حدیث
طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه وسلم بمحضر من المهاجرین والانصار وعیشک
یا رسول الله ما سجدت صنما قط فنزل جبرئیل علیه السلام وقال صدق ابو بکر
فائده آنچه اهل سنت نفی عصمت از غیر انبیا میکنند باین معنی است که عصمت بدلیل قطعی که موجب علم باشد در غیر
پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نسیانی در روایت حدیث
از آنها صادر گردد نه باین معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کلا و قول صوفیه علیه آنست
که تا که بیست سال کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی اطلاق مرید نمیتوان کرد تا بمشایخ چه رسد و قول بعض
القطب قلبا بزنی و حدیث زنی ما سرق فرجم و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیانا از بعض
بزرگان که دوام حضور بحق دارند بر رو تقدیر معصیتی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود فورا توفیق توبه می یابند
و آنقدر ندامت میکشند که موجب زیاده قرب آنها میشود و حسنات الابرار سیئات المقربین انتهی بهم از
اولئک یبدل الله سیأتهم حسنات و چون توفیق توبه فورا می یابند کاتب شمال آن را نمی نویسد چرا که
در حدیث صحیح وارد شده است که از مسلمان گناه صادر میشود ملک موکل سه ساعت توقف میکند اگر در سه
ساعت توبه کرد نمی نویسد و را بران مطلع میگردانند پس صحیح شد که کاتب شمال صاحب آگاهی
تا بیست سال چیزی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ چنین شد در حق قبله اهل کمال و سر
سلسله اکابر خلفا پیغمبر معصوم و مشهود علیهم بالخیر فی الکتاب والسنة والاجماع چه احتمال معصیت است و این در
اصطلاح اهل سنت بمحفوظ تعبیر میکنند نه بعصمت فرق میان حال پیغمبر و خالق او و روافض که انکار این معنی
در خلفا ثلثه میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه
الآیة و فرموده کنتم خیر امة الآیة و جعلنٰکم امة وسطا لتکونوا شهداء الآیة و قال علیه السلام
ما سلک عمر فجا قط الا سلک الشیطان فجا غیره و جمهور امت میگویند الصحابة کلهم عدول

وجه سیوم آنکه دعوی میکنند که نص جلی برای خلافة در حق علی است نه در حق غیر او از خلفاء ثلثه باطل
است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نص جلی برای خلافة در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
نصوص ظاهر کردند جواب آن گفته شد و اگر نص در خلافة علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
حالانکه در خطی که بمعاویه نوشته نوشته انما الشوری للمهاجرین والانصار ذکره الرضی فی
نهج البلاغة دلیل دویم بر خلافة و امامة علی رضی الله عنه روافض بدین وجه میگویند که علی رضی الله عنه
دعوی امامة کرد و معجزه ظاهر شد موافق دعوی خود و مثل کندیدن در خیبر و محاربه جن و برداشتن سنگی
که جمعی عظیم از نقل آن عاجز بودند برای برآوردن آب از زیر آن و رد آفتاب برای نماز عصر پس دعوی
او در امامة مثل دعوی پیغمبر است در نبوة یعنی حقست فهو الامام جواب این آنست که اگر دعوی امامة بعد خلفاء
ثلثه مراد داشته اند پس امامة او بعد خلفاء ثلثه حق است و مذهب اهل سنة جماعة است و اگر دعوی امامت بعد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراد داشته اند پس کذب و مفتری است و مخالفت روایات متواتره و دعوی امامة علی
بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حالانکه
بطریق روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صریح است بر خلاف آن بلکه روافض
اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه و سلم امر کرده بود که علی را بگویند ان لم یجد هو انا الذافی
الضلال و آنچه دعوی خوارق عادة کردند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفاء و اکثر صحابه بصحت رسیده
بلکه از اولیاء امة کرامات و خوارق عادات متواتر گشته لیکن دعوی اظهار خوارق مقارن دعوی امامة باطل
بالبداهة چه قلع باب خیبر در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سنه ششم از هجرت شده نه بعد وفات و همچنین
محاربه جن اگرچه اهل سنة بصحة نرسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه بنی المصطلق بوده
همچنین رد شمس معجزه روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بعد نماز عصر وحی آمد سر مبارک او در
پهلوی علی بود و علی نماز عصر نخوانده بود تا از وحی فراغ وقتیکه حاصل شد که نماز عصر از علی فوت شده پیغمبر
خدا دعا نمود آفتاب باز آمد و علی نماز ادا کرد این حدیث را طحاوی و ابن مردویه و ابن شاهین
از اسماء بنت عمیس روایت کرده اند و طحاوی و غیره صحیح گفته و ابن جوزی موضوع گفته و حق آنست

که اگر صحیح باشد از حسن کثرت نیست والله اعلم پس دعوی مقارنت این خارق بدعوی امامت ظاهر البطلان
است و برداشتن سنگ برای برآوردن آب از زیر آن اگرچه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکنند که علی چون توجه صفین کرد یاران خود عطش بر یاران غالب آمد پس آن کرامت
ظاهر شد این کرامت مقارن است بدعوی امامت که بعد عثمان بود و آن را اهل سنت منکر نیستند
دلیل سوم آنکه در تفسیر طوسی بر امامت علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا بکثرة سخاوته وکذا وکذا
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامت مفضول با وجود فاضل قبیح است جواب یکی آنست که امامت
مفضول با وجود فاضل جایز است چنانچه امامت طالوت با وجود شموئیل از نص قرآن ثابت شده دوم آنکه
دعوی افضلیت علی بر خلفاء ثلثه باطل است و حق آنست که افضلیت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود انشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامت علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قدح در امامت او روایت نکرده و در حق خلفاء ثلثه موجب قدح در خلافت ایشان
بسیار روایت کرده شده جواب این سخن باطل است اهل حق یعنی اهل سنت در حق هیچ یکی از خلفاء از جنس
موجب قدح روایت نکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت روافض موجبات قدح استنباط می کنند
از سوی فهم آنها است و جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از روافض و خوارج موجبات قدح در اکابر دین از سوی عقیده خود بکذب و افترا روایت میکنند
خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسیار قدح در آن جناب پاک نسبت میکنند و روافض در حق
خلفاء ثلثه هم چنان افترا میکنند بلکه روافض در حق علی رض از آن بدتر شنایع نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفا را تکفیر میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند که گفته که منم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم پیدا کننده خلایق و دعوی الوهیت بدترین اقسام
کفر است و غیر آن شنایع از خوف پیغمبری و کذب غیره که بجناب پاک مرتضوی و ائمه نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونان را برین تهمت که بر اکابر دین بستند جزا دهاد مقاله رابعه در مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنت و جماعت و این مقاله مشتمل بر شش فصل تقسیم کرده شد فصل اول

در جواب مطاعن خلیفهٔ اول ابوبکر الصدیق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه آن ملعونان در حق آن خیر خلق الله اجمعین بعد الانبیاء والمرسلین یازده مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جیش اسامه تخلف کرد جواب این حدیث صحیح است لیکن جملهٔ اخیره یعنی لعن الله من تخلف عنه در هیچ روایتی از روایات اهل سنت ثابت نشده و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته که این موضوع است و این امر بتجهیز جیش اسامه در مرض موت آنسرور علیه السلام شده بود و از این حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجوه یکی آنکه این امر شامل جمیع صحابه بود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در جیش اسامه مقرر شده بود دوم آنکه این امر ابوبکر را خاص بیقین شامل نبود که او را در مرض موت امر با مامت نماز فرموده بود و با امر دیگری رخصت نشده پس ابوبکر بیقین از امر بخروج خارج بود سیوم آنکه اگر بالفرض ابوبکر هم در آن امر داخل باشد امر با مامت در حق او ناسخ است امر بخروج را چهارم آنکه در آن حدیث امر بتجهیز جیش است نه بخروج در لشکر و تجهیز جیش عبارتست از آنکه خود به لشکر رود یا دیگرانرا برآن قایم کند و آنچه لشکریان بدان محتاج باشند آنرا سر انجام کند و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش اسامه کرده دوم آنکه ابوبکر گفته لی شیطان یعتریني فان استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني و هر که شیطان او را فریب دهد و او کجی کند او قابل امامت نیست جواب چند وجه است یکی آنکه این اثر باطلست لا اصل له و روایة صحیح از ابی بکر آنست که گفت مر عمر را وقت موت خود والله ما غنت فخلت و ما شبهت فتوهمت وانی لعلی السبیل فما زغت ولم آل جهدا وانی اوصیك بتقوی الله دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امامت نمیکند که عصمت در امام شرط نیست و امیر المومنین علی رضی نیز اینچنین کلام باصحاب خود گفته چنانچه از نهج البلاغة بالاعد کور شده و نیز در نهج البلاغة آورده که بود از کلمات امیر المومنین که اکثر بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفرلی ما تقربت الیك بلسانی ثم خالفه قلبی سیوم آنکه خطرات شیطان مخل در عصمت انبیا هم نیست چه جای اولیاء قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي
الشيطان الاية وقال الله تعالى فدليهما بغرور فوسوس لهما الشيطان چهارم آنکه اجمعين کلام بر
بعضهم نفس اکثر از اکابر دین مروی گشته و دلالت بر وقوع آن ندارد و چون از عصمتهم قلب بنا بر بعضهم نفس و امتثال
قوله تعالى لا تزکوا انفسکم صادر شده پس آنرا کاذب میگویند بلکه از قبیل لا یواخذکم الله باللغو
فی ایمانکم است قال یوسف الصدیق وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء و علی بن الحسین
در دعا خود میگفت قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن وضعف اليقين وانی اشکو سوء
مجاورته لی وطاعة نفسی له پنجم آنکه قول ابی بکر شرطیه است صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالى قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول زین العابدین که قضیه حملیه است
سیوم آنکه از عمر بن الخطاب روایت است که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المؤمنین من شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه میگویند که این صریح است در آنکه خلافة ابی بکر مبنی بر اصل نیست پس امام برحق نباشد
جواب معنی این حدیث آنست که خلافة ابی بکر بغتة بی تامل و تردد واقع شده چندان رد و بدل و تردد
در آن واقع نشده برای ظهور براهین صحت آن کما قال علیه السلام اذا بویع الخلیفتان
فاقتلوا الاخر منهما و مراد آن نیست که این بیعة صحیح نیست وجه اشتمال این مراد است که عمر و ابو عبیده
بحضور مهاجرین و انصار گفتند ابو بکر خیرنا و سیدنا و لیس بیننا من هو افضل منه و کسی انکار این
قول نکرده و اضافت شر بسوی بیعة از قبیل اضافت فعل است بسوی زمان کما فی قوله تعالی بل مکر اللیل
والنهار پس معنی وقی الله المؤمنین من شرها من شر وقتها است یعنی حق تعالی مسلمانان را سبب بیعت
کردن با ابی بکر از شر وقت آن نگاه داشت یعنی اگر بیعة نکرده در آن وقت شر پیش می آمد چهارم آنکه از ابی بکر مروی است
که گفت لست بخیرکم وعلی فیکم میگویند اگر این خبر صادق است پس او قابل امامت نیست و اگر کاذب
است کاذب قابل امامت نیست جواب بدو وجه است یکی آنکه این خبر نزد اهل سنت ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود محمول است بر هضم نفس و اجمعین کلام شیعه از ائمه روایت کرده اند در صحیفه کامله از علی بن الحسین که میگفت
در دعا خود وانا الذي افنت الذنوب عمره این صادق است یا کاذب باید که محل درا اثنه باشد

والجواب

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای اداء سورهٔ برائت در سال نهم
از هجرت بلکه فرستاد پس او را عزل فرمود و علی را برای ادای سوره برائت فرستاد هرگاه برای ادای یک سوره
صالح نباشد برای امامت که متضمن ادای جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابوبکر را عزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را امیر حج کرده فرستاده بود و نیز علی را
برای ادای سورهٔ برائة فرستاد چرا که عادت عرب بود که در انعقاد عهد و نبذ عهد والی امر خود متصدی شود یا کسی از
اهل بیت او و کذا ذکره البخاری فی صحیحه و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سورهٔ برائة بعد خروج ابی بکر نازل
شده بود پس عزل ابی بکر ثابت نشده دوم آنکه اگر بالفرض عزل ابی بکر ثابت شود عزل برای مصلحتی قدح
در عدالت و استحقاق امامت نمیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی رض عمر بن ابی سلمه مخزومی ربیب پیغمبر علیه السلام را
از ولایت بحرین تغییر کرد و نعمان بن عجلان زرقی را امیر کرد حالانکه عمر افضل بود از زرقی حسباً و نسباً و قد
احسن الولایة و ادی الامانة چنانچه خود در کتاب بسوی عمر نوشته احسنت الولایة و ادیت الامانة
فاقبل غیر ظنین ولا ملوم ولا متهم سوم آنکه اگر ابوبکر قابل ادای رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
والی حج و اولی پس این سخن نمیگوید مگر کسی که از طعن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم باک ندارد ششم آنکه ابوبکر
سارق را دست چپ قطع کرد و ندانست که قطع نمی شاید جواب آنست که نزد اهل سنت ثابت نشده که ابوبکر سارق را
اول قطع دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث حارث بن حاطب نسائی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در مرتبه
سوم قطع دست چپ بود و قال الحاکم صحیح الاسناد و همچنین امام مالک در موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق مقطوع الید والرجل بود لهذا ابوبکر قطع دست چپ امر فرمود و آنچه ابوبکر امر فرموده ثابت است از رسول صلعم
نیز مرویست روی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله همین است مذهب قتاده
و مالک و شافعی و اسحق ابن راهویه الا آنکه مذهب ابی حنیفه و احمد اینست که بعد قطع دست یمنی و رجل یسری در سرقهٔ ثالثه قطع
نباید کرد و حبس باید کرد و این مرویست از علی رض انه قال انی لاستحیی من الله ان لا یکون له یدا یاکل
منها و یستنجی منها و نظر بر قواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که استحسان عقلی در مقابله نص

وقوله تعالی لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله مانع از آن است وقوله تعالی السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما عام است اطلاق سارق بر مقطوع الید الیمنی می آید و محل قطع احد الیدین باقیست پس
نظر بر ظاهر نص میخواهد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث
ابوهریره پس حکم کرده شود بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتاب و سنت و اما علم ائمه اگر فرض کرده شود که ابوبکر
در سرقه اولی قطع دست چپ نموده گفته شود که ابوبکر آیه قطع را مطلق دانسته شامل هر دست راست و دست
چپ را و خیار در آن امام را فهمیده و قطع پیغمبر علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق دانسته پس
بروی اعتراضی نیست و اجماع که بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد ابی بکر منعقد شده
پس بروی حجت نیست هفتم آنکه ابوبکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود باتش سوخته حالانکه پیغمبر صلعم از تعذیب
بنار نهی فرموده جواب این بچند وجه است یکی آنکه در باب نهی از تعذیب بنار حدیثی از ابی ذر باسناد ضعیف
روایت کرده شده شاید این حدیث اصلا نزد ایشان ثابت نباشد و در این باب حدیثی صحیح یا حسن روی نیست و بر تقدیر صحت
این حدیث شاید که این حدیث به ابی بکر نرسیده بود چنانچه لا نورث بفاطمه نرسیده بود یا آنکه او را مخصص
یا ناسخ رسیده باشد یا نهی را تنزیهی دانسته باشد دویم آنکه این اثر دلالت ندارد که ابوبکر زنده را باتش سوخته بلکه سوید
بن غفله روایت کرده که حکم کرد تا آنکه گردن زده باتش سوزند و از امامیه مرتضی نیز باین معنی اعتراف کرده
سیوم آنکه حکم باحراق لوطی از امیر المومنین علی رضی الله عنه بروایات اثنا عشریه ثابت شده مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه
نوشته ان علیا احرق رجلا اتی غلاما فی دبره چهارم آنکه ابوبکر رضی الله عنه امر باحراق لوطی
بمشوره علی رضی الله عنه کرده اخرج البیهقی فی شعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر
والواقدی فی کتاب الردة ان ابابکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان یحرق
بالنار واجتمع رای الصحابة علی ذلک فامر به ابوبکر فاحرقه بالنار پس این طعن در حق ابی بکر طعن است
در حق علی فما هو جوابکم فهو جوابنا هشتم آنکه ابوبکر را در مسئله میراث جده جواب نیامد تا آنکه مغیره بن شعبه و محمد بن
مسلمه او را خبر دادند نهم آنکه در مسئله کلاله توقف نموده و او را جواب نیامد جواب این هر دو طعن آنست که عدم
علم ببعض احکام [illegible]

سب [illegible] مسئله فقال لا علم لی بها و درین قضیه منقبت ابی بکر است معاذ ان بجای طعن ذکر میکنند
حاشا شیخین بود که در هر مسئله که پیش می آمد تفحص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاوره با صحابه رسول
الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منعقد میشد و حکم شان بر خطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات در وقت شیخین منعقد
شده و آن حمل و هم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آمده و سد باب جهل و گمراهی شد جزاهما الله عن
الاسلام خیر الجزاء دهم آنکه ابوبکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت فاطمه یا ابن ابی قحافه ترث اباک
ولا ارث ابی و حجت گرفت بخبر واحد که خود بروایة آن منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه صدقة و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را و قوله تعالی و ورث
سلیمان داود و قوله تعالی در قصه زکریا هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب جواب
اگر روایة این حدیث ابوبکر منفرد بودی تا هم این حدیث در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن حمق است چرا که حدیث
احاد آنرا میگویند که راوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم احاد باشند و بدرجه تواتر نرسیده باشند
اما حدیثی که کسی بگوش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده باشد این حدیث از خبر متواتر
قوی تر است چنانچه سابق بتحقیق الحق ذکر یافته این حدیث در حق ابی بکر قطعی است گو در حق غیر او ظنی باشد
و با آنکه ابوبکر منفرد نیست بروایة این حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام
و ابو الدرداء و عائشه و ابو هریره نیز این حدیث را روایة کرده اند و بخاری از مالک بن اوس [illegible] روایة کرده
که عمر بن الخطاب بحضور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص هم در آنجا حاضر بودند گفت انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض تعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة یرید بذلک نفسه صحابه جواب دادند
اللهم نعم پس عمر رو بسوی علی و عباس آورد و گفت انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ذلک قالا اللهم نعم قد قال ذلک پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم با شما ازین
امر بدرستی که حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود را ازین مال فی بچیزی که نداد آنچیز بدیگری و عمر این خواند

ما افاء الله على رسوله منهم الى قوله قدير پس بود اموال فى خالص براى رسول خدا صلى الله عليه وسلم
و بدرستى كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم آن مال فى را خود تنها نگاه نداشته و خاص براى نفس خود اختيار نفرموده بلكه
شما همه را داده و در ميان شما قسمت نموده تا آنكه اين مال يعنى بنى نضير باقى ماند پس رسول خدا صلى الله عليه وسلم
از اين مال نفقه يكساله به اهل خود ميداد و آنچه باقى ميماند آن را در محل مال خدا ميگردانيد همچنين تا حيات خود رسول الله
صلى الله عليه وسلم عمل مى آورد قسم ميدهم شما همه را بخدا آيا ميدانيد كه پيغمبر خدا همچنين ميكرد آن هر دو گفتند نعم
عمر گفت پس وفات داد الله تعالى نبى خود را پس گفت ابوبكر من ولى رسول خدا صلى الله عليه وسلم هستم پس
قبض كرد آن را ابوبكر پس عمل كرد در آن بدانچه رسول صلى الله عليه وسلم عمل ميكرد و خدا ميداند كه ابوبكر راست گو
نيكوكار و راه يابنده و تابع حق بود و ابو داود از مالك بن اوس روايت كرده كه گفت كه بود از آنچه حجت گرفته بود
بدان عمر آنكه فرمود كه بود براى رسول خدا صلى الله عليه وسلم سه صفايا يكى بنى نضير دوم خيبر سوم فدك
پس بنى نضير را حبس كرده بود براى حوائج خود كه پيش آيد و فدك را حبس كرده بود براى ابناء السبيل يعنى
مسافران و خيبر را سه حصه كرده بود دو حصه در ميان مسلمانان قسمت فرموده بود و يك حصه نفقه اهل خود
از آن ميداد و آنچه فاضل ميشد آن را به فقراء مهاجرين ميداد و از اين روايات ظاهر شد كه نزد صديق اكبر قضيه فدك
ميراث آمده بود در جواب حديث لا نورث ذكر فرمود و نزد فاروق قضيه بنى نضير آمده بود او در جواب آن
تمسك نمود بكتاب و سنت و معقول اما الكتاب پس **قوله تعالى** فلله وللرسول الآية بعد از آن فرمود للفقراء
المهاجرين الآية والذين تبوؤا الدار والايمان الآية والذين جاؤا من بعدهم الآية پس از مجموع
دانسته شد كه اختصاص رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث كونه خليفة الله هست متولى است تصرف را
نه از جهت ملك رقبه چرا كه كلمه للفقراء قرينه است بر آن و اما السنة پس قول و فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
و اما معقول پس بيان نمود كه تصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم تصرف مالكانه نبود بلكه مثل تصرف متولى
بود در بيت المال پس از جواب عمر رضى الله عنه دو جواب ظاهر شد يكى آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
مال فى براى نفس خود اختيار نفرمود بلكه مثل مال الله در بيت المال نگاهداشته از اين ملكيت رقبه
ثابت نمى شود كه موجب ارث باشد دوم آنكه بر تقدير ملكيت رقبه باعتبار آنكه وارث نمى شود در اين قول

از جماعه صحابه حاضران مجلس استشهاد نموده و قسم بخدا داده آنهمه و علی و عباس نیز شهادت بدان دادند
چنانچه روایات اینهمه اصحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در سانید ایشان موجود است پس این حدیث
در حق ما مردم هم بدرجه تواتر رسیده و امامیه نیز موید این حدیث در صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یعقوب
الرازی در کافی از ابی البختری از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
ورثة الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ بحظ وافر ۔ و کلمه انما نزد امامیه موضوع است برای حصر و تخصیص کتاب
بخبر واحد جایز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه و غیر ایشان از شیعه نص علیه فی شرح مبادی الاصول
للحلی تلمیذه و غیره من الاصولیین و نیز اکثر ائمه بعضی ورثه را میراث نداوند از بعض ترکه میت مانند سیف و مصحف
و غیر آن و احتجاج کرده بخبر واحد که خود بروایت ان منفرد است و دعوی عصمت باطلست تا ثابت شد و در کریمه ورث
سلیمان داود و کریمه یرثنی و یرث من آل یعقوب مراد وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال روی الکلینی عن
ابی عبد الله ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان و اگر میراث مال مراد بودی
سلیمان بمیراث داود مختص نبودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود که ذکر روایه الکلینی و یحیی را از زکریا
ممکن نیست که میراث مال بگیرد لیکن از آل یعقوب تمامها چگونه میراث مال متصور است و سیاق **قوله تعالی**
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر برهمین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و مقرر داشتن امهات مومنین بحجرات از جهت آن بود که آن حجرات ملک آنها بود و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در حیوة آنها را مالک ساخته بود چنانچه **قوله تعالی** وقرن فی بیوتکن باضافه بیوت
با آنها بر آن دلالت دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حکم سایر ناس جدا است بعد وفات مرد نکاحش منفسخ
میشود و لهذا زنش را بعد انقضای عدت نکاح با شوهر دیگر جایز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم که نکاحش بعد
وفات فسخ نشده قال الله تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا پس نفقه و سکنی برای
امهات مومنین از بیت المال واجب بود و سیف و عمامه پیغمبر صلعم که ابوبکر به علی داده پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بدان وصیت کرده بود نه از جهت میراث که علی رضی الله عنه وارث پیغمبر بود پس در قول و فعل ابی بکر

احلاف طعن یازدهم آنکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدک
مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد و پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهود آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضبناک شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمة بضعة مني من اغضبها فقد اغضبني
جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام هبه فدک را و گواهی دادن علی و ام ایمن یا حسنین و ام ایمن
باطل محض است هیچ روایتی بآن صحیح نشده کذا قال الشیخ ولی الله قدس سره فی قرة العینین وروی ابوداود
عن المغيرة بن شعبة ان عمر بن عبد العزيز جمع بني مروان حين استخلف فقال ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كانت له فدك فكان ينفق منها ويعود منها على صغير بني هاشم ويزوج منها
ايمهم وان فاطمة سألته ان يجعلها لها فابى فكانت كذلك في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى مضى لسبيله فلما ان ولي ابوبكر عمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مضى لسبيله
فلما ان ولي عمر بن الخطاب عمل فيها بمثل ما عملا حتى مضى لسبيله ثم اقطعها مروان ثم صارت
لعمر بن عبد العزيز فرأيت امرا منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ليس لي بحق واني اشهدكم
اني رددتها على ما كانت يعني على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر
این حدیث صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فدک فاطمه را نبخشیده بود بلکه دلالت دارد
بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و تصرفات در آن مثل تصرف متولی بود در بیت المال
چرا که این چنین مرد کریم بعد سوال چنین فرزند عزیز از بخشیدن آن اگر مملوک او می بود اباء نمی فرمود
و بر تقدیر تسلیم صحت قصه گوییم که ابوبکر بر قول مدعی اگرچه معصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان پس این حکم استشهاد شامل
است معصوم و غیر معصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه وسلم که هبه بدون قبض تمام نمی شود
و ملک موهوب له در نمی آید و شک نیست که فدک باتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در قبض فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باولاد فاطمه نداده و نیز علماء امامیه مانند صاحب منهاج السالکین و غیره و علماء زیدیه ذکر کرده اند که هرگاه
فاطمه غضبناک شد و از ابوبکر هجره نمود و بعد از ان در امر فدک سخن نکرد و این امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
ابی بکر استرضای فاطمه را پس آمد و فاطمه آمد و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آنچه
دعوی کردی لیکن من دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که قوت میداد شما را از ان بعد از ان آنچه باقی میماند
قسمت میکرد آنرا در فقراء و مساکین و ابن السبیل پس فاطمه گفت بکن تو در آن آنچه میکرد پدر من رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر قسم بخدا هر آینه بکنم آنچه میکرد تو را فاطمه گفت والله لتفعلن فقال
والله لافعلن ذلک پس گفت ابوبکر اللهم اشهد پس راضی شد فاطمه و بود ابوبکر که میداد از ان
قوت آنها و قسمت میکرد باقی را در فقراء و مساکین و ابن السبیل و ابن مطهر حلی در منهاج الکرامة نوشته
انه لما وعظت فاطمة ابا بکر فی فدک کتب لها کتابا و ردها علیها پس باین روایات که علماء
امامیه روایت کرده اند ظاهر شد که ناخوشی فاطمه از ابی بکر رضی الله عنهما باقی نمانده و رضامندی حاصل
شده و بر تقدیر یکه فاطمه راضی نشده و غضب او تا وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و وعید من اغضبها فقد اغضبنی بابوبکر شامل نمیتواند شد چراکه مراد از اغضاب قوله من اغضبها
فقد اغضبنی آنست که از شخصی قول یا فعلی بر هوای نفس خود صادر شود که قصد فاعل از ان ایذاء و اغضاب
فاطمه باشد نه آنکه از شخصی قول یا فعلی با مر شارع صادر شود که فاطمه در ان بغضب آید چراکه این قول و فعل
چون با مر شارع شده منسوب میشود بسوی شارع نمی بینی که حقتعالی میفرماید فمن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم و با وجود این اگر امیری مسلمانی را در حد یا قصاص بکشد داخل این وعید نمیگردد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هبه آنچه مروی گشته غضبت یعنی فاطمه و لم تکلم از ان اعتراضی
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه اعتراضی بر فاطمه زهرا لازم می آید مسلمانان اهل سنت و جماعت را از ان جواب
می باید داد و آن اعتراض آنست که حقتعالی میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و نیز میفرماید جل شانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما پس ظاهر است که ابوبکر در منع میراث بقول پیغمبر علیه السلام

لا نورث احتجاج کرد یا در دعوی هبه بحکم قوله تعالی فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان
لم یکونا رجلین فرجل وامراتان از فاطمه طلب شهود نمود و کمتر از نصاب شهادت را رد کرد و باتباع
نصوص کتاب و سنت موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب آمد و ناخوش چرا شد که منافیست
قوله تعالی ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما را بعضی علما ازین اشکال
جواب داده اند که فاطمه بشر بود نفسی داشت و صفات نفس گاهی ظاهر میشود بی اختیار و تکلیف متوجه
نمیشود مگر بقدر طاقت و اختیار و حکم ابوبکر هر چند موافق بشرع بود و لیکن چون مخالف طبع فاطمه افتاد
بی اختیار بغضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطهره مزکی ظهور صفات
نفسانی مستبعد است و در حقیقت این جواب نیست بلکه تسلیم است بظهور صفات نفسانی که محل عدا از شناعت
و جواب نزد فقیر آنست که در صحیح بخاری در قصه طلب میراث باین عبارت واقع شده است فوجدت و
لم تکلمه حتی ماتت و وجدت لفظی است مشترک در چند معنی بمعنی غضب و ندامت و غمت آمده کذا فی
نهایه الجزری و اینجا وجدت را اصل راوی بمعنی ندامت یا بمعنی غمت استعمال کرده بعضی رواة فرع
که روایت حدیث بالمعنی کرده اند وجدت را بمعنی غضب فهمیده بالقسم یا داشته و لفظ غضبت روایت
کرده یعنی این حدیث در حقیقت آنست که چون فاطمه جواب ابوبکر شنید و باستماع حدیث پیغمبر یاد کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود میراث را انگیز شد که این
فعل چرا از من ظهور نمود و در سکوت معنی لم تکلم حتی ماتت آنست که در باب طلب میراث باز
سخن نکرده بود تا که مرد سوال فاطمه طلب میراث موافق نص قرآن کرده بود و از حدیث لا نورث اطلاع
نداشت و بعد اطلاع بر حدیث دست از طلب میراث بازداشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد و پس ندامت
و غم از چه چیز شد جواب فی الواقع در باب فاطمه زهرا معصیتی صدور نیافته لیکن حال اخص
خواص آنست که اگر از ایشان قولی یا فعلی صادر شود گو از سهو یا نسیان صدور یافته باشد و آنها در آن
معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنا بر نسیان صادر شده لقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما
یعنی آدم فراموش کرد و بر آن اکل شجره عزم نداشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پسر خود که کافر بود بنا بر وعدهٔ الهی نجات اهل و بود حیث قال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین وچنانچه اخذ فدیه از اساری بدر که از سرور پیغمبران بظهور آمده بنا بر حکم الهی
که موجب اباحت اخذ فدیه بود چنانچه حق تعالی میفرماید ولولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم واین بزرگان از افعال عاصی نبودند معذور بودند لیکن چون ظاهراً چنین بود که این قول یا فعل خلاف امر
الهی واقع شد اخص خواص آن فعل را در رنگ معصیت دانسته استغفار میکنند و ندامت می کشند و بر صدور
آن غم می خورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
ونوح گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
وسرور پیغمبران درین قضیه بسیار غم خورد وگریست وفرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از آن مگر عمر
چراکه او مشوره داده بود بقتل اساری والله اعلم لهذا گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین شعر
کار پاکان را قیاس از خود مگیر ❊ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ❊ شیر آن باشد که آدم می خورد ❊ شیر آن
باشد که آدم را خورد

فصل ثانی در جواب مطاعن فاروق اعظم خلیفهٔ ثانی امیر المومنین عمر بن الخطاب

رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند اشتد برسول
الله صلی الله علیه وسلم وجعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده
ابدا فتنازعوا فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه
فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه واوصاهم بثلث فقال اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم وسکت عن الثالثة او قال فنسیتها وفی
روایة وفی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن حسبکم کتاب
الله وجه طعن آنست که آن ملعونان میگویند که عمر منع کرد قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ورد کرد وحی را
چراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ورد وحی کفر است ❊
وقال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ونیز ترک ادب است که گفته
قد غلب الوجع ونیز در قول قائل اهجر استفهموه نسبت هذیان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که منافی عصمت است و از انکار عصمت انکار نبوة لازم می آید پس چنین خرافات سست تر از خانه عنکبوت
میگویند جواب از اول آنست که چون آیه وشاورهم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باب کیفیت اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و آنچه وحی در آن فرود نیامده بود مشاوره میفرمود و فقهای
صحابه بعرض مشورة مامور بودند خصوصا در حق شیخین که در حق آنها آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی و فرموده لا غنی بی منهما انهما من
الدین کالسمع والبصر اخرجه الحاکم یعنی مرا از ابی بکر و عمر استغنا نیست که اینها را از خود جدا کنم تا فاق
برای تعلیم سنن و فرایض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکردند و اکثر وحی موافق رای
ایشان فرود می آمد چنانچه قصه اساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر جنازه منافق
و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت گویا مشوره دادن است
بآنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را دریافته قبول فرموده و لهذا بقیه
یوم پنجشنبه و تمام روز جمعه و شنبه و یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم زنده بود باز متعرض کتابت نشد چنانچه در قصه بشارت من قال لا اله الا الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابوهریره را از ندا بآن منع فرموده بود و ازینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکتابت از حق تعالی مامور نبود اگر مامور می بود بتاکید بلیغ باحضار قرطاس و دوات
امر میفرمود و منع کنندگان را زجر میفرمود چنانچه عائشه و حفصه را در باب امامت عمر برای نماز زجر فرموده
و بتاکید گفت مروا ابابکر لیصلی بالناس و هرگاه در تبلیغ امر الهی تساهل نفرمود که مخالف عصمت و رسالت
عدم امتثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و قوله تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی یعنی جبرئیل مراد از آن [illegible] که ما ینطق القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن
الا وحی یوحی تمام نیست جمیع منطوق آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والا لازم آید که علمه شدید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادق آید و لیس فلیس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی فقوله تعالی لم اذنت لهم وقوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک
نازل نمیشد واما بیهم قائل هستند بدانکه جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بکار روایت
کرده اند از محمد بن الحنفیة از امیر المؤمنین که فرمود لقد کان کثر الناس علی ماریة القبطیة ام
ابراهیم بن النبی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها ویختلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف وانطلق فان وجدته عندها فاقتله فلما اقبلت نحوه
علم انی اریده اتی نخلة فرقی علیها ثم رمی بنفسه علی قفاه وشغر برجلیه فاذا به اجب امسح
ماله مما للرجال لا قلیل ولا کثیر قال فغمدت السیف ورجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
الدرر والغرر پس اگر جمیع منطوق النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی نفرستادی و
مراجعه قول نبی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت معصیت نیست بلکه مأمور به است چنانچه نبی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار باشارة موسی بعد امر الهی به پنجاه نماز مراجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الهی
ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون مراجعه کرد و گفت انی اخاف ان یکذبون الی قوله فاخاف
ان یقتلون پس مراجعه عمر چرا رد وحی باشد و قول عمر قد غلبه الوجع محل اشکال نیست چرا که غلبه وجع
امری است مقتضای بشریت انبیا و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه
است و قول قائل اهجر استفهموه منقول و معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلمه و استفهام انکاریست یعنی هجر و هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
آنچه میفرماید چرا نمی کنید دوم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و معنی هجر در عرف
کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استفهام تقریری
که خوب نفهمیدیم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از روایت صحیح
معلوم میشود که قائل اهجر استفهموه عمر بوده باشد و اگر غرض مستشکل آنست که مقصود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت خلافت مرتضی بود پس باطل است بلکه جایز است که مقصود کتابت غیر استخلاف

باشند روی احمد عن نعیم بن زید عن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان آتیه
بطبق یکتب فیه ما لا یضل امته من بعده فخشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی احفظ
واعی قال اوصی بالصلوة والزکوة وما ملکت ایمانکم و اگر مقصود استخلاف بوده یا البته استخلاف
صدیق بوده باشد بدلیل حدیث عایشه ادعی لی اباک واخاک اکتب لابی بکر کتابا الحدیث
عجب است ازان ملعونان مفتریان که خود بکذب افترا بست میکنند باین عظیم چیزها که دران مخالفه رسول صلی
الله علیه وسلم و حکم بخلاف ما انزل الله باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را بتاویلات
فاسده خود مخالفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما اضلهم وما اکفرهم محمد بن بابویه
در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفت درهم داد و گفت
که علی را بده و بگو که خرید کند برای اهل طعامی غالب شده بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طعامی پس علی گرفت و برای
خرید طعامی برای اهلبیت از خانه برآمد پس آواز مردی سائل شنید و آن دراهم او را داد و این صریح
است در مخالفه امر پیغمبری که لا ینطق عن الهوی در شان اوست و تصرف است در مال غیر بر خلاف اذن
او و تحقق کرده است بر اهل و عیال خود ملاحظه گرسنگی شان و ترک واجب نفقه اهل بفعل مندوب و احتمال بلکه
یقین رضای پیغمبر علیه السلام در فعل عمر و علی نظر بدین بزرگی آنها متیقن است و روایت میکنند از ائمه
حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل وطی امة غیر باذن مالک حالانکه حقتعالی میفرماید والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی
وراء ذلک فاولئک هم العادون و شک نیست که امة مستعار نه زوجه است و نه ملک یمین و جواز نماز
با پارچه ملوث بخون و منی و بول و خمر حالانکه حقتعالی میفرماید و ثیابک فطهر و استرقاق اولاد صغار
ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض ورثه ببعض ترکه و نص
وارد است بر عموم و روایت می کنند از صادق که نهی کرد از آموختن زنان مسئله احتلام و از کاظم نهی از
آموختن خلق اصول دین حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دین و مانند قصه اسراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از مفتریات روافض و کلام روافض درین مقال مختلف است
اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا اسباب احراق جمع
میکرد متواتر می شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود پس اطلاع بر آن محال است سیوم آنکه موت آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم انکار کرد و قسم خورد که پیغمبر نمرده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بر آن نیست که عمر را
علم نبود بجواز موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
و سلم که بسبب موت آن حواس باخته و از معلومات خود ذاهل شد چهارم آنکه از مسایل شرعیه علم
نداشت امر کرد برجم زن حامله پس علی گفت ان کان لک علیها سبیل فلیس لک علی ما فی بطنها سبیل فقال عمر
لولا علی لهلک عمر و حکم کرد برجم زن مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول رفع
القلم عن النائم حتی یستیقظ و عن المجنون حتی یعقل و عن الطفل حتی یحتلم و زد پسر خود ابو
شحمه را حد زنا پس صد دره تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دره بعد موت زده و ندانست که میت غیر
مکلف است قابل زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از مسایل اطلاع نداشت
پس امامت او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه برجم حامله موضوع است ثابت نیست و اراده رجم
مجنونه در کتب اهل سنت بدرجه صحت نرسیده و اگر فرضا این هر دو امر صحیح شوند پس محمول است
بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد و واجب نیست بر امام سوال از حمل چنانچه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی را باقامت حد بر زنی که در نفاس بود و علی حد قایم نکرد بخوف آنکه بمیرد و ذکر
کرد این معنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت صلعم احسنت گفت دعها حتی ینقطع دمها ثم اقم علیها الحد
فایده محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد باقامت حد سرقه بر صبی
قبل احتلام این روایت دلالت دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر برجم مجنونه و اعتراض کردن علی بر عمر
موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخلاف روایت خود حکم
کند بحد سرقه بر صبی و اعتراض کند بر حکم کردن عمر برجم مجنونه و قصه تمام کردن صد دره بعد موت
ابی شحمه دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد دره زد و ابو شحمه زنده ماند و جراحات او شد و بعده

مرد و حد شرب خمر در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقدر نبود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجلد فی الخمر بالجرید والنعال وضرب مرة فی شرب الخمر بجریدتین نحو اربعین رواه مسلم
فی صحیحه ثم جلد ابوبکر اربعین ولما افضت نوبة الخلافة الی عمر استشار الصحابة فی الخمر
فقال علی اری ان یجلد ثمانین جلدة واتفق علی ذلک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ۞
ونزد امامیه نیز همین روایة صحیح است ذکره الحلی فی منهج الکرامة زهی کور چشمی اهل طغیان که عمر را نسبت بکم علمی
کنند و پیغمبر در حق او فرموده ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و علی گفت ماکنا نبعد ان
السکینة تنطق علی لسان عمر و عثمان در حق او میگوید هل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم وابن
مسعود میگوید لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یرون
انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحة قصه ابوشحمه چشم باطل بین شان لطرفه فضاحت رفت
وازین مذکوری نمود که پسر خود را برای اقامة حد و حصول رضای الهی کشت و در دین خدا سختی کرد
طعن ششم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هر که مغالات کند در مهر زیاده در بیت المال انداخته شود پس زنی
شنا و گفت حق تعالی ما را میدهاند و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیتم احدیهن
قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات
فی الحجال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بود و مغالات در مهر فی الواقع مکروه است روی الخطابی فی غریب
الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تیاسروا فی الصداق الحدیث و روی
ابن حبان فی صحیحه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر
النساء ایسرهن صداقا وروی ابن حبان عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
قال من یمن المرأة تسهیل امرها وقلة صداقها وروی احمد والبیهقی ٭
اعظم النساء برکة ایسرهن صداقا واسناده جید ٭ و تسلیم عمر قول
زن را از جهت آن بود که مغالات مهر مشروع است گو که مکروه است پس چنانچه

آیه بر مشروعیت دلالت دارد ولیکن بر عدم کراهیت دلالت ندارد و حکام را در اکثر امور مباحه که کراهیت داشته
باشد یا در آن ترک مصلحت بود منع از آن میرسد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زید را از طلاق دادن زینب
منع فرمود و گفت امسک علیک زوجک واتق الله حالانکه طلاق مباح بود و قول عمر را انداختن زیاده
در بیت المال بنا بر سیاست و مبالغه و منع از مکروه بود و قول عمر کل افقه من عمر حتی المخدرات بنابر تواضع
و هضم نفس بود نه آنکه مقاله زن حق است و مقاله عمر باطل و اگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مغالات مهر همیشه منع میکرد و میگفت ما تزوج رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولا زوج بناته باکثر من اربعمائة درهم رواه اصحاب السنن الاربعة
و بر تقدیر تسلیم محل طعن نیست اگر مرد عالم و افقه در یک مسئله در جواب خطا کند و عقل بازی جواب
درست دید بلکه محل مدح است بر انصاف عمر اخرج ابن جریر و ابن المنذر عن محمد بن کعب قال سأل
رجل علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیس هکذا ولکن کذا وکذا فقال علی اصبت واخطأنا
وفوق کل ذی علم علیم **شعر** پسندید زو شاه مردان جواب * که من بر خطا بودم او بر صواب
ششم آنکه منع کرد اهلبیت را از خمس که سهم ذوی القربی بود قال تعالی انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل جواب در منع و اعطاء سهم
ذوی القربی روایات از عمر مختلف آمده فقد اخرج ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی ان ابا بکر
وعمر قسما سهم لذوی القربی واخرج ابو داود ایضا عن جبیر بن مطعم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من خمسهم و هو حدیث صحیح نص علیه الحافظ عبد العظیم المنذری و این روایت مختار شافعی و مالک است
که خمس غنیمت نزد ایشان بر پنج سهام قسمت می شود چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حصه رسول امیر است و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و الیتمی و مساکین و ابن السبیل
و روایتی است از عمر چنانچه معترض گفته و این را ابو حنیفه ترجیح داده و اختیار نموده و گفته
که لام در للرسول برای ملکیت نیست والا واجب گردد تقسیم خمس و زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
را رسد و این محال است و کسی بدان قائل نشده بلکه لام برای عاقبت است و بیان مصرف

قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و علة برای استحقاق فقرا و مساکین و ابن السبیل حاجة است و برای رسول صلی الله علیه وسلم کفایة رسول و برای ذوی القربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم حصه ذوی القربی به بنی هاشم و بنی مطلب داد و بنی نوفل و بنی عبد الشمس را نداد و چون بنی نوفل و بنی عبد الشمس عرض کردند که ما فضیلت بنی هاشم انکار نداریم لمکانك فیهم اما بنی مطلب از تو با ما برابر اند پس وجه ترجیح چیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب در اسلام و جاهلیت همچنین بودند و تشبیک کرد در اصابع از این حدیث معلوم شد که علة در بنی هاشم و بنی مطلب مناصرة بود و چون بموت رسول صلی الله علیه وسلم حصه آنسرور ساقط شد حصه دیگری نیز ساقط شد لزوال علة الاستحقاق پس تقسیم کرده شود خمس غنیمت در فقرا و مساکین و ابن السبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوی القربی را و مساکین آنها را و ابن السبیل آنها را بر دیگر فقرا و مساکین و ابن السبیل پس ترک عمل بر آیة لازم نمی آید که مقتضای آیه همین است که عاقبة خمس بذوی القربی و فقرا و مساکین و ابن السبیل باشد به هر فرد آنها رسیدن ضرور نیست بلکه محال است و عمر هم سهم ذوی القربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است محمل روایة جبیر بن مطعم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید کما ذکرنا و مذهب جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و مذهب ابی حنیفه است و مستند هم ما روی عن الائمة و نیز امیر المومنین در قسمة خمس غنیمت مخالفة عمر نکرده و در دیگر اکثر مسایل موافق رای خود رفته و مخالفة عمر کرده طحاوی و دار قطنی از محمد بن اسحق روایة کرده اند قال سالت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی ابن ابی طالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سلك به والله مسلك ابی بکر و عمر هفتم آنکه حد زنا بر مغیره قایم نکرد و و شاهد را تلقین نمود جواب این کذب و افترا است و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین سبط ابن جوزی در تواریخ خود ها نقل کرده اند که مغیره امیر بصره بود و مردم آنجا بر وی دعوی زنا کردند باز نی ام جمیل نام و این معنی بعمر نوشتند عمر مغیره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود برو دعوی مغیره شهادت داد که دیدم او را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت میدهی

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در مکحله گفت آری چنین دیدم پس شاهد دوم شهادت داد گفت شهادة
میدهم مثل شهادة اول عمر گفت بی شهادة بده آنکه دخول کرد مانند دخول میل در مکحله گفت آری
پس شاهد سوم شهادت داد مثل شهادة هر دو پس شاهد چهارم را طلبید او حاضر نبود چون حاضر شد
از نشستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادة داد چون عمر پرسید دیدی کالمیل فی المکحلة
آنگفت نه چنین ندیدم پس امر کرد عمر بزدن هر یک از شهود سه گانه و شاهد و دره حد قذف پس منع
عمر از حد زنا عین صواب بود که نصاب شهادت تمام نشد و تلقین شهود افترا محض است فائدة محمد
بن بابویه قمی در فقیه روایت کرده که مردی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بسرقه اقرار یک بار قطع ید
لازم آید پس قطع نکرد امیر المؤمنین فقیر گوید ظاهر آنست که امیر المؤمنین را هم آنجا شبه پیدا شده باشد
که موجب دفع حد باشد فان الحد و تندری بالشبهات هشتم آنکه در دین زیاده کرد آنچه نبود
و آن تراویح است امر کرد مردمان را با قامت آن بجماعت و خود اعتراف کرده بانکه بدعت است وقد ثبت
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کل بدعة ضلالة جواب نماز تراویح بدعت نیست
سنت است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فرض علیکم صیامه وسن لکم
قیامه و هم بفعل او و تراویح مانند سایر نوافل نیست بلکه جماعت آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم در سه شب کما رواه ابو داود والترمذی وصححه واحمد والنسائی وابن ماجه عن ابی ذر و عذر بیان
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ترک مواظبت روی البخاری ومسلم عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
صلی فی المسجد فصلی بصلوته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا فی الثالثة
فلم یخرج الیهم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم
الا انی خشیت ان تفترض علیکم وذلک فی رمضان و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر علت ترک مواظبت
یعنی خوف افتراض اطلاع داد معلوم شد که نزد زوال این علت مواظبت ضرور است پس سنت بودن ثابت شد
و قول عمر نعمت البدعة هذه از بدعت معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبت بر جماعت و آنچه
ممنوع است بدعت بمعنی شرعی است یعنی احداث در دین چیزی را که اصل آن در کتاب و سنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم وسنت خلفاء راشدین واجماع ائمه ثابت نشود وآنچه سنت خلفا است واصل سنت است
نه بدعت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة اخرجه الترمذی وابن ماجه عن العرباض بن ساریه دلیل است بر آنکه احداث بکنند
در دین آنچه نبود از آن در دین ضلالت ونسبت می کنند آنرا بسوی ائمه مثل تحلیل فرج ونماز غدیر ونماز
نوروز ونماز روز وفات عمر وندادن بعض ولا وبعض ترکه میگویند که زمین فدک رعی به تقسیم نرسد چنانچه
در کلینی نوشته اینچنین احداثات بی اصل میکنند وطعن میکنند بر صحابه که قیام سنت از انها شده ودعوی
آنکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه باطل است وانکار ختم نبوة کلام نهم آنکه حکم کرد در حد زنا بزدن صد شاخ جواب
اینهم دروغ ومفتری است وبر تقدیر صحت زدن صد شاخ از دو صورت خالی نیست یا آنکه مجدود تام الاعضاء بود
وشاخ درست او را زدند واین موافق سنت پیغمبر است صلعم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضرب فی الخمر بالجرید والنعال وجلد ابوبکر اربعین رواه البخاری ومسلم پس صد شاخ
بجای صد دره در حد زنا غیر محصن زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الخلقه بود وصد شاخ عبارة
از صد شمراخ است در یک چوب وآن نیز ماخوذ است از سنت عن سعد بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل کان فی الحی مخدج سقیم
فوجد علی امة من امائهم یخبث بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عثکالا
فیه مائة شمراخ فاضربوه ضربة رواه البغوی فی شرح السنة ومحتمل که صد شاخ در حد شرب
زده باشد در وقتیکه حد خمر مقدر نبود دهم آنکه متعه نکاح را منع کرد حالانکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را وتحریم نمود ما احل الله جواب متعه نکاح را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث یا بسبب
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نهی پیغمبر علیه السلام نهی بلیغ کرد وسعی
فاروق حق واضح شد واجماع انعقاد یافت واختلاف مضمحل گشت ودرین مسئله وامثال آن

مسایل اجماعیه خفی است مر عمر را برانته و مبتنی است عمر را نه مطعن و حرمت متعه مرویست از جماعتی از اصحابه منهم
عمر و علی و ابوهریرة و سبرة الجهنی و سلمة بن الاکوع روی مالک وجماعة من المحدثین عن الزهری عن
عبد الله وعن الحسن ابنی محمد بن علی بن ابی طالب عن ابیهما عن علی انه قال امرنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان انادی بالنهی عن المتعة وتحریمها بعد ان کان امر بها فمن بلغه النهی ایکف
عنها ومن لم یبلغه النهی کان یقول باباحتها فلما علم ذلک عمر ایام خلافته نهی عنها وبالغ
فی النهی واخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المتعة یوم اوطاس
ثلثا ثم نهی عنها وانما رخص المضطر من اهل العسکر لا المسلمین کافة کما رخص فی لبس الحریر
لدفع تولد القمل ثم نهاهم نهیا مؤبدا واخرج ایضا انه صلی الله علیه وسلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء وانی قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
ولا تأخذوا مما آتیتموهن شیئا وابن عباس هم باباحة متعه فتوی نداده بود مگر در حالة اضطرار چنانچه خطابی
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایه کرده گفتم ابن عباس را که مردم از تو فتوی بمتعه روایه می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افتیت وانما هی کالمیتة والدم ولحم الخنزیر لا یحل الا للمضطر
پس آخر ابن عباس ازین فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جمهور بحرمت متعه مطلقا و مؤبدا حکم کرده **سوال**
حضرت مرتضی نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایه کرده و احادیث دیگر دلالة دارد
برانکه روز اوطاس که در سال هشتم بود متعه حلال آمده بود پس متعه ناسخ حرمت گشته **جواب** این اشکال
بدو وجه است یکی انکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم
متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ نساخته مردم را این گمان از انجا پیدا شده که علی
ذکر تحریم متعه و حمر اهلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند و این هم سهوست بی دلیل و تحقیق آنست که چون ابن عباس
در تحریم متعه و تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
ذکر کرده دوم آنکه متعه دو بار حلال شد و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر تحلیل و تحریم شد

آنکه دوم در غزوه اوطاس که بعد فتح مکه شده بود تحلیل و تحریم آمده و اخر ابتهم تحریم متعه است چنانچه
استدلال علی ابن عباس بران دلالة دارد و اجماع بران منعقد گشته و نیز حجة بر حرمت متعه قوله تعالی
است والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون چرا که زن متعه از ازواج نیست چنانچه ابو بصیر که از روات فضل
است در صحیح از صادق روایة کرده انه سال عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین
و احکام زوجها از عدة و ایلاء و ظهار و احصان و لعان و ارث هیچ چیز دران ثابت نیست پس نه زوجه است
و نه ملک یمین و نیز اگر زن متعه داخل زوجات بودی احصان بمتعه ثابت شدی لقوله تعالی بعد
ذکر المحرمات واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین و متمتع باتفاق
فریقین محصن نیست حجة روافض بر اباحة متعه قوله تعالی است فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن
هن فریضة گفته اند که مراد ازین آیة متعه است نه نکاح بدو وجه یکی آنکه در نکاح بمجرد عقد نصف مهر
لازم میشود و بدخول یا موت تمام مهر و مقتضای این آیة آن است که بی دخول چیزی واجب نشود جواب
ازین وجه آنست که هر چند ازین آیة معلوم میشود که بدخول مهر واجب میشود لیکن ازین معلوم نمیشود که بی دخول
واجب نمیشود بلکه آیة ازین حالت مسکوت عنها است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیتی
دیگر واجب میشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة
فنصف ما فرضتم الآیة و نیز به حدیث و اجماع واجب میشود وجه دوم آنکه متعه در شرع حقیقة عقد موقت
را گویند که دران حضور ولی و شهود شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعه حمل کرده شود
لازم آید حمل بمجاز مع امکان الحقیقة جواب ازین وجه آنست که بودن متعه حقیقة شرعیه درین معنی نا ثابت
لازم آید که بعض عقد متعه لازم آید و بس فلیس و حق آنست که مراد از استمتاع درین آیة وطی است
بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تحریم آنها سخن
میرود قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم الآیات الی قوله فما استمتعتم به منهن الخ
محصنات چرا که متعه موجب تحصین نیست وجه سوم آنکه در قراءة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

سنی واقع شده وابن عباس و ابی بن کعب بن حصین سهو اند جواب این وجه آنکه این سخن باطلست
و بهیچ وجه صحیح وثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت متعه منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس
قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس له بها معرفة فیتزوج المرأة
بقدر ما یری انه مقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیئه حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس فکل فرج سواهما فهو حرام یازدهم آنکه عمر از متعه حج منع کرده حالانکه
متعه حج از کتاب وسنت واجماع امت ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من
الهدی جواب مراد عمر از منع آن نیست که عمره در اشهر حج و بعد از آن حج در همان سال بیک احرام یا احرام
جدید جایز نیست بلکه این جایز است بکتاب وسنت واجماع بلکه مراد عمر از منع منع است از فسخ حج یعنی شخصی
احرام حج بسته در مکه در آید و آن حج را فسخ کرده بافعال عمره حلال شود پس تر حج از سر گیرد و این را
که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص قرآن منع کرده قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله چرا که امر
با تمام حج مقتضی نهی است از فسخ حج و این فسخ حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخصوص همان سال
جایز شده بود بجهة آنکه اهل جاهلیه عمره را در اشهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بمکه آمد وصحابه
احرام حج بسته آمدند حکم کرد بفسخ حج و اتیان عمره مخالفة للجاهلیة روی مسلم عن ابی ذر انه قال کانت
المتعة بالحج لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت
یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نهی عمر از متعه نکاح
و متعه حج موافق شرع بود نه باتباع هوا و آنچه از عمر مرویست که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهما مجاز است مراد آن است انا اظهر التحریم چنانچه میگویند نهی الشارع
عن شرب کل مسکر قلیلا کان او کثیرا و این از آن قبیل نیست که امامیه تهمت آن میکنند بر ائمه ومیگویند
که ائمه مباح کرده اند تحلیل جواری که محلله نه زوجه است نه ملک یمین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل ما حرم الله لازم
می آید **فصل ثالث** در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المؤمنین عثمان بن عفان ذی النورین
رضی الله عنه و آن پانزده میگویند اول آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی را که فسق انها

خیانت ظاهر شد جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب نداشت با هر کس حسن ظن می‌داشت او را والی می‌ساخت
و از هر کسی خیانت ظاهر شده او را عزل فرموده والمرء انما یعرف عند المعاملة و همچنین علی رضی الله عنه
بحسن ظن خود والی ساخته بود چند کس را که از آنها خیانت ظاهر شده بود و پس آنها را عزل فرموده بعضی از آنها
ابن عم او بود چنانچه دلالت میکند بران کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فانی اشرکتک
فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواساتی
وموازرتی واداء الامانة الی فلما رأیت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو
قد حرب وامانة الناس قد خزیت وهذه الامة قد فتکت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته
مع المفارقین وخذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک واسیت
ولا الامانة ادیت همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تسیغ طعاما وشرابا وانت
تعلم انک تاکل حراما وتشرب حراما وتبتاع الاماء وتنکح النساء من اموال الیتامی والمساکین
والمؤمنین والمجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته لاضربنک
بسیفی الذی ما ضربت به احدا الا دخل النار و یکی از آنها منذر بن جارود عبدی بود علی رضی الله
عنه او را هر چند جا عامل کرده بود و چون در امانة خیانت کرده بوی نوشته اما بعد فان صلاح ابیک
غرنی منک ظننت انک تتبع هدیه وتسلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
لهواک انقیادا ولا تبقی لآخرتک عتادا و در آن نوشته تعمر دنیاک بخراب آخرتک وتصل عشیرتک
بقطیعة دینک فمن کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به ثغر او ینفذ به امر او یعلی له
قدر او یشرک فی امانة او یؤمن علی خیانة فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله
و این دو کتاب از مشاهیر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب
را یعنی در نهج البلاغة و اجماع امامیه است که علی و سایر ائمه میدانستند آنچه بود
و آنچه خواهد بود تا روز قیامت محمد بن یعقوب کلینی از ائمه آثار بسیار

باین معنی روایه میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه اعتراض بر علی رضی الله عنه لازم می آید که اینچنین
کسان را چرا والی کرده بوده و بر اعتقاد اهل سنت نه اعتراض بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
کس را علم غیب ثابت نمیکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء
ونیز علی رضی الله عنه امیر فارس کرده بود زیاد را که مادرش سمیه نام داشت و در جاهلیه با ابی سفیان تعلقی داشت
و در آن وقت زوجه عبید بن عبد الحارث ثقفی بود و هم در آن وقت زیاد متولد شد چون بزرگ شد در فصاحت
و بلاغت و زیرکی کمال پیدا کرد روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از قریش می بود عرب را بعصا
می راند آنگاه ابوسفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از وی پرسید
ابوسفیان گفت که این از نطفه من است زیاد از فرط سفاهت بودن خود را زاده از نطفه ابوسفیان
فخر میکرد و غرضیکه امیر المؤمنین مصلحت دیده و بر فسق و فجور او اطلاع نداشته او را امیر فارس کرد
و کارهای ضبط و نسق آنجا از دست وی درست شد معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المؤمنین
بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بتو نوشته است تا ترا بخود کشد از وی حذر کن بدرستی که او
شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابوسفیان ثابت نیست و نه استحقاق ارث از وی داری القصه
زیاد تا حیوة علی رضی الله عنه در رفاقت علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
معاویه زیاد را آنچه که ابوسفیان بحضور علی و عمرو بن عاص گفته بود یاد داد پس در سال چهل و چهار هجری
زیاد بمعاویه رفاقت کرد و خود را زیاد بن ابی سفیان میگویانید چون معاویه او را والی عراق کرد از بد
ترین اعداء اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بکوفه در آمد آنجا سعید بن سرح که او از دوستان
و مخصوصان علی بن ابیطالب بود زیاد او را تخویف نمود آن بیچاره از آنجا گریخته پیش حسین بن علی بمدینه آمد
زیاد خانه او را منهدم کرد و مال و عیال او را گرفت حسین بن علی بزیاد نوشت که چرا این حرکت با مسلمانی
کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مسترد گردان او در جواب حسین علیه السلام کلمات بی ادبی و سفاهت
نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد بمعاویه نوشت معاویه بسیار زجر و توبیخ بجهة ظلم بر سعید
بن سرح و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال او را [illegible]

القصه زیاد در عراق خونریزیها بسیار کرد در شبی هزار و پانصد کس را بیگناه کشت اگر امیر المؤمنین
علی از خیانت نفس و عواقب امور زیاد اطلاع داشتی چرا او را امیر فارس کردی دویم آنکه حکم بن
عاص را رسول خدا صلی الله علیه و سلم از مدینه بدر کرده بود و ابو بکر و عمر او را در مدینه آمدن ندادند عثمان
چرا [illegible] خلیفه شد او را در مدینه جا داد جواب از همین مقدمه مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت گرفته بودم و حکم
از گناهی که موجب اخراج بود توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شاهد بود
ابو بکر و عمر بشهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شد او خود
بگوش خود اجازه پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود و بر علم خود عمل کرد و او را جا داد فلا مطعن
فیه سوم آنکه اهل قرابت خود را مالهای عظیم میداد جواب صله رحم و سخا از خصال حمیده است
و طعن وقتی راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد و همچنین نیست بلکه
عثمان بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم مال بسیار داشت چنانچه تجهیز جیش عسرت کرده و نهصد و
شتر و پنجاه اسپ بغازیان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صله رحم و سخا بسیار میکرد و عطا
او از بیت المال مخصوص باقارب و نبود بلکه بجمیع اهل اسلام میرسید عن الحسن البصری قال سمعت
عثمان یخطب و یقول یا ایها الناس ما تنقمون علی و ما من یوم الا و انتم تقتسمون
فیه خیرا ابو عمر در استیعاب عطایای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب طعن گفته عن
سالم بن الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیهم عمار بن یاسر
فقال انی سائلکم و انی احب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم کان یوثر قریشا علی سائر الناس و یوثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال
عثمان لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من آخرهم اقول فاروق
آنکه منبر سیم از آنکه نبی و ابو بکر بر هر درجه نشسته بودند نشسته است با آنکه رای ذی النورین درین باب صحیح نیست
خود ابو حنیفه ذوی مجتهد بود و مجتهد باشند چهارم آنکه اتخاذ حمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حمی نهی کرده بود

و مسلمانان را در آب و گیاه برابر ساخته جواب معنی نهی آنست که هیچ کس از اهل خاص خود را اتخاذ حمی نکند
و خلفا همه متفق‌اند بر اتخاذ حمی برای مواشی بیت المال و مروی است که زمینی که حمی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گذاشته بود چون ضرورت پیش آمد حمی کرد برای مواشی بیت المال و نیز مروی است
که برای اسپان مجاهدان در سال قحط باجماع صحابه حمی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را آنقدر زد که از آن
پهلوی او شکست جواب این همه کذب و افترا و رفض است اگر تعزیر و تادیب فی الجمله ثابت شود در آن حق
بطرف عثمان بود زیرا که میخواست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلاف برخیزد و ابن مسعود
ممانعت میکرد و پس ابا از اطاعت اولی الامر و علی ما اجمع المسلمون موجب تعزیر شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
آنقدر زد که او را فتق شد جواب صحیح آنست که عثمان نه خود عمار را زده است و نه کسی را امر بضرب او کرده بعضی
غلامان عثمان که از جلالت قدر عمار مطلع نبودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمده سخنهای درشت که لائق ائمه نباشد
میگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسم های مغلظه خورد که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او مبالغه کرد و او راضی شد و حدیث فتق کذب است هفتم آنکه ابوذر را زد
و از مدینه اخراج کرد بسوی ربذه جواب این همه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابوذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابوذر در گفتن سخن
حق شدت و در مزاج حدت داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بمدینه طلبید
و بحسن معاشرت نصیحت فرمود ابوذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره برآمد و بعد فراغ
از نسک برگشته بربذه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربذه مرد و اگر ضرب
و نفی ثابت شود وجهش آن باشد که رای او مخالف اجماع بود و کعب احبار را که سخن حق موافق اجماع
میگفت بعصا زد و بعضی میگویند که او را زخمی ساخت در صورت تعزیر و نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستاذن عثمان بن عفان
فاذن له وبیده عصاه فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترک مالا فما ترى
فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله عز وجل فلا باس فرفع ابو ذر عصاه فضرب کعبا

وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه
ویتقبل منی اذر خلفی ستا واقی انشدک الله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم اخرجه
احمد غرض ابوذر ازین گفت که مراد از کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم آنست که نگاه داشتن مطلقا جایز نیست انفاق تمام آن
مال واجبست و حق نه این چنین است وانچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایة کرده و عثمان را بران
گواه گرفته آن محمول است بر استحباب و فرض انفاق قدر زکوة است نه زاید از ان و چون
ابوذر از قول خود برگشته و از کعب اخبار آن حرکت کرده و او را یهودی گفته شاید که عثمان او را اخراج
کرده باشد هشتم آنکه صحابه از وی تبری کردند و در حرب الدار کسی با وی شریک نشد و
چون کشته شد او را به مزبلی انداختند و تا سه روز دفن نکردند جواب این واقعه عظیم است
مثل واقعه حسین علیه السلام در کربلا بلکه اشد از ان ولکن امر الله کان قدرا
مقدورا و اهل سنة و جماعة مثل روافض در عشره و واقعه بضرب خدود و شق جیوب
و نوحه و غیره اعمال جاهلیه مرتکب نمیشوند بجهة ورود نهی از ان و قالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المهتدون و تبری صحابه از وی کذب و افترای روافض است بلکه صحابه وقت فتنه و جهاد
با باغیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند و در انها عبد الله بن عمر
و زید بن ثابت بود و زید گفت که انصار میگویند که اگر بفرمای باشیم انصار الله
دو باره عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلک و با عثمان در خانه او حسن و حسین
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و ابو هریره و عبد الله بن عامر در بیته همه آنها
با سلاح بودند آن همه را عثمان تاکید فرموده و قسم داد که سلاح خود بنهید
و بخانهای خود را لازم گیرید و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خون ریزی

چون اینها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر برادر خود را و قنبر
را با سلاح و زبیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود ها را فرستادند تا مردم را از دخول خانه
عثمان منع کنند آنهمه بر در عثمان آمده ایستاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان کسان
باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بنی هاشم
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان فتنه
آنقدر برخاست که دفع او با شان از قدرت صحابه بیرون شد و نیز بعد کشته شدن عثمان فایده در قتال
و جهاد باقی نمانده پس بعد قتل عثمان چون هنگامه برپا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طور افتاده
ماند زیاده ازین کذبست و چون شب شد جبیر بن مطعم با چند کس دیگر نماز جنازه خوانده پس در بقیع دفن
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبد الله بن زبیر که آنجا ایستاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را زجر کرد و حسن را طپانچه بر روی زد
و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و در نهج البلاغة ذکر کرده
که امیر المومنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسم بخدا که دفع میکردم از عثمان و اکثر
شارحان نهج البلاغة نوشته اند که امیر المومنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده و کسانیکه
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بدره میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که آنچه روافض
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مفتری است **فائده** ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب و
دیلمی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم یموت عثمان
تصلی علیه ملئکة السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام للناس عامة قال لعثمان خاصة
فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مددگاری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند آنها را
شبه پیدا شده بود و عن الزهری قال قلت لسعید بن المسیب هل انت مخبری کیف کان قتل
عثمان و ما کان شان الناس و شانه و لم خذله اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فقال ابن المسیب

قتل عثمان مظلوما ومن قتله کان ظالما ومن خذله کان معذورا ودر سبب معذور بودن
صحابه ونیز باشندگی ابن مسیب قصه طویل ذکر کرده مجمل آنکه چون اهل مصر شکایة عبد الله بن سعد بن سرح
که والی مصر بود پیش عثمان کردند وعثمان بمشورۀ صحابه بنا بر شکایة اهل مصر عبد الله را از مصر معزول
نمود ومحمد بن ابی بکر را بولایة مصر رخصت کرد ومحمد بر سه منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر شتر عثمان دریافت وبعد تفتیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد ودر آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
وفلان وفلان نزد تو رسند آنها را بکشی ودر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتاب بمدینه باز آمد وعلی وطلحه
وزبیر وسعد وعمار وغیرهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را وا نمود وعلی نزد عثمان با کتاب وغلام آمد و
تفتیش احوال نمود وعثمان گفت که غلام وشتر ومهر بر کتاب از من است لیکن والله که من ازین کتاب خبر ندارم
وکتاب بخط مروان بود پس معلوم شد که این همه فتنه مروان بود واز این جهة صحابه را بخطاء اجتهادی شبه شد
چنانچه در محاربات علی ومعاویه بجهة خطاء اجتهادی صحابه چند گرویده شدند چنانچه بیاید وصحابه معذور بودند
وحق بجانب خلیفه بود عثمان وعلی وصحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مضرت از طرف او باقی نمانده بود زیاده تر تبری میکردند واگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حالانکه
صحابه ومتبعان ایشان که اهل سنة وجماعة اند حب عثمان را از اسلام میدانند وروایات مدح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هرمزان را که بادشاه اهواز ومسلمان شده بود عبید الله بن عمر کشته بود وعثمان از قصاص
نگرفت **فائده** سبب قتل هرمزان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابولؤلؤ مولی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب رضی الله عنه را شهید کرد پیش عبید الله خبر رسید واین خبر نزد او صحیح شد که ابولؤلؤ این کار
باشارۀ هرمزان کرده چون از دفن پدر فارغ شد بخانه هرمزان رفت واو را کشت کذا ذکره الثقات
من ائمة التاریخ واقره الطبری جواب آنست که ورثه هرمزان را عثمان بر مال راضی کرده وقصاص ساقط
گشته ونیز ثابت نگشته که ورثه او طلب قصاص بحضور عثمان کرده باشند دهم آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز چهارگانه در سفر دوگانه گذاردی وعثمان خلاف فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر در منا چهارگانه کرد
جواب این بدو وجه است یکی آنکه مذهب ذی النورین آن بود که مسافر را قصر واتمام هر دو جایز است

چنانچه ظاهر قوله تعالى لا جناح عليكم ان تقصروا من الصلوة بران دلالت دارد وبه قال
مالك والشافعي واحمد دوم آنکه عثمان در مکه تاهل کرده بود از جهت چهار رکعت کرد روى احمد عن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى ذباب عن ابيه ان عثمان صلى بمنى اربع ركعات فانكر
الناس عليه فقال ايها الناس انى تاهلت بمكة منذ قدمت وانى سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من تاهل فى بلد فليصل صلوة المقيم وروى ابن ابى شيبة والطحاوى
وابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه اقامت حد بر ولید بن عقبه نکرد جواب توقف نمود الا بجهت معرفت
حقیقت حال و بعد معرفت حقیقت توقف نکرده بود و بعد از ان حد قایم کرد عن حصين بن المنذر
انه ركب الى عثمان فاخبره بقصة الوليد وقدم على عثمان رجلان فشهدا عليه بشرب
خمر وانه صلى الغداة بالكوفة اربعا ثم قال ازيدكم فقال احدهما رايته يشربها وقال الآخر
رايته يتقيأها فقال عثمان انه لم يتقيأها حتى شربها فقال على لابن اخيه عبد الله بن جعفر
اقم عليه الحد فاخذ السوط فجلده وعثمان يعد حتى بلغ اربعين فقال امسك جلد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فى الخمر اربعين وجلد عمر ثمانين والكل سنة وروى ابن
عيينة عن عمرو بن دينار عن ابى جعفر محمد بن على قال جلد على الوليد بن عقبة فى الخمر
جلدة بسوط له طرفان اخرجه ابو عمر دوازدهم آنکه محمد بن ابی بکر را بفرمود پرسید جواب
از محمد بن ابی بکر خطائی که مقتضی نزد ذی النورین ظاهر شده که وی مستحق زجر و تهدید بود
سیزدهم آنکه در غزوه بدر حاضر نشد چهاردهم آنکه در بیعت رضوان حاضر نشد پانزدهم آنکه
در روز احد بگریخت جواب این همه سه شبهه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
موهب روایت کرده که مردی از اهل مصر باراده حج بمکه آمد یک جماعتی را آنجا نشسته دید
پرسید این کدام جماعت است مردم گفتند جماعه قریش است پرسید شیخ درین قوم کیست
گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
کن با من ایا میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر آری گفت ایا نمیدانی که غایب شده بود

از غزوه بدر گفت ابن عمر آری گفت آیا غایب شده بود از بیعة رضوان پس حاضر بیعة
رضوان نشده گفت ابن عمر آری گفت الله اکبر گفت ابن عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
گریختن او از روز احد پس من گواهی میدهم که حقتعالی او را بخشیده و اما غایب شدن او از غزوه
بدر پس سببش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار بود و او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و هم حصه بگیر از غنیمة اما غایب شدن
از بیعة رضوان پس سببش آن گشت که اگر کسی عزیزتر بودی بمکه از عثمان او را بمکه میفرستاد یعنی برای صلح
پیش کفار قریش از حدیبیه پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عثمان را بمکه فرستاد و بیعة رضوان بعد رفتن
عثمان بمکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
دست خود را بر دست دوم زد و گفت که این بیعة از عثمان است پس ابن عمر گفت برو اکنون با تو این جوابها
پس غیبت عثمان از غزوه بدر و بیعة رضوان موجب زیاده منقبت او شده چرا که با وجود احراز ثواب غزوه
بدر ثواب خدمت مریض و خدمت جگر گوشه رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نمود
و در بیعة رضوان دست پیغمبر برای عثمان بهتر آمد او را از دست خود و دیگر صحابه از دست خود بیعة رضوان کردند
و عثمان از دست پیغمبر بیعة پیغمبر کرده ولا تحل عطایا الملوك الا مطایاه . و دلیلست بر کمال وثوق پیغمبر
علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبة او از طرف او بیعة کرده **فصل رابع** در جواب مطاعن طیبه
طاهره مخصوصه الطهارة قطعا ام المؤمنین زوجه رسول رب العالمین عایشة الصدیقة الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
ابن ابی قحافة رضی الله عنهم و آن ده می آید یکی آنکه بسوی بصره برآمد و هتک حجاب خود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده بود نمود
و سفر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه حقتعالی فرموده بود وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
جواب قرن یا مشتق از وقر بمعنی وقار است یا از قار یقار اذا اجتمع یا از قر یقر قرار است پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
و ظاهر است که اگر بمعنی استقرار هم باشد مراد از آن تستر و احتجاب است چنانچه نهی از تبرج که تاکید است بر امر
قرن الزام داد پس در این آیت منع [illegible] از سفر مطلق نیست چرا که سفر منافی احتجاب نیست و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم برای حج
و غزوات بعد نزول این آیت خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و او برای اصلاح ذات البین

خارج شده بودند بقصد فتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق طلحه و زبیر
روایت کرده اند بران دلالت دارد چرا که آنها دران جنگ کشته شدند اگر باغی می بودند اطلاق شهید
بران نمی آید دویم آنکه عائشه حریص بود بر قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و چون عثمان
کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتال برخاست جواب اینهمه کذب و افترا است نه او حریص بود بر قتل عثمان
و نه عداوت داشت با علی بلکه عثمان را امام بحق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست اخرج الترمذی
و ابن ماجه عن عائشة انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لعثمان یا عثمان لعل الله یقمصك قمیصا
فان ارادوك علی خلعه فلا تخلعه لهم وفی روایة لا تخلعه ثلثا واخرج الدیلمی عن عائشة قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب علی عبادة سوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد ابو نعیم
در کتاب الفتن و ابن مسکویه در کتاب تجارب الامم و ابن قتیبه در کتاب السیاسة روایت کرده که چون لشکر
عائشه بآب حوئب رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حوئب پس گفت نمی بینم خود
را مگر آنکه باز گردم گفت چرا گفت ذکر حدیث آنسرور علیه السلام کرد که آنحضرت از عبور آن منع
کرده بود جواب این حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحت مرویست که او قصد رجوع کرده بود و از انجا اهل عسکر موافقت
او نکردند و او را بی رضامندی او بهمراه بردند و بعضی روایت کنند که مروان بن الحکم پنجاه کس را
شاهد قایم کرد آنها گفتند که حوئب مکانی دیگر است این آب حوئب نیست پس اهل عسکر با وی
غدر کردند چهارم آنکه لشکر او چون از مکه بر آمدند بیت المال مسلمانان را غارت کردند و جماعتی را از
عمال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود او را بدر کردند جواب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحت عائشه بدین امور راضی نبود و او بنا بر اصلاح فیما بین برادران
بود و او با ایشان جمع شده نوبت تا بدینجا رسانیدند محققین گفته اند که اکثر انچه ذکر کرده می شود از
واقعه جمل آن از مفتریات ابن سبا است منافق یهودی بود در زی روافض در آمد علی را خدا انگاشت
و بنای رفض نهاده و دیگر روافض با و متابعت کرده قصه خوانان و مورخان بی تحقیق آن را بی
ثبت اخذ کردند و انچه ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و مساطی که در کتب خودها آورده اند از همین قبیل است

هیچ ازان بدرجه صحت نمیرسد پس شمار کردن اینچنین خرافات در مطاعن طیبه که حق تعالی در شان
او هژده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده بانکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم کار کسیست که ایمان بقرآن نداشته باشد
پنجم انکه افشاء سر پیغمبر کرد قال الله تعالی فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض جواب افشاء سر عائشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند برانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر فراش حفصه
با ماریه قبطیه صحبت داشته حفصه در انوقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی سخت گران آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرد
دانست که مراد از اظهار قصه صحبت و گفتن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهت این خطاء اجتهادی
امر تحریم را بر عائشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عائشه مطلقا
راجع نیست و حفصه را هم خطاء اجتهادی عذر خواه است معهذا اهل سنت عائشه و حفصه را
معصوم نمیدانند که موجب قدح باشد در مذهب اهل سنت ششم انکه عائشه گفت غیرت نکرده ام بر کسی
از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم انچه غیرت کردم بر خدیجه حالانکه من ندیده بودم او را هرگز ولیکن بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زنان مجبول اند
بر چنین غیرت و بر همین قدر با خود نمی‌بینند و این دلیل است بر فرط محبت عائشه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
منقبت است مطعن نیست هفتم انکه عائشه گفت قاتلت علیا ولوددت کنت نسیا منسیا
جواب درین هم طعن بر عائشه لازم نیست چراکه عادة اهل انصاف است که اگر کاری بخطاء اجتهادی یا بسهو از ایشان
ازانها بوقوع آمد چون بر خطاء خود آگاه میشوند از انجام آنکار ندامت میباشند و استغفار مینمایند هشتم انکه عائشه
حجره خود را مقبره ساخت برای ابی بکر و عمر حالانکه آنخانه ملک او نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
بسوی ضمیر مخاطب در قول تعالی وقرن فی بیوتکن دلیل است بر انکه آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر انکه شان آنکه هر وقت داشته بود طلب آن کرده
تا ادوی بکری و صحابه همه حاضر بودند کسی انکار نکرد و نیز حسن مجتبی وقت رحلت خود اولی دفن

از عایشه تا او را نیز در آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عائشه دفن نشدن داد کذا فی فصول المهمه فی معرفة الائمة و غیر آن از کتب
امامیه و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود مرویست که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسرور علیه السلام انی لک ما فیه الا موضع قبری
وقبر ابی بکر و عمر و قبر عیسی بن مریم نیز آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشارة کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف مشرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه سه بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگویند که مراد از فتنه
عائشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره بر آمد و هزاران مسلمانان بقتل آمدند جواب این باطل
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشارة بمشرق بود چنانچه من حیث تطلع قرن الشمس بدان
ناطق است و روافض از کوفه و معتزله از بصره و قرامطه از سواد کوفه و خوارج از نهروان بر آمدند اینهمه در مشرق
اند نسبت بمدینه و دجال هم از مشرق خواهد بر آمد و ایران که منفر روافض است هم در مشرق است اگر صدیقه
کبری مراد بودی در شان او چندین آیات چرا فرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نساء
چرا ممنوع گشتی اصل و منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روافض بقرآن ایمان
ندارند اینهمه خرافات میگویند و هم آنکه تیار کرد دختری را و گفت لعلنا نصید بها بعض شبان
قریش جواب راویان این اثر از اول تا آخر مجاهیل اند و حدیث از در آمدن یک مجهول در سلسله اسناد
ضعیف میشود چه جای آنکه تمام اسناد وی چنین باشد پس این حدیث حجت نیست و بر تقدیر صحت در این حدیث
مطعن نیست چرا که طلب کفو کریم برای حره مستحب است و اظهار حسن و جمال دختر بزنانی که از طرف کفو
خاطب آیند و بینند و کفو دران رغبت کنند مندوب است جای طعن و عیب نیست و هرکه از نجابت فهمید
که مراد عائشه صید کردن برای نفس خود بود پس او بنص قطعی خبیث است و مؤمن نیست قال الله
تعالی سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
قال الله تعالی الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات پس هرکه این بهتان عظیم کرد در شان
عائشه و عود کرد در مثل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حقتعالی ان وعظ

فرموده آن مومن نیست برای صدق شرطیه ان لنلو مؤمنین لا تعودون لمثله لکنهم عادوا لمثله فما هم بمؤمنین این قیاس استثنائی مستجمع شرایط منطقی است واو خبیث هست که این کلمه خبیثه بانجش گشته

فصل خامس

در جواب مطاعن امتداد وسط وخیر القرون السابقون الاولون یعنی صحابه کرام یاران ومددگاران سید المرسلین ودر حقیقت مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند مطاعن اند در حق خدا ورسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مدح وستایش فرموده وقرآن را بدان مملو ساخته ورسول را اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته وفایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم برآمدند نعوذ بالله منها وخود آن ملاعنه از امیر المومنین روایة می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احد یشبههم یصبحون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خامس از نهج البلاغة ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دوبار فرار از زحف که کبیره است کردند یکی روز احد دویم روز حنین جواب فرار از جنگ روز احد پیش از نهی بود ونیز حق تعالی ازان عفو فرموده ❊ قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله عنهم ان الله غفور حلیم ❊ پس عفو ومغفرت ازان فرار ثابت شده واما روز حنین پس قبایل کفار عرب پیاده وسوار با اولاد ونسا وخدام خود بر مسلمانان تقسیم کرده بودند که ایشان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده فرار جایز دانستند بحکم قوله تعالی

الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا الآیة

ومقدم لشکر کفار تیر اندازان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند ومسلمانان یقین بهلاکت کردند آنگاه گریختند ودر حقیقت سبب فرار اظهار قدرت الهی بود که فتح از کثرت لشکر نیست بلکه از تائید الهی است وتادیب مسلمانان بر عجب

قال الله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم

الایة و اما بیهم نزد یقین بموت فرار جایز دارند نص علیه ابو القاسم بن سعید فی الشرایع وغیره باز چون
بسبب این نداء او و یاری الهی دست گرفت رجوع کردند و قتال شدید نمودند پس الحق نه از معصیته تحقق
شد لعنة خدا باد بر روافض که در حق جماعتی که تمام عمر خدمتهای پیغمبر کردند و کشتند دین را بیاری
خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید از مدح و ورع و شجاعت و شدة بر کفار و رحمة فیما بینهم
و زهد و غیره فضایل شان معمور است اینجماعة پاک را باینچنین شبهات واهیه طعن میکنند و زلتی که در
تمام عمر یکبار یا دو بار از اینها سرزده است بر زبان می آرند و از آیات مغفرة و رضاء الهی که در شان
اینها است بجهة غیظی که با اینها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار
دوم آنکه ایشان بودند که برای لهو و تجارة نماز را با پیغمبر ترک داده بیرون رفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
شده جواب آنکه اینحرکت هم در تمام عمر یکبار شد و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مدینه آمده
خوانده و در آنوقت از مهاجرین قلیل بودند کسانیکه بودند اینهارا با تجارت کار نبود و نرفته بودند
اهل مدینه که در آنوقت از احکام واقف نبودند موافق عادة خود رفته بودند چون برین حرکة عتاب
آمد باز هرگز امثال اینچنین حرکت نکردند پس توبه متحقق شد و نیز پیغمبر خدا برای استغفار اینها امر الهی
صادر شد و مغفرة الهی شامل حال اینها گشت سیوم آنکه مرویست از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود آورده شود مردان از امت من روز قیامة پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه اینها جانب
چپ داده شود و بدوزخ فرستاده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته کنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس گفته شود من که اینها مرتد شدند جواب هر کرا عقل
و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بر همان حالت کفر مردند یا کشته شدند از بنی حنیفة و بنی تمیم و غیر اینها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا و ینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون والانصار الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون

من

من هاجر اليهم ولا يجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون علی انفسهم ولو كان
بهم خصاصة والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم
راجعون اولئك يسارعون فی الخيرات وهم لها سابقون والذين معه النبی صلی الله عليه وسلم
فی تبليغ النبوة وهداية العالم اشداء علی الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا
من الله ورضوانا سيماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجيل
كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله
الذين امنوا وعملوا الصلحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء
وكانوا خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله يقاتلون
فی سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنی يعنی الجنة ومنهم القاعدون غير اولی الضرر والمجاهدون فی سبيل الله
باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم علی القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنی
ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
فاولئك عسی الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسی الله
ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب الله اليهم الايمان وزينه فی قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسوق والعصيان
اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجد هم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب فی قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون هم الذين اجتباهم الله تعالی وما جعل عليهم فی الدين من حرج ملة ابيهم

ابرهیم هو سماکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس الله مولیکم نعم المولی ونعم النصیر شهد لهم الله تعالی بان الرسول
والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخیرات واولئك هم
المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم
یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شیء قدیر الذین نهی الله تعالی نبیه عن طردهم وامره
بتبلیغ السلام منه تعالی الیهم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ما علیك من حسابهم من شیء وما من حسابك علیهم من شیء فتطردهم
فتکون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم الذین اشتری الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
وبشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم
مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم الذین الف الله بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بینهم ولکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یبایعون النبی صلی
الله علیه وسلم تحت الشجرة ٭ هر که در حق این جماعة که در قرآن مجید احوال شان چنین
مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار معتبر آن نیست بلکه انکار
است بتوریة وانجیل وزبور نیز وانکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز ونمیتوان
گفت بدان کسی که او را اعقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ٭
چهارم آنکه مخالفة کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند وگفتند
اهجر استفهموه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در حجره حاضر
بودند واکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دو فریق بودند بعضی می گفتند

باوردن قرطاس فلا طعن فیهم وبعضی توقف میکردند برای تحقیق پیغمبر صلعم بعد ظهور آنکه
این امر بالجزم نیست یا طلب ظهور جزم میکردند ولهذا قالوا استفهموه وجواب از طرف
آنها گذشت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تهاون میکردند وکمتر قبول می نمودند
ومراقبه امر او نمیکردند و تمام قرآن که از مسارعة انها در امتثال امر و محبت بدء آنها خبر میدهد
فراموش کرده سند می آرند بحدیث حذیفه که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم آواز کرد از شدة سرما کسی جواب نداد پس چون فرمود
قم یا حذیفه و نام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کفار
بیار که چه کردند پس چون رفتم مطلق اثر سرما نیافتم گویا در حمام میروم پس رفتم
وآمدم و خبر آنها رسانیدم جواب این قصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شخص معین را تعیین کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آن توقف بسبب عروض بعضی عوارض سرما
در جواب آن توقف شده باشد پس این قصه دلالت ندارد بر قلة قبول آنها امر او را و تهاون
او ترک مراقبه او و معارض نمیتواند شد نصوص قطعیه را که حقتعالی میفرماید
اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون ونیز اگر این طعن بسائر صحابه
راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم داخل صحابه بود ششم آنکه
مسلم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انا آخذ بحجزکم هلموا عن النار
فتغلبوننی فتقحمون فیها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
بر آن دلالت ندارد جایز است که خطاب با ثبة دعوة باشد یا بجماعت معین باشد که ایمان آورده
بیشتر مرتد شدند یا جماعتی باشد از مؤلفة القلوب یا از اهل نفاق نه برای صحابه کرام که مدح شان در
قرآن آمده و علی هم از جمله آنها است هفتم آنکه مسلم روایت کرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم تنافسون ثم تحاسدون
ثم تتدابرون ثم تباغضون جواب این حدیث ارشاد است از

نزل منافق و محاسد و با بغض بود اقبال دنیا و جز موقع انتشار نیستی آید یا ناس استفهام تنزیل همزه
و نیز انخطاب جمیع صحابه نیست باتفاق جمع که در روایتی اخری آمده ثم تمشون الی مساکن المهاجرین
فیجعلون بعضهم رقاب بعض پس در حدیث مطعن جمیع صحابه نیست هشتم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایة کرده که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و جمیع صحابه علی را ایذا کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر رضی الله عنه عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
کند پس علی نیامد پس عمر بغضب آمد و مردم را گفت که هیزم و آتش بردارید و بر دروازه علی آمد و آواز داد
که در را بکشا او در نکشاد پس دروازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یاد کرد و عمر شمشیر برداشت
و در پهلوی فاطمه خلانید و علی را گفتند که برخیز و بیعت کن اگر بیعت نمیکنی ترا میکشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را خفیف کردند و وصیت پیغمبر را پس پشت انداختند جواب این قصه کلام کذب و بهتان
روافض است والاقبح در شأن علی باثبات صحابه لازم آید و بر سر برد و صورت تکذیب قرآن که در مدح صحابه
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه را تعظیم میکردند و با وی محبت میداشتند
و یاری و مددکاری او و اولاد او میکردند قال عبد الرحمن بن ابزی شهدنا صفین مع علی فی ثمان مائة
ممن بایع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهد الصفین جم غفیر من المهاجرة
والانصار و شهادة داد بمناصرة صحابه در کتابهای خود و خطبهای خود علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل وی را ذکر میکرد و مردم را بر محبت
او بر انگیخت روی الدارقطنی عن الشعبی انه قال بینا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سره ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه و افضله حالة و اکثره عنایة عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم فلینظر الی هذا الطالع و عمر نیز تعظیم و توقیر علی میکرد روی الدارقطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انه لا یتشرف الا بولایة علی و عبد الله بن عمر تاسف میکرد و بر تخلف
خود از حرب با علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزار باسناد علی روایة کردند که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میرود از مدینه بر سه منزل راه رفت و با حسین ملاقات کرد

وگفت کجا میروی حسین گفت بعراق میروم و خطوط و بیعة نامهای اهل عراق نمود ابن عمر گفت انجا مرو
و بر خطوط آنها منگر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه وسلم آمد و اورا در دنیا و آخرة
اختیار داد و او آخرة را اختیار فرمود و تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستی حقتعالی شما را
از دنیا باز داشته است مگر برای آخرة حسین گفته ابن عمر باز گشت ابن عمر او را در کنار گرفت و بگریست
و وداع نمود و آنچه مخالفة صحابه با علی رضی الله عنه روافض میگویند محض کذب و افترا است در وقت خلافت
ابی بکر و عمر و عثمان اصلا اختلاف در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفاء ثلثه را بطوع و رغبت خود بیعة
نموده و اندک توقفی که در بیعة ابی بکر فرموده بود آنرا عذر بیان کرده و گفته که ناخوش شده بودم مگر از جهة
که ما را در مشورت شریک نکرده بودند و اگرنه ما می دانیم فضل ابی بکر را و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای
دین ما اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار نکنیم و همیشه علی خیرخواهی
خلفاء ثلثه میکرد و در حروب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتهای دینی و دنیوی شریک
و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضلیت ابی بکر و عمر بنفس خود بر جمیع مسلمانان در مجالس
متعدده و بر سر منبرها سخن میفرمود و کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و میگفت
که او را حد مفتری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعتهای علی و معاویه
متواتر گشته حالانکه متواتر نگشته بلکه بهیچ روایتی معتبر منازعت تنها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون اوباشان جمع شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجوز قتال نشده و نوبت تا بجدی رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از قابوی مسلمانان
بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفاء آتش فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان
عثمان خود را بر حق میدانستند و عثمان را باطل و بعد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن شیعو و محمد بن مسلمه و غیر ایشان از قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانستند و مخالفانش
را بر باطل و ظالم میگفتند چون این سخن اوباشان شنیدند خواستند که [illegible] و لهم بالخیر را

اذیت رسانند آنها از خوف شر او باشان بهر سو گریختند چنانچه طلحه و زبیر بسوی مکه رفتند با ام المومنین
عایشه که از پیشتر بقصد حج بمکه رفته بود و او را بمکه دریافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
گفتند که از خوف شر اعراب اینجا آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو برای ورفا ما باشی شاید
که جماعه که مصدر شر شده اند بتو رجوع آرند که تو ام المومنین هستی عایشه این سخن قبول نمیکرد
آنها حجه آوردند بقوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس باین حجه عایشه سخن آنها قبول کرد و اراده کردند موضعی را که از شر او باشان محفوظ
باشند پس اینها متوجه بصره شدند و اوباشان بعد قتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیریت خود
دران دیدند که بدامان علی در آویزند اضطراب کردند و با علی بیعت نموده چون دران وقت دیگری
مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروض کفایت است و از مهمات دین علی بضرورة خلافت
قبول فرمود و از انجماعه بیعت گرفت و جماعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
علی را مستحق این امر جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم دران وقت
در مدینه حاضر بودند و از مدینه بمکه رفته بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام
او باشان نداشت القصه چون عایشه با طلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بمدینه رسید
که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قعقاع را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا باهم متفق شوند قعقاع چون آنجا
رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر ترا باین حرکت چه چیز آورد گفت
ای پسر اصلاح بین الناس سبب عایشه قعقاع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قعقاع با آنها گفت که صورت
اصلاح چیست هر دو گفتند که قاتلان عثمان یعنی از آنها قصاص باید گرفت قعقاع گفت
این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان درین وقت تسکین فتنه و صلح باید کرد هر دو گفتند خوب
گفتی پس قعقاع پیش علی باز آمد و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش شد و قوم متوجه
صلح شدند و سه روز هم چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفته فرستاد و

و آنها به علی سلام گفتند و رسولان در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
قاتلان عثمان ازین معنی غمگین شدند و تمام شب باهم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق یهودی
که رئیس آن جماعه بود گفت که تدبیر شما در صلح نیست علی را با طلحه صلح کردن ندهید و چون فردا شود
و مردم برای صلح آیند شما قتال پیش گیرید چون رای آنها برین قرار گرفت همراهیان عبد الله بن سبا از آخر
شب قتال شروع کردند و واقعه حرب که جنگ جمل نام یافته پیش آمد و در آن جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود و این فتنه از عبد الله بن سبا پیدا شده کذا ذکر القرطبی و جماهیر اهل العلم و هذا هو الصحیح المشهور
و در آن جنگ سیزده هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
و طلحه و زبیر باغی نبودند و اصلاح بین الناس منظور داشتند و قصد قتال نداشتند حدیث ابی هریرة است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر
فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیك الا نبی او صدیق او شهید
اخرجه مسلم و حدیث سعید بن زید قال اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
اثبت حراء فما علیك الا نبی او صدیق او شهید و عدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر
و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و ابن عوف و سعید بن زید اخرجه ابن حبان چون پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان باغی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
مظلوم کشته شدند انتهی و در آن وقت معاویه در شام بود و او هم قصد محاربه نداشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
که امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بسپارد یا آنها را از نزد خود دور کند چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد
و مظفر و منصور گشت این خبر به معاویه رسید معاویه مضطر شد و از شام برآمد و از طرف امیر المؤمنین کوچ
فرموده به صفین رسیدند و در آنجا ... امیر المؤمنین بشیر بن عمرو بن محصن انصاری را با جماعتی نزد معاویه
فرستاد تا بسوی الطاعة امام دعوت کنند بردی در آمد بشیر گفت سوگند میدهم ترا که جماعه مسلمانان را متفرق
مکن چون بشیر سخن معاویه گفت که از علی هیچ نمیخواهیم مگر قاتلان عثمان که نزد او اند پس آنها گشتند و این سخن به علی
رسانیدند و امیر المؤمنین قاتلان را تسلیم نداد و سبب باز ماندن از تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان ... کثرت و قوت بسیار داشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها اصلح ندیده و دانست که اگر در تسلیم جلدی میکنم امر خلافه مضطرب میشود
تاخیر در تسلیم آنها اصلح دید تا پای خلافه استحکام گیرد و کلمه مسلمانان متفق شود انگاه او باستان
بعد اجتماع کلمه مسلمانان تحقیق خواهد شد چنانچه در نهج البلاغه آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوة ندارم و آنها پر شوکت آنند
آنها بر من غالب اند نه من بر آنها غرضکه امیر المؤمنین باین وجه در تسلیم توقف کرد و معاویه گمان برد که علی
حمایة او با ایشان میکند لهذا رای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که اینجماعه یعنی قاتلان
عثمان باغیان ظالمان اند و کسی که مددگاری آنها کند مثل آنهاست ازین تقریر معلوم میشود که معاویه برای
طلب خلافه جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیة خلافة علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در ابتدا
طلب قاتلان عثمان میکرد و آخر طلب خلافه هم نموده بود و بصحة خلافه علی قایل نبود میگفت که بیعة او با ایشان
با علی معتبر نیست و اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعة کرده بودند باکراه کرده بودند و لهذا
نکث بیعة نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود اذا ملكت الناس فارفق بهم
از بنجه میت او را طمع خلافه بهم رسیده بود و از اهل شام بیعة گرفته بود بر هر تقدیر معاویه در اجتهاد خود
خطا کرده چرا که ظلم اینجماعه بر عثمان مسلم لیکن بغی آنها تا وقتی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
شهید شد و علی خلیفه شد و با وی بیعة کردند بغی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب ورثه مقتول بشرط قدرة بر استیفا و ثبوت قتل بر ذمه کسی بتعیین بر ذمه امام است و بر تقدیر فرض آنکه امام
در استیفای حقی یا قصاصی تهاون کرده قتال با امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعة بکره شده باطل است
بلکه سایر مهاجرین و انصار بفضیلت علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بمعاویه نوشته آورده که
بیعة من ترا هم لازم شد اگرچه تو در شام بودی چرا که بیعة کردند با من آنکسانیکه با ابی بکر و عمر و عثمان کردند از
مهاجرین و انصار و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و باغی بود
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم که عمار را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية شاهد قول اهل سنة است لیکن
چون منشأ این بغی معاویه خطاء اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

ومانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدانند و بالفرض اگر معاویه این قتال بنا بر خطا اجتهادی
نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشد دران صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیانش کردن کفر است
که لازم می آید ازان انکار قوله تعالی کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله چه مدلول این آیه است و همچنین مدلول دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان
اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسل و الخ قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین فرموده اند
می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود پس بتقدیر ثبوت معصیت معاویه و همراهیانش دران جماعت
باشند که حقتعالی در شان آنها فرموده الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان
صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم الآیه امامیه در کتب خود از امیر المومنین روایه میکنند که انما اصبحنا نقاتل
اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة
اینهم بر اسلام آنها دلالت دارد بلکه لفظ شبهه صریح است در آنکه بغی معاویه بنا بر شبهه و خطا بود در اجتهاد نه بنا بر
تعنت و عناد کما لا یخفی و از صحابه با معاویه چندین کس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه
بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد ابن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری
و ابو مسعود تقاعد کردند و گمان اکثر ناس آنست که تمسک اینجماعه عمومات نهی است از قتال مسلمین و نزد محققین
چنین نیست چرا که آن عمومات مخصوص اند بقتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امریست
اظهر من الشمس نتوان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند ایشان احادیث
است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه تواتر رسیده
که مضمون آن حدیث از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکور است و حساب طرق منتشره آن از حد احصا
بیرون انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم
و از نجد بینه کسی گمان نبرد که همراهیان علی رضی الله عنه بیجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی این چنین
گمان برد حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ویحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة [illegible]

الی الجنة ویدعونک الی النار و عمار همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث کفر همراهیان معاویه
ثابت نمی شود چرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن فئه را فئه باغیه گفته و دعوة بسوی نار بنا بر آنست که بغی
از امام حق عصیان است بنا بر خطاء اجتهادی معذور توان گفت واگر نه لفظ الفئة الباغیة صیغه سببیت
و معصیته موردی است تا تنبیه **سوال** چونکه قتال با امام حق عبادت است پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم چرا اشارة بقعود فرموده باشند **جواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور فراست دریافته باشند
که این قتال ثمری نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر روشن تر بیان فرموده
ان النبی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیة علی منبره فساء ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر یا محمد
یعنی نهرا فی الجنة ونزلت انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فاذا هی الف شهر
لا یزید ولا ینقص رواه الترمذی ازینجاست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشارة بقعود فرمود نظر بر آنکه حرب
فائده معتد به نمی بخشد و لهذا امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر حرب قیام نموده غرضکه
صحابه در آن قتالها شریک بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن بآنها راجع نیست و جماعتی قاعد بودند
معتزل از طرفین بنا بر نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اینها ثنا حضرت مرتضی میکردند و ذکر مناقب وی میکردند
و او را احق بالخلافة میدانستند لیکن از کلام بعضی از اینها شبه در عقد خلافة مفهوم میشود و از کلام اکثر اینها
نه و اینجماعه هم محل طعن نیستند و چند کس معدود با معاویه بودند و اکثر ایشان از اعتقاد وجوب بیعت علی
رجوع کرده بودند و قتال جایز نمیداشتند لیکن در صحبت معاویه بودند بسبب خوف از شر قاتلان عثمان و اینها
در وقت حضور در قتال شریک نمیشدند غرضکه این محاربات که واقع شد دلالت ندارند بر آنکه صحابه باهم
عداوت و مخالفت داشتند چگونه تصور کند این معنی را کسی که ایمان دارد بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وقوله تعالی والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی
الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم وقوله تعالی رحماء بینهم حق تعالی
بیان صحابه میفرماید الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة

وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر این آیه برهان است بر آنکه روافض انچه مطاعن صحابه ذکر میکنند
کاذب باشند چرا که متقدم یعنی تمکین صحابه از ابتدای خلافة ابی بکر تا خلافة علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
تا خلافة معاویه ثابت شده کما یشهد بالبداهة پس اگر اهل ثابت نشود یعنی صحابه اقامت صلوة
وایتای زکوة وامر معروف ونهی منکر نکرده باشند بلکه چنانچه روافض گمان میبرند که آنها باهم عداوت
ومخالفت ونفسانیت داشتند وخون ریزیها بناحق بی تاویل شرعی نموده اند تکذیب کلام الله لازم آید
نعوذ بالله منه پس دشمنی صحابه کردن ومناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
قرار دادن ودر پی آن شدن با دین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب آنست که اگر قولی یا فعلی
از انجماعه مشهود لهم بالخیر دریافته شود که ظاهر آن مخالف شرع باشد آنرا تاویل باید کرد وحسن ظن باید نمود
که حقتعالی میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا ومیفرماید الذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم نهم آنکه بخاری ومسلم از ابی هریره روایة کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم که قایم نخواهد شد قیامة تا که نخواهند گرفت امت من اوصاف واحوال برابر اوصاف
واحوال کفار فارس وروم جواب بحدیث در صحابه مطعن نمیتواند شد بلکه بیان فساد آخر امت است واین معجزه
پیغمبر است وبظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی مجوس شدند که میگویند یزدان وخالق الکفر
قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود واراده خدا واقع نمیشود وغیره نیز اینها میگویند که مردی
ام ولد خود را بدیگری حلال میکنند جائز است وبعضی پارچه خود را در نماز پاک نمیکنند
ومثل کفار روم یعنی یهود ونصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند وغلاة
روافض خدا را متعدد میگویند چنانچه آنها عیسی ومریم را میگویند واین جهت در
بسیار چیزها با اهل کتاب موافق اند دهم آنکه بخاری روایة کرده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعایشه فرموده که اگر قوم تو حدیث العهد نبودی بکفر در جاهلیة وخوف ندا[illegible] از
انکار قلوب آنها هر اینه امر میکردم من بهدم کعبه وداخل میکردم درو آنچه از ان بنا …

ماند یعنی حطیم و آنرا بزمین پیوسته میکردم و میساختم آنرا دو دروازه یکی شرقی و یکی غربی بر اساس ابراهیم
علیه السلام و قوم عائشه نبودند مگر قریش پس این حدیث از بد اعتقادی آنها چه میدهد جواب اینجا مراد از قوم
عائشه آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه مهاجرین والتابعین لهم باحسان المشهود لهم بالخیر و بعد
عهدهم من الجاهلیة پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای شفقت برین مردم که روز فتح ایمان آوردند تعجیل
نکرد برای احتمال انکار بعضی ازانها و ازینجا یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف وقوع امری
مستلزم وقوع آن نیست پس این حدیث را در مطاعن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار و غیر قریش
آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد معترضان **فصل السادس** در جواب مطاعن تابعین و تبع
تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنت سید المرسلین و آن هژده می آرند یکی آنکه در قرآن
در وضو مسح قدمین ثابت میشود و اینها غسل میکنند جواب در قرآن قراءة نصب و جر هر دو آمده و عطف
بر بعید سست و در میان آوردن جمله وامسحوا برؤسکم برای افاده استحباب ترتیب است و جر بنابر جوار است
لقربه الی الکعبین و بتائید احادیث که بدرجه تواتر معنوی رسیده و زیاده تحقیق این مسئله در کتاب الاحکام
ذکر کرده ایم اینجا بر آثار ائمه که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود عیاشی از علی بن حمزه روایت
کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدمین سوال کردم گفت بغسل غسلا و محمد بن نعمان از ابی بصیر از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پا را شستی پس باید که مسح کنی سر را
پیشتر پا را باز بشوی این اثر بر فرضیت ترتیب دلالت دارد کما هو مذهب الشافعی رحمه الله و کلینی و ابو جعفر
طوسی و غیرهما از امامیه این اثر را باسنادها که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
از زید بن علی از آبا خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی نشستم برای وضو پس پیش
آمد رسول صلی الله علیه وسلم پس هرگاه شستم پاهای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای
علی خلال کن میان انگشتان و آنچه روافض نقل میکنند که اهل سنت هم مسح قدمین روایت کرده
اند این دروغ محض است دوم آنکه اهل سنت با صحابه دوستی میدارند و صحابه با اهلبیت بغض میداشتند
جواب این دروغ محض است چنانچه بالا گذشته و کتب اهل سنت صحاح و مسانید پر هستند از احادیث

فضائل ومناقب اهل بیت که صحابه کرام آنها را روایت کرده اند ونیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض لآل محمد دخل النار وان صلی وصام
اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی والحاکم وحدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
اخرجه الطبرانی وچنین احادیث بسیار روایت می کنند اگر بعض شیعیان چرا در فضائل اهل البیت احادیث
بسیار روایت میکنند بلکه دشمن اهل بیت روافض اند چنانچه بالا گذشته که از اولاد ونبیره و سائر اهل بیت
دشمنی دارند مگر از فاطمه و از اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدارند وبعضی بعضی دیگر را چنانچه
تفصیل آن بالا گذشته سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوره نجم میخواند بعد قوله تعالی افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری بر زبانش بالقاء
شیطان گذشت تلك الغرانیق العلی ان شفاعتهن لترتجی وچون سوره ختم کرد پیغمبر و مومنان
سجده کردند و کافران هم سجده کردند بگمان آنکه محمد با ما صلح کرده وثنا اصنام خوانده واز این روایت
تجویز جریان کلمه کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت وشبهه است بعضی مفسران
دور از تحقیق آورده باشند وصحیح آنست که شیطان در اسماع کافران در ادای شان صوت
بلباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند وکسی از مسلمانان این کلمه شنیده واز آن
مطلع نشده تا که پیغمبر خدا از جبرئیل این خبر رسیده وپیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده وپیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم غمگین شده وبرای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند ولم یاذن به الله
جواب حقتعالی اذن فرموده است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجیت قیاس از کتاب
وسنت واجماع ثابت شده وشرح وبسط آن در کتب اصول فقه مذکور است اینجا اثری که از امامیه است
دالّ بر حجیت قیاس ذکر کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده
که عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را جمع کرده وپرسید که چه میگوئید در حق کسی که جماع

کشتند باهل خود وانزال نکند انصار گفتند الماء من الماء ومهاجرین میگفتند اذا التقی الختانان وجب
الغسل پس عمر گفت علی را تو چه میگوی ای ابا الحسن علی گفت اذا التقی الختانان حد واجب می کنند و
یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنند انچه معنی وارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و باقر و صادق و زید بن علی
ابوحنیفه را اجازه قیاس داده اند پنجم انکه میگویند که امامیه اندک اند و اهل سنت بسیار و حق تعالی بر اندک مردم
مدح کرده و فرموده قلیل من عبادی الشکور جواب مراد از شکور که صیغه مبالغه است اولیاء الله اند از اهل
سنت و در روافض کفور اند نه شکور و کثرت دلیل حقیت مذهب است کقوله علیه السلام ید الله مع الجماعة وقوله
علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و این آثار را امامیه از ائمه روایت کرده اند ششم انکه میگویند که اهل سنت
از ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد اخذ مذهب کرده اند و امامیه از ائمه معصومین پس مذهب اولی بالاتباع
است جواب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد از ائمه اهل بیت و از اصحاب کرام و آنها از پیغمبر معصوم اخذ کرده
اند پس سلسله اهل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف امامیه که آنها مذهب از هشام بن حکم و هشام بن سالم و
شیطان طاق و عبدالله بن سبا منافقان و وضاعان کذابان اخذ مذهب کرده اند و آنها به باقر
و صادق و غیره افترا بسته اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده اند پس مذهب روافض نه از پیغمبر ماخوذ
است و نه از اهل بیت هفتم آنکه جواز لواطه با مملوک مذهب مالک و مسایل منکره بسوی ابوحنیفه مرتضی و ابن مطهر
حلی و ابن طاوس نسبت کرده اند جواب اینهمه کذب است چنانچه خیرها بر صحابه افترا بسته اند لعنة الله علی الکاذبین
هشتم آنکه انچه در فضایل علی وارد است متفق علیه است میان اهل سنت و روافض و انچه در فضایل
خلفای ثلثه وارد است مختلف فیه است پس مختلف فیها برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
نمیباشد مگر عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است واگر
این قول روافض صحیح باشد نصاری نیز مانند روافض گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
متفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه وسلم مختلف فیها است و بطلان این قول ظاهر است
نهم آنکه شیعه بر نجات خود یقین دارند بخلاف اهل سنت که در نجات خود شک دارند و الجازم احق بالاتباع
من الشاک جواب در صورت موت بر ایمان مومنان یقین دارند بر آنکه بعد جزاء معاصی یا بعد عفو انجام

به بهشت خواهند شد و عقاید اهل سنة البته صحیح است و اینها را درین شک نیست و شکی نیست مگر در انجام کار
خود و روافض اگر یقین دارند که انجام کار بالیته بر عقاید حقه خواهد شد این دعوی علم غیب و بدیهی
البطلان است نمی بینی که بعض روافض آخر کار کافر می شوند یا سنی و بعضی سنی آخر کار
رافضی میشوند یا مانند آن و انکار این انکار بدیهیات است و اگر یقین دارند که حقتعالی از معاصی ما سوال
نخواهد کرد این مذهب مرجیه است و درین انکار آیات قطعیه لازم می آید و هشتم آنکه اهل سنة
اقتدا می کنند ابو حنیفه و شافعی را و جزم ندارند بر حسن خاتمه آن ها و اقتدا بکسی که جزم
بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدا میکنند بائمه و جزم می کنند به نجات آنها
جواب اهل سنة ابی حنیفه و شافعی را راوی احکام نبی معصوم می دانند پس مقتدای
ایشان بحقیقة نبی معصوم است لا غیر بخلاف روافض که مقتدای ایشان وضاعان اند و مفتریان
که بر ائمه افترا کرده اند نه ائمه مثل نصاری و غیره که عبادت عیسی و ملئکه می کنند چون
حکم کند حقتعالی که هر که غیر خدا را عبادة کرده بود آن عابد را با معبود او بدوزخ ببرند
انگاه حق تعالی شیطانی را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بدوزخ برد
بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون . یازدهم آنکه اهل سنة
ابو بکر را امام میدانند و ابو بکر در امامة خود شک میداشت که وقت وفات خود گفت
لیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق
جواب این موضوع است و افترا ابن مطهر حلی احمد روایة کرده از ابی بکر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول الائمة من قریش چنانچه این حدیث بر روی سعد بن عباده سید خزرج خوانده و او تسلیم نموده دوازدهم
آنکه اهل سنة نامرد را بر شجاع ترجیح میدهند و مراد از شجاع علی را دارند رضی الله عنه و نسبت نامردی می کنند
بصدیق اکبر و سندش دارند بقوله تعالی لا تحزن ان الله معنا جواب نسبت نامردی بصدیق اکبر نادرست
و قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا در حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا تخف انی لا یخاف لدی
المرسلون در حق موسی است بلکه در حق موسی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک

انا لاعلی وارد شده آن همه بحیثیت دلالت بر خوف و همچنین قوله تعالی فاوجس منهم خیفة قالوا
لا تخف وبشروه بغلام حلیم در حق ابراهیم علیه السلام وقوله تعالی ففزع منهم قالوا لا تخف
خصمان بغی بعضنا علی بعض در حق داود علیه السلام وقوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب
نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف وفزع که مقتضی بشریت است احیانا ودلیل هیچ نقصی نیست
که انبیاء از رذائل صفات منزه اند وحزن ابی بکر اگر فرض کرده شود برای جان پیغمبر بود نه برای جان خود
چنانچه قصه وقت هجرت بر آن دلالت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد واول خود داخل شد غار
را جاروب کرد ورخنه های آنرا بپاره چادر خود بند کرد ودو سوراخ باقی ماند در آن دو ابهام پای خود داد
آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد وهمانجا لدغ بپای او رسید وآخر کار بهمان لدغه شربت شهادت چشید بخاری ومسلم
ودر آن قصه از حدیث براء ابن عازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی ولکنی ابکی علیک الحدیث فائده و
علی رضی الله عنه قاتل خود را میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جرأتها میکرد گنجایش
داشت که او را خطره جان واحتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود وابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
در حروب چه جرأتها میکرد در روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها قصد مقاتله اهل ارتداد از قبائل
عرب فرمود مرویست از محمد بن عقیل بن ابیطالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند وگفت که ای
مردم اشجع الناس کیست من گفتم توئی ای امیر المؤمنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
بدر شد عریش برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم برپا کردیم وگفتیم که کیست که استاده شود نزد عریش تا نزد
نیاید او را کسی از کفار پس آنجا قایم نشد مگر ابوبکر آنگاه ابوبکر شمشیر برهنه کرده بر سرش استاده ماند هرگاه کسی از کفار
نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد دهم آنکه اهل سنت چیزها به پیغمبر افترا کرده اند که از شان نبوت
بعید است یکی آنکه در صحاح اهل سنت مرویست که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حالانکه نزد اهل سنت ثابت است که ملائکه داخل نمیشوند در آن خانه که در آن صورت باشد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون صورت ابراهیم واسمعیل در کعبه دید آنرا محو کرد وجواب عائشه در ابتدا

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و تحتمل که بنات از پارچه ساخته باشند در الصور
انسان نباشند و تحتمل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محو صورة
ابراهیم در فتح مکه بعد هشت سال کرده و تحتمل که مراد از حدیث آن باشند که بنات انصار وغیره نزد عائشه
آمده باشند با آنها لعب کرده باشد دوم آنکه اهل سنت از عائشه روایت می کنند که پیغمبر خدا مرا در حجره خود می پوشید
و من بسوی حبشه میدیدم و حبشه در مسجد لعب میکردند در این چند قباحت لازم می آید یکی مقرر داشتن پیغمبر صلعم
حبشه را بر لعب کردن در مسجد دوم خود لعب را دیدن و اهل لعب کنندگان شدن است سوم آنکه زوجه خود را مقرر داشتن
بر آن که مردم نامحرم را ببیند منافی غیرت است جواب مراد از لعب حبشه استعمال آلات حرب است نه چیز بیهوده چنانچه در
حدیث آمده لعب المسلم باطل الا ثلثة تعلیمه لقوسه وتادیبه لفرسه وملاعبته مع نسائه
پس آن لعب حرام نبود بلکه عبادت بود به نیت جهاد و قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
و دیدن صغیره از پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر است که این قصه پیش از نزول آیة حجاب باشد و نزول آیة
حجاب بعد نکاح زینب شده رواه ابو داود والدارمی وغیره و آنچه از عمر مرویست که زجر کرده گمان کرده بود که این
لعب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا مقرر داشته عمر هم از آن ساکت ماند و هیچ غیرتی نگشت
که روافض ملعونان بروایات اهل بیت افترا می کنند که صادق گفته خدمته جوازینا الناو فروجهن لکم
سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی طپانچه بر روی ملک الموت
زد یک چشم او کور شد از این معلوم میشود که موسی بقضای الهی در موت خود راضی نشده و لقای خدا را مکروه
داشته حالانکه اهل سنت این حدیث مرویست من کره لقاء الله کره الله لقائه جواب این طپانچه زدن نه برای
عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چرا اذن بقبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میدانست که اول
او را حقتعالی در موت و حیوة اختیار خواهد داد و از آن قبض روح او خواهد شد کذا ذکره البخاری وغیره مرفوعا
گویا موسی از ملک الموت سوء ادبی دید که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال
کرد که از زمین مقدس یک تیر پرتاب سنگ نزدیک کند چهارم آنکه اهل سنت روایت می کنند که نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود نحن احق بالشک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی چه شک منافی ایمان است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید الرسل محال است جواب مراد از شک اینجا تردد قلب در حصول زیاده
یقین و قوة طمانیت است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند نه عوام و آن منافی ایمان
نیست چنانچه نص قرآن بدان ناطق است قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی .:. بلکه
مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب زیاده علم و یقین بود و پس بالائق
تر ایم بان زیراکه ما مورتیم لطلب زیاده علم حیث قال الله تعالی وقل رب زدنی علما با آنکه گفته شود که معنی
حدیث این است که سوال ابراهیم از جهت شک نبود اگر برای شک بودی نحن احق به منه لکنه لم یشک
فکذا ابراهیم نهم آنکه اهل سنت روایت میکنند عنه صلی الله علیه وسلم انه قال لم یکذب ابراهیم الا ثلث
کذبات اینجا نسبت کذب شد بسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
تعریض و استعمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملاعنه حقیقة کذب به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت می کنند بنا بر تقیه و آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال کما لا یخفی و کذب ابراهیم هم
از این قبیل میگویند و آن باطل است ششم آنکه اهل سنت در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که فرموده شیطان میگریزد از سایه عمر ازین تفضیل عمر بر انبیا لازم می آید چراکه شیطان آدم را وسوسه کرده
قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادلک علی شجرة الخلد وملک
لا یبلی و در موسی عمل کرد حیث قال نه من عمل الشیطن و با یوب راس کرد حیث قال انی
مسنی الشیطان بنصب و عذاب و در قرأة محمد صلی الله علیه وسلم القا کرد و نازل شد وما ارسلنا
من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطن فی امنیته جواب فرار شیطان کنایه است
از خوف و عدم تسلط او بجهة حفظ و حمایت الهی دوستان خود را حیث قال الله تعالی ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف آمده در قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه
مراد شدت خوف است نه فرار بمعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان را از عمر است و از انبیا بطریق اولی
ثابت است منافی آن نیست که جنابان وسوسه کند چنانچه با وجود شدة خوف شیاطین از رجوم آسمانی
احیانا استراق سمع میکنند قال الله تعالی وحفظا من کل شیطان مارد الا من استرق

السمع فاتبعه شهاب ثاقب و این همه آیات که بر زلات انبیا دلالت دارند همه مأول و مصروف از ظاهر اند
چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیا بمعصیة خود از راه هضم نفس است که امر ایشان هفتم
آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که داخل بهشت شدم خش خش نعلین بلال
را پیش خود شنیدم این حدیث دلالت دارد بر فضیلت بلال غلام ابی بکر صدیق بر آن سرور علیه السلام نعوذ بالله
منها لان السابق افضل من المسبوق جواب این باطلست و ناقص فهمی چراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صورة مثالیه بلال و هم چنین صورة مثالیه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود داخل بهشت شدم شنیدم پیش خود آواز حرکة بلال و بالا نظر در بهشت
دیدم فقرا امة خود را و پایین نظر دیدم اغنیا را حالانکه اینهمه بعد قیامت داخل بهشت خواهند شد هشتم آنکه اهل سنت
روایت کرده اند که پیغمبر آخر روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حق تعالی مباهات می کند
به بندگان خود عامة و بعمر خاصة ازین حدیث افضلیت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشمرده
جواب این قول باطل است چراکه این حدیث دلالة ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصة مباهات نکرده
باشد پس ازین حدیث افضلیت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا دهم آنکه اهل
سنت نماز بر پلیدی خشک جائز میدارند جواب این بهتان محض است چراکه طهارة بدن و ثوب و مکان
شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنت بلکه نماز بر پلیدی مذهب امامیه است و ابن مطهر حلی
در ارشاد و ابو القاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
متعدی نباشد و طهارة موضع سجود فقط شرط میکنند یازدهم آنکه میگویند لعب شطرنج نزد اهل
سنت جائز است جواب این هم کذب و افتراست لعب شطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
حرام است و نزد شافعی بر یک قول او مکروه است بشرطیکه اخلال در نماز و غیره واجبات نکند و قمار
و نزاع و کذب نگردد و صورت حیوانات از اسپ و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بران
نباشد چراکه با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی ازین قول رجوع کرده و بقول آئمه
ثلثه فتوی داده و بحرمت شطرنج قائل شده دوازدهم آنکه اهل سنت سرود را حلال میگویند

جواب ایشان اقرار است علما، هر چهار مذهب بحرمت آن قائل اند و جمهور مشایخ سلاسل از ان محترز و دارند و بعضی
بزرگان که استعمال غنا کرده اند تقسیم شرایط در ان کرده اند که اثبات حرمت غنا با آن شرایط محال است
و غنا با آن شرایط عقلا و شرعا ممنوع نیست و داخل لهو نیست هفدهم آنکه اهل سنت وضو به نبیذ تمر جایز میدارند
حالانکه حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا جواب وضو به نبیذ تمر
نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنت جایز نیست و نزد ابو حنیفه هم بروایتی مفتی بها جایز نیست مگر بروایتی
از ابو حنیفه جایز است و مستند او درینباب حدیث لیلة الجن است و لکم فی رسول الله اسوة حسنة هژدهم
آنکه اهل سنت بر لواطه حد واجب نمی کنند حالانکه لواطه از زنا افحش است جواب در حکم لواطه اختلاف است نزد شافعی
حد واجب است و نزد ابو حنیفه واجب نیست چراکه لواطه را در لغت زنا نمیگویند و حدود و قیاس ثابت نمیشود و دلالة
النص گفتن ممنوع است چراکه دلالة النص آنرا می گویند که هر لغوی از ان فهمد چنانچه از حرمت تافیف حرمت ضرب
و در مسئله فقها اختلاف دارند چه جای هر لغوی و نیز دلالت النص مفهوم اولی یا مساوی باید با منطوق و لواطه
مساوی زنا نیست چراکه زنا در معنی قتلست بجهة انتفاء نسب مولود بخلاف لواطه و لهذا از صحابه در تعزیر
لواطه اقوال شتی وارد شده والله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بترتیب
خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب با فضیلت دیگر اصحاب بر تمام امت و در مواد فضیلت و در آنکه از
مشاجرات صحابه کف اللسان و در آن تاویل نیک باید کرد بدانکه اهل سنت و جماعت اتفاق دارند بر آنکه افضل الناس
بعد الانبیاء ابوبکر الصدیق ثم عمر اما فضیلت شیخین بر غیر شان پس ماخوذ است از کتاب و سنت و اجماع امت و
معقول و آثار صحابه و تابعین و ائمه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقوله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وقاتلوا الامام محی السنة بغوی در معالم التنزیل گفته که محمد بن فضیل از کلبی روایت کرده که این آیة در حق ابی بکر صدیق
نازل شده و این آیة بعبارة النص و دلالة وارد بر فضیلت جماعتی از صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
و انفاق و قتال در راه خدا کردند بر سایر که بعد از فتح مکه انفاق و قتال نموده اند و به دلالة النص دلالت دارد
بر آنکه شیخین افضل اند از دیگر اصحاب چراکه معنی موجب افضلیت درین آیه مستقیم است و در انفاق

و تایید اسلام و سبقت اسلام هر چند در مرتضی هم یافته شده اما چون اتفاق علما است بر آنکه حضرت مرتضی
در مبدء اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالغ نشده کما هو مبسوط فی سیر ابن اسحق و اخرج
ابو عمر فی الاستیعاب عن عمر مولی غفرة قال سئل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلم
علی ام ابو بکر قال سبحان الله علی اولهما اسلاما وانما شبه علی الناس لان علیا اخفی اسلامه
من ابی طالب واسلم ابو بکر فاظهر اسلامه ولا شک عندنا ان علیا اولهما اسلاما و چون
افضلیت شیخین بر مرتضی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود و اکنون احادیثی که دلالت
دارند بر سبقت اتفاق و تایید شیخین دین را بیان نمائیم منها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلعم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله تعالی
بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی ومنها حدیث
هشام بن عروة عن ابیه قال اسلم ابو بکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وفی سبیل الله اخرجه ابو عمر ومنها ما رواه البخاری فی حدیث طویل ثم بدا
لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره وکان یصلی فیه ویقرأ القرآن ومنها ما روی ابو عمر فی
الاستیعاب قال اعتق ابو بکر سبعة کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیرة ومنها
ما قال ابو اسحق انه لما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه ودعا الی الله عز وجل والی رسوله صلی الله
علیه وسلم وکان ابو بکر رجلا مؤلفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان وزبیر ابن العوام
وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاءهم الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین استجابوا له واسلموا وصلوا بدانکه عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود و زبیر رئیس
بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحه رئیس بنی تیم پس اسلام اینها اکثر شوکت قبایل قریش
در همی سوره کفر شد ومنها ما ذکره الواحدی فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح
و قاتل که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد و ابو بکر را دید که بروی پیرامنی است بر سینه پاره شده گفت

که چه حال است گفت الخ مال و انست در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابو بکر را بگو که خدا
بر تو سلام میدهد و میگوید که درین فقر از من راضی هستی یا نه ابو بکر گفت اعلی ربی اسخط انا عن ربی راض
انا عن ربی راض این حدیث را محی السنه بغوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسندی متصل آورده
از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او ابو بکر بود که جبرئیل آمد الحدیث و منها حدیث ابی اروی
الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابو بکر و عمر فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فغدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم اخرجه الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بعمر فبنی علیه ملک الاسلام و هدم
الاوثان اخرجه الحاکم و منها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون الیوم انتصف منا اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر رواه ابن ماجه و منها حدیث ابن
مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و فی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین
حتی اسلم عمر اخرجه الحاکم ثم لا یستوی با ضم کردن این احادیث دلالت وارد بر افضلیت شیخین اما
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابی بکر را امام در نماز گردانید
و از امامة دیگری باشد وجوه انکار فرمود چنانچه بالا گذشت و فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر
ان یومهم غیره اخرجه الترمذی من حدیث عائشة و له شواهد کثیرة عند الشیخین و منها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا و له
وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل
و اما وزیرای من اهل الارض فابو بکر و عمر اخرجه الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسيب مرسلاً قال كان ابوبكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احداً ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين وفي بعض روايات ائمة سيدا كهول الجنة وشبابها رواه الترمذي من حديث انس وعلي بن ابي طالب وحارث وابن ماجه من حديث ابي جحيفة ابنحديث بحار بن تميم ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت ان ابعث الى الآفاق رجالاً يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى حواريين قيل فاين انت من ابي بكر وعمر قال انه لا غنى لي عنهما انهما من الدين كالسمع والبصر وفي رواية كالراس من الجسد اخرجه الحاكم عن حذيفة وابن عمرو والطبراني عن ابن عمر وعمرو بن العاص وانس وابونعيم عن انس وابن عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابي بكر رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابونعيم وابن النجار عن ابي الدرداء والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن زرارة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابوبكر رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان اهل الارض لرجحهم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موقوفاً بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل فقلت من يهاجر معي قال ابوبكر وهو يلي امر امتك من بعدك وافضل امتك رواه صاحب مسند الفردوس عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابابكر اول من يدخل الجنة من امتي اخرجه ابوداود والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من يصافحه الحق عمر واول من يسلم عليه واول من ياخذ بيده فيدخله الجنة اخرجه ابن ماجه والحاكم

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذا قلت ذالك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت
الشمس على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي وروى الجزء الثاني ابن عدي من حديث ابي بكر الصديق
وروى ابو سعيد بن الهيثم في سننه قوله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء
بعد النبيين خيرا منك يا عمر وروى ابن ماجه من حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذالك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الا عمر
بن الخطاب **فائده** احادیث که بر افضلیت عمر بن الخطاب بر غیر او دلالت وارد محمول اند بر آنکه
او افضل الناس است بعد ابی بکر بدلیل اجماع که مذکور خواهد شد و بحدیث میزان که مذکور خواهد شد و بدلیل
حديث عائشة قالت قلت يا رسول الله هل يكون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال
نعم عمر قلت فاين حسنات ابي بكر قال انما جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات ابي بكر
رواه رزين وتمسكن بحديث انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة
اهل الجنة انا وحمزة وعلي وجعفر والحسن والحسين والمهدي رواه الترمذي والحاكم وقوله
صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وقوله صلى الله عليه وسلم انا سيد
ولد آدم وعلي سيد العرب رواه الحاكم عن ابن عباس وعائشة وصححه واشار اكثر المحدثين
الى ضعفه وله شواهد كلها ضعيفة مراد سیادت اهل الجنة على العموم نیست والا لازم آید افضلیت
حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی بر انبیاء و مرسلین پس این احادیث مخصوص اند بالبعض بخلاف حدیث
ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة وشبابها الا النبیین والمرسلین که آن بر عموم خود است لوجود الاستثناء
بقوله الا النبیین والمرسلین پس تخصیص کرده شوند آن احادیث ظنی الدلالة باین حدیث متواتر قطعی
السند قطعی الدلالة و گفته شود که مراد سید اهل الجنة بعد ابی بکر و عمر و در حدیث علی سید العرب مراد
سیادت من حیث النسب است والا وجه تخصیص با عرب ظاهر نمیشود که در آن وقت در عرب اسلام بود نه در عجم پس سید
عرب مرادف سید ولد آدم باشد کما لا یخفی پس وجه تخصیص همین است که عرب به نسب تفاخر میکردند

علی سید عرب است من حیث النسب لهذا در بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده علی و عباس
هردو را انهما سید العرب رواه ابن عدی عن ابن عباس وهو ضعیف والله اعلم و دیگر احادیث بر مناقب علی
دلالت دارند لیکن با این احادیث تعارض ندارند منها قوله صلی الله علیه وسلم لعلی انت منی وانا منک رواه
البخاری ومسلم من حدیث براء بن عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
و حسین در مباهله بعد نزول قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
وقوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا فقد اذانی چراکه مراد ازین
احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و همچنین کلمات در حق دیگر اقربای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس ترمذی روایت کرده من اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل
صنو ابیه و نیز در حق عباس و در بنت ابی لهب سلمه و غیرهما انت منی وانا منک وارد شده و عادت عرب بود
که در وقت مباهله اولاد و اقربای خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهد بستن و شکستن والی امر خود
متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برائت افضلیت علی بر شیخین رضی الله عنهم
لازم نمی آید فائده حدیث حذیفة ان تامروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة
وان تامروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تامروا علیا ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم رواه الحاکم وروی من حدیث علی ایضا
قاصر فهمان ازین حدیث افضلیت علی بر شیخین فهمیده اند که هدایت صراط مستقیم بوی حواله فرموده و حق آنست که این حدیث
بر افضلیت دلالت ندارد بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ مستحق خلافت اند و اشاره است با آنکه استخلاف
اولا ازین انتقال میکند بسوی ابی بکر ثانیا بسوی عمر ثالثا بسوی علی و اشاره هست با آنکه در خلافة ابی بکر و عمر کسی
راجای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنازع و اختلاف کنند لیکن حق وان
بجانب علی و متبعان او باشد پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند والا از هدایت دور باشند و نهی کرده باشند
اشاره بهمین مدعا کرد حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصا علیا فقد عصانی و حیث
قال والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین اخرجه الطبرانی من حدیث

ابن مسعود توجیه دیگر درین حدیث است که قوله علیه السلام لا اراکم فاعلین ای لانه یترک الاولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود شیخین از شما نخواهد بوقوع آمد که درین صورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده یابی الله والمؤمنون
الا ابابکر وانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رغبت در آخرة فرموده این مستلزم
هدایت است صراط مستقیم را چه هدایت صراط مستقیم محض برای آخرة است وانچه در شان عمر فرموده
قوی امین لا یخاف فی الله لومة لائم این دلالت میکند بر کمال هدایت و قوت در دین و عدم خوف
ملامت پس افضلیت علی رضی الله عنه بر ایشان کجا مستفاد میشود والله اعلم واکثر احادیث اند که
روافض وامثال ایشان آنرا وضع کرده اند ومحدثین آنرا معتبر ندارند وکذب وافترا میگویند دیگران حضرت
واما اجماع وآثار صحابه وتابعین وائمه اهل بیت وغیره که مرجع آن بسوی اجماع است فمنها اثر ابن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم
عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم ومنها
اقوال عمر بن الخطاب منها قوله فی قصة سقیفة بنی ساعدة یا معشر الانصار یا معشر المسلمین ان اولی الناس
بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابوبکر السباق المبین
اخرجه ابن ابی شیبة عن ابن عباس عنه وقوله حین جلس علی المنبر وذلک الغد من یوم توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه فان یک محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانه اولی الناس بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری عن انس عنه وقوله فی قصة سقیفه
بنی ساعدة فایکم تطیب نفسه ان یتقدم ابابکر فقالوا یعنی الانصار نعوذ بالله ان نتقدم
ابابکر وقوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان
اتأمر علی قوم فیهم ابوبکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن

اخرجه البخاری عن ابن عباس عنه و قوله ابوبکر سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الترمذی عن عایشة عنه و ما روی الدیلمی فی الفردوس و ابونعیم فی الحلیة ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذی صیرنی لیس فوقی احد ثم نزل فقیل له فی ذلک فقال انما فعلت ذلک للشکر اینهما اقوال عمر ابن الخطاب که او در سقیفه بنی ساعده بحضور جماعتی از انصار و غیره گفته و انصار در جوابش گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و بر سر منبر روز دوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته و کسی انکار آن ننموده و در مجالس متعدده بر سر منبرها و غیره گفته و سامعان تسلیم آن نمودند و کسی انکار آن نکرد و دلیل است که اجماع و منها اثر ابوعبیده بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح آمدند و خواستند که با وی بیعت کنند ابوعبیده گفت تاتونی و فیکم ثالث ثلثة یعنی ابا بکر اخرجه ابن ابی شیبة عن محمد بن سیرین و اخرج احمد معناه غیر انه ذکر استدلال ابی عبیدة لاستخلافه فی الصلوة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف که بعد وفات عمر در مجمعی عظیم شرط کرد که بر سیرت شیخین عمل کند و حاضران تسلیم نمودند و اثر عثمان بن عفان بعد قبول این شرط بل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرجه ابو عمر و فی الاستیعاب و علی مرتضی در افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و در شرط عمل کردن بر سیرة شیخین مناقشه نکرد و هیچکس از حاضران مجلس که مهاجرین و انصار و امرا و اجناد جمع بودند مناقشه نکرد و انکار بر آن ننمود و این دلیل است قاطع بر افضلیت شیخین و منها اقوال علی مرتضی در ایام خلافت خود که در مجالس متعدده افضلیت شیخین را به ترتیب بیان نمود و جمعی را که درین مسئله ظن فاسد بود زجر فرمود و فقهاء صحابه حاضر بودند و از کسی منعی و اعتراضی ظاهر نشد و این آثار بحد تواتر رسیده ذهبی گفته که هشتاد و چند کس از علی رضی الله عنه افضلیت شیخین به ترتیب روایت کرده اند انتهی و فی الواقع این مسئله را بهتر از خاتم الخلفاء کسی دیگر تقریر نکرده و اعتماد کلی اهل سنة بر تصریحات او است از انجمله قول او

خير هذه الامة ابو بكر ثم عمر وله طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت
قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابي جحيفة وله طرق احدها عن
زر بن حبيش عنه قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا
اخبركم بخير هذه الامة بعد ابي بكر عمر واخرجه احمد ثانيها عن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة
الذي كان يسميه علي وهب الخير قال لي علي يا ابا جحيفة الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها
ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما ثالث آخر ولم يسمه اخرجه احمد ثالثها عن ابي اسحق السبيعي عنه
قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث لفعلت
اخرجه احمد رابعها عن عون بن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
ابي انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم
فقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله تعالى الخير حيث احب اخرجه
احمد خامسها ما اخرج الدارقطني والحافظ ابو ذر عبد بن حميد بن محمد الانصاري الهروي
من طرق متنوعة عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا اخبرك بخير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر ويحك يا ابا جحيفة لا يجتمع بغض وحب ابي بكر
وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطني عن ابي جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة
ثم عم اقواما يخالفونه فحزن حزنا شديدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته
ما احزنك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال له الا اخبرك بخير هذه الامة خيرها ابو بكر ثم عمر قال ابو جحيفة
فاعطيت الله عهدا ان لا اكتم هذا الحديث بعد ان شافهني به علي ما بقيت سادسها
اخرج الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الآجري البغدادي عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال
سمعت عليا على منبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر انتهى

از الفاظ این روایات ظاهر شده که حدیث ابی جحیفه از دو واقعه روایة است یکی بر منبر کوفه دوم در خانه
علی یعنی در خلوت وانچه روایة کرده شده است که خطب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابو بکر و عمر فقام رجل فقال و انت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهل بیت لا یوازینا احد این
زیاده باطله موضوعه است و مناقض روایات صحیحه و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر و قال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله و اثنی علیه و ذکر ما شاء الله
ان یذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابو بکر ثم عمر ثم احدثنا بعدهما احداثا
یقضی الله فیها اخرجه احمد و منها حدیث النزال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابو بکر و عمر اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و منها حدیث عبد خیر و له طرق
کثیرة احدها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی نه قال الا انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها
صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال
سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق
عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر و لو شئت ان اسمی
الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملک بن سلع عنه قال سمعت علیا یقول قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء و اثنی علیه صلی الله علیه وسلم
قال ثم استخلف ابو بکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم و بسنته ثم قبض ابو بکر علی خیر ما قبض
علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملها و سنتها ثم قبض علی
خیر ما قبض علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد ابی بکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر و خیر الناس بعد ابی بکر
عمر اخرجه ابن ماجه و از انجا است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایة کرده که گفت
گفت مردی بعلی ابن ابیطالب که می شنوم ترا که در خطبه خود میگوئی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء
الراشدین المهدیین آنها کیستند پس چشم مبارک او اشک بخت و گفت هم حبیبای ابو بکر و عمر

امامی المهدی وشیخا الاسلام رجلا قریش والمقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتدی
بهما عصم ومن اتبع آثارهما هدی الی الصراط المستقیم ومن تمسک بهما فهو من حزب الله اخرجه الحافظ ابو طاہر
احمد بن السلفی اصبهانی بسنده واز انجمله است تعزیر او کسی را که بافضلیت شیخین معتقد نباشد عن الحکم
ابن جحل قال قال علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر وعمر الا جلدته حد المفتری اخرجه ابو عمر و
فی الاستیعاب واز انجمله است قول علی رضی الله عنه سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم
وصلی ابو بکر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة ویعفو الله عمن یشاء اخرجه الحاکم من حدیث قیس
المازنی عنه واز انجمله قول علی ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی
یعنی عمر وله طرق منها حدیث ابن عباس قال وضع عمر علی سریره فتکنفه الناس یدعون ویصلون
قبل ان یرفع وانا فیهم فلم یرعنی الا رجل اخذ منکبی فاذا علی فترحم علی عمر وقال ما خلفت احدا
احب الی ان القی الله بمثل عمله منک وایم الله ان کنت لاظن ان یجعلک الله مع صاحبیک وحسبت
انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا وابو بکر وعمر ودخلت انا وابو بکر
وعمر وخرجت انا وابو بکر وعمر اخرجه البخاری ومنها حدیث سفیان بن عیینة عن جعفر الصادق
عن ابیه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان علیا دخل علی عمر وهو مسجی فقال صلی الله علیک
ثم قال ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم واخرجه
محمد بن الحسن فی الآثار عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر مرسلا ومنها حدیث ابن عمر قال وضع عمر بن
الخطاب بین المنبر والقبر فجاء علی حتی قام بین یدی الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات
ثم قال رحمة الله علیک ما خلق الله احدا احب الی ان القاه الله بصحیفته بعد صحیفة النبی
صلی الله علیه وسلم من هذا المسجی ثوبه اخرجه احمد ومنها حدیث ابی جحیفة قال کنت
عند عمر وهو مسجی ثوبه وقد قضی نحبه فکشف علی الثوب عن وجهه ثم قال رحمة الله علیک
ابا حفص فوالله ما بقی بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد احب الی ان القی الله
بصحیفته منک اخرجه احمد واز انجمله آنکه حاکم بروایت صعصعة بن صوحان روایت می کند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن ملجم او را زد چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخلف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیارکم قال علی فعلم
الله فینا خیرا فولی ابابکر اخرجه الحاکم غرضکه اقوال مرتضی در باب افضلیت شیخین بترتیب
بحدی بتواتر رسیده که کسی مجال انکار آن ندارد مگر انکه روافض آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال تقیه
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چراکه علی رضی الله عنه در جواب پسر
خود محمد بن حنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جحیفه در یک قصه وار دست
که بر منبر کوفه گفته و در کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و فراغ از جنگ اهل
بصره و درانوقت حکم نافذ تر و امر او قوی تر بود و ابوبکر و عمر را مدتها گذشته بود
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه بسند ابی جحیفه گذشته
در خانه خود در تنهائی افضلیت بیان کرده و ابو جحیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفت
عامه مردم درین مقال حزن شدید داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
با بعضهم لنفسه میبود چرا با معاویه مناقشه کرد و بعضهم نقض نه نمود بلکه فرموده
انی عبد الله واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین ومنها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اماما منکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل ماما منا خیرنا
بعده وقال لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یقولون انه ذهب بتسعة اعشار العلم ولمجلس کنت
اجلسه من عمر اوثق عندی من عمل سنة این اقوال را ابو عمرو در استیعاب روایت کرده
ومنها قول حذیفة کان علم الناس قد دس فی جحر مع علم عمر اخرجه
ابو عمر وفی الاستیعاب ومنها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا
اخرجه ابن ابی شیبة ومنها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت على رسول الله صلى الله قال لحسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئاً قل حتى اسمع قال
قلت شعر وثاني اثنين في الغار وقد طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وكان حب رسول الله
وقد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واین حدیث را [illegible]
مرفوعاً باید شمرد که تبسم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد استماع تقریر است وعن مجالد بن سعید قال سئل
الشعبي من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان رضي الله عنه شعر خير البرية اتقاها واعدلها
بعد النبي واوفاها بما حملا الثاني التالي المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا ومنها اشعار
ابی محجن الثقفی که ابوعمر در استیعاب آورده شعر سميت صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر
وقول ابن عمر وقول سعيد بن مسيب بالا گذشته ومنها قول مسروق حب ابي بكر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة
اخرجه ابوعمر ومنها قول سفيان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منهما فقد خطأ
ابا بكر وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع معه هذا عمله الى السماء رواه
ابو داؤد واگر کسی گوید که ابوعمر میگوید ذکر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابي بكر ما عنفته وكذلك لو قال علي عندي افضل من ابي بكر لم اعنفه اذا ذكر فضل الشيخين
واحبهما واثنى عليهما بما هما اهله فذكرت ذلك لوكيع فاعجبه واشتهاه ومیگوید که اختلف السلف
في تفضيل ابي بكر وعلي جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه ابوعمر هر چند قول معمر ذکر کرده است لیکن
آثار مودوه و آثار و احادیث که بر افضلیت ابیبکر بر فاروق و بر مرتضی دلالت دارند اورده پس قول معمر متلاشی
شد ونیز ازین قول معمر معلوم میشود که مذهب معمر عدم تفضیل یکیست بر دیگری بلکه جائز است که تفضیل شیخین
نزد او بدلیل ظنی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی و امام الحرمین است پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی لم اعنفه
گفته باشد و آنچه ابوعمر گفته اختلف السلف في تفضيل ابي بكر وعلي سیاق کلام ابی عمر بران دلالت دارد
که غرض ابی عمر ازین قول اثبات افضلیت علی است رضی الله عنهما بر جمیع ناس بعد خلفاء ثلثه چنانچه مذهب
اهل سنت وجماعت است وحاصل کلامش آنست که چون از سلف اقوالی که موهم تفضیل علی باشد بر صدیق
منقول شده پس ظاهر آنرا صرف کنیم بجهة ادله قویه موجبه فضیلت شیخین لیکن آن اقوال البته را

تفضیل مرتضی بر خلفاء ثلثه حجت خواهد بود وجه دوم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاست که اهل حل و عقد اند نه قول
عامهٔ ناس پس در مقابله فقهاء اصحابه مثل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعد بن وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و طلحه و انس و ابو هریره
و جابر و حذیفه و عائشه و حسان بن ثابت و ابو جحیفه و امثال ایشان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعبی و حسن بصری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الله
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان قول یکی از احاد که مجتهد نباشد روایت کرده شود
نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل اجماعیه در بدو حال اختلاف را دیده شد چنانچه در حد شرب خمر و در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته پستر بعد از رد و بدل چون حق ظاهر شد اجماع متحقق میگشت
و اختلاف بر هم می خورد وجه سیوم آنکه قول بعضی از سلف در باب افضلیت برخلاف قول جمهور اگر یافته
شود و بدرجه صحت رسد آنرا بر فضل جزئی حمل باید کرد پس قول ایشان که رضی الله عنه که در حق فاطمه علیها السلام
گفته لا نعدل ببضعة رسول الله صلی الله علیه وسلم احدا چه این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است
از علی علیه السلام حالانکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده پس محمل این قول همان فضل
جزئیست پس معنی قول عمر آن باشد که لو ان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجه لا اعنفه و لو ان
رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجه لم اعنفه و لا نزاع فیه و اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیادتی یکی بر دیگری در وصف مشترک بینهما پس اگر وصفی مشترک اعتبار نکرده
شود و با زیاده نباشد فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیادتی یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در اکثر اوقات
و احسن احوال متکلم بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف ایشان بآن اعتنا
نمایند چنانچه الماس را فضل کلی بر بلور میگویند چرا که اگر چه بلور در سهولت نحت از الماس بهتر است اما معتبر نزد
عامه عقلا فضل من حیث القیمه است و همچنین اسپ از گاو بهتر است گو گاو من حیث الحرث از اسپ بهتر باشد
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که بجمع رجال
و نصب مکاید قتال و جمع و خرج اموال و سیاست مدن و دیگر اوصافی که بریاست متعلق باشند از سخاوت

و شجاعت و حسن تدبیر و اصلاح امور ناس و وفای عهود و حذق و اقدر و اکمل باشد و نزد علما
کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و قدرة تحریر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
افضل کسیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق ناس با حسن وجه میتوان ساخت پس در صفتی
دیگر که نزد آن قوم بآن اعتنا نیست کسی را افضل باشد چون علو نسب یا فصاحة زبان یا براعة جمال اطلاق
فضل جزئی بر آن نمایند نه فضل کلی چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اهل ملتی که جامع باشند همت خود را به پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بعلمی و کتابی
و معتقد باشند بانکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
و فضیلت از بشر و ملائکه در مراتب قرب عند الله و در اجر و ثواب فی دار الجزاء پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نباشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر را من حیث الرسالة ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل بار محنت ترویج دین و واسطه بودن
میان پیغمبر و امت در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منهاج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
در وی اتم و اکمل باشد او افضل باشد و هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
لحن داودی یا فقط بی رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا فضل جزئی توان گفت
نه فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را ثابت هست
و آنچه سبب قربت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است باید فهمید تا بر آن میزان
افضلیت دیگران باید سنجید بدانکه حقتعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفة خود و بانچه
فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرة آگاه سازد و هر چند در بنای هر دو در هیچ امر محتاج باسباب نبود
اگر میخواست بیواسطه همه را هدایت میکرد حیث قال و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لیکن بنا بر
عادة الهیه که امور دنیا منوط باسباب ساخته است برای هدایت شان رسل و انبیا از جنس شان فرستاد تا با ایشان
اتحاد نوعی تاثیر و تاثر اتم و اکمل باشد و او را حقتعالی واسطه رحمت و جارحه قدرة خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فرموده الذین یبایعونک انما

یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم ولهذا طاعة او را عین طاعة خود و ثمر محبت خود فرموده حیث قال
من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و باطن او را بر طریق
مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زیغ و میل ننماید و علوم لدنی و شرعی از مبدأ
فیاض کماهی بگیرد و ما زاغ البصر و ما طغی اشارة بآنست و او را عقل کامل و قلب سلیم داده تا در علوم
و معارف خطا نکند. ما کذب الفؤاد ما رأی و عقل او را مطاوع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
و جوارح او را تابع نفس او ساخته است و انک لعلی خلق عظیم کنایه از آن است و لطف الهی
شامل حال او گشته که بواسطه ملک مرسل و هم بی واسطه از حق تعالی علوم لدنی رسید و وجدک
ضالا فهدی. این همه صفات که مذکور شده راجع باینند او و کمال است و نیز باطن او را قوة مؤثره داده
که با آن قوت باطنی مصاحبت او بواطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان را هم براستی آرد
تا از وی اخذ فیوض کنند و زیغ و انحراف ننماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را با آن جذب با وی
محبت و از وی دهشت پیدا شود تا از امتثال او امر و انتهاء مناهی او سر نه پیچید من راه بدیهة
هابه و من راه مع قرب احبه مقتضای همین تاثیر است و همة او را بر آن مصروف گردانید
که احکام الهی و علوم ربانی را بقوة قلب و قالب و فصاحة زبان بی واسطه و بواسطه رسل و جفاکشی جهاد
و تحمل اعباء دعوة بخلق رساند و او را اعوان و انصار داده که مثل جوارح پیغمبر بر آمدند در دین او را هم بحضور
او و هم بعد رحلت او آبیاری کرده بکمال رسانیدند کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع و اشارة باین نعمة و احسان است که فرموده و ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع اند بصفات هدایت
و تکمیل و این صفات کمال و تکمیل سبب فضیلت او است بر انبیاء دیگر بی آنکه طینت پاک او فرید که صلاحیت
عصیان نداشت اگر بالفرض او را هدایت الهی در نمیگرفت چندان از حق کجی نمیکرد یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار نور علی نور و اشارة باین معنی است قوله تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر ثابت نمیداشتیم
ترا بر کلمه حق قریب بودی که میل میکردی بسوی کفار چیزی اندک یعنی بی هدایت الهی هم بسیار میل نمیکردی

دویم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میرسند و دیگران را بواسطه او پس فیوض الهی در وی اتم و اکمل باشند
چنانچه زمینی که بمقابله آفتاب بلا واسطه مستنیر شود اقوی و اتم خواهد بود در نورانیت از زمینی دیگر که بسبب
مقابله آن زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و اتقیکم بالله انا
سیوم آنکه اعمال صالحه امت از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت او ست عمل است از اعمال
او پس ثواب جمیع امت داخل نامه اعمال او ست زیاده از اعمال ذات خود من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا قال علیه الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من غیر ان ینقص
من اجورهم شیئا و چون اوصاف پیغمبر صلعم دانستی و میزان افضلیت بدست آوردی ازین میزان افضلیت صحابه
بر غیر آنها و فضیلت بعض اصحاب بر بعضی و فضیلت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم هم بسیاری از افضلیت بسبب چند چیز است یکی آنکه در طینت خوب آفریده شده
اند که خیر القرون گشته اند و باین پاکی طینت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و
اختار لی منهم اصهارا و انصارا دویم آنکه صحابه در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشته اند برای
ترویج دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویا شریک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شاهد این معنا اند سیوم
بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تاثیر صحبت سراسر برکت او بتزکیه قلب و تصفیه نفس
و عناصر در رنگ پیغمبر بر آمدند پس مطاع و امام خلایق گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بهمین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر بر آمدند در حدیث صحیح وارد شده لو ان
احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه چهارم آنکه چون ایشان واسطه اند میان پیغمبر
و میان امت و دیگران را ایمان و اعمال بواسطه ایشان رسیده پس اعمال تمام امت داخل نامه اعمال اصحاب است
من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق یک شعیر بهتر از مثل احد ذهب است بالاو
و چون سبب افضلیت صحابه بر غیر صحابه دانستی بدانکه تفاوت در مراتب افضلیت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از آن است
که در عرش و فرش گفته شود و آن بچند وجه است یکی من حیث الخلقة و الجبلة که اشاره بآن است که الناس

معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا و این
تفاوت در مرتبه تاثیر و هم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بشرط اجتماع اسباب و شرائط و کمال عقل و فراست که غالبا
مطابق وحی افتد چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق بلا تردد و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در صدیق
بود راجع باینهمه فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه السلام که موجب صبغ و انصباغ باطن است
و حصول صحبت باعث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم صرف همت بر نصرت دین و تائید سید المرسلین
تا مثل اعضا و جوارح پیغمبر گردد چهارم اجتماع اسباب و شرائط تائید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوة
بفعل میاید مثلا ببینی که در فتح قلعه خیبر اکثری از اصحاب همت صرف کردند و جهد بلیغ بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست حیدر کرار بظهور آید و در ینصورت هر یک ثواب صرف همت و جهد خود یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامه اعمال حیدر نوشته شده و الله یجعل فضله حیث شاء و دیگر باید دانست که در نصرة دین و تائید سید المرسلین
اصحاب رسول الله صلعم بر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آوردند و بقدر حوصله
خود در نصرة دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست و برآمده و باز پیش از هجرة یا بعد هجرة در غزوه بدر
یا احد یا مثل آن وفات یافتند یا شهید شدند و بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
ایام رسالة پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه بشرف اسلام مشرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد رحلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
از دست آنها برآمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فریق اول ازین فریق ثانی افضل است که در حالة
ضعف اسلام تائید و مناصرة افضل و اشرف است از حالة قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال سابقین است
چه اینها بعد قوت اهل اسلام اسلام آوردند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا شاهد این مقال است باز تفاضل صحابه از شهود در مشاهد
و مغازی مثل غزوه بدر و احد و خندق و خیبر و بیعة رضوان و جیش عسرة و امثال آن که فضائل هر یک
از آن شاهد را کلام رسول الله ناطق است باید فهمید باز یک خرابی بر دین آمده که هنوز جزیرة العرب هم از کفار
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام بادشاهان فارس و روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات
سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر در آن وقت تائید الهی دستگیری اصحاب نمیکرد

و دین بر هم می شود که مسلمانان مقابله هرقل و کسری و قیصر چندان نبودند در آن وقت این دولت هر کس را
که حق تعالی نصیب کرده بود تا تأیید دین اسلام نمود و آنچه مقصود بود کار بدست او بر آمد تا که اسلام در عرب و عجم
شایع شد و محتاج حمایت ما و شما نماند و بعضی اصحاب را حق تعالی چنان فضیلت داد که جامع این هر سه
مناصره و تأیید گشتند چنانچه خلفاء راشدین که هم بدو اسلام مناصره کرده اند و در توسط در هر معارک و مغازی
حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچنان کردند که مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی
پس بعضی از اصحاب فقرا بودند که عبادت مالی آنها را میسر نشده و بعضی را عبادت مالی میسر شده
عبادت بدنی کثیر میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرده بعضی زاهد بودند عابدین ساجدین مستضعفین
فی الارض و بعضی مجاهدین فی سبیل الله و علماء هر سه فریق قراء و محدثین و فقهاء از زهاد و بهتر اند
لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قوله صلی الله علیه وسلم العلماء
ورثة الانبیاء فان الانبیاء ما ورثوا دینارا و لا درهما و انما ورثوا العلم و فرمود انما بعثت
معلما و بعضی از اصحاب در یافتند اصناف عبادات سر فضائل یافتند چنانچه خلفاء راشدین که هم عبادت
مالی چنانچه باید کردند و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و مشورت و هم شمشیر زدن در جهاد فی سبیل الله
و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی پس ترا باید دانست که خلفاء راشدین
از جمیع اصحاب افضل گشتند بجهت این همه جامعیت که مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کرده شود ان شاء الله
و بجهت آنکه در حیات آنحضرت خلفاء اربعه خصوصا شیخین بسبب قوت رای و کثرت حقوق بر اسلام مستوفی
و معتبر و صاحب جاه بودند شان و رتبه کسی نه بود زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منصب خلافة یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
میباشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشاره او کار می کنند و تابید او پیش میروند
از بجهت اعمال حسنه ایشان چون از آنها صادر می شد و اعمالنامه آنها می شد و اعمال ذات آنها
علاوه از بجهت خلفاء اربعه از همه اصحاب افضل گشتند اکنون افضلیت شیخین بر ختنین در باب تقویت
اسلام هر چند ختنین شریک شیخین بودند اما در آن وقت علی رضی الله عنه صغیر بود و مناصره

ابن مسعود و عائشه مجاهدین فی سبیل الله از قاعدین افضل اند لقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر

از اطفال نسبت برجال کمتر می آید و مال نداشت که در راه خدا صرف کند و ابوبکر مال بسیار داشت
و همه در راه خدا خرج کرده و از جان و مال مناصره نموده و ظهور اسلام و قوة دین از آن روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه از حسنات
ابوبکر است که ابوبکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس هر دو در اسلام شیخین سبقت بردند و در اواسط ایام رسالت
از علی و عثمان کارهای عمده بظهور آمده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنیها و از دست عثمان تجهیز جیش عسرت
و مانند آن عبادات مالی و از حال واسط پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حال شیخین خبر داده لا غنی بی
عنهما انهما من الدین بمنزلة الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ کار بدون مشورة
ایشان نمیکرد پس گویا در ثواب هر کار ایشان شریک بودند لا غیر و لهذا وزارت در آنها منحصر گشت و در مورد
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول نگاه داشت
اسلام و قتال با اهل ردة و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انما حسنات عمر حسنة
واحدة من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
خود آنچه نشر علوم و ترویج دین و فتح بلاد کرده از کرده دیگر ان شاء الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر بندوبست
عمر تا شش سال خلافة عثمان بر نهج مستقیم شده و بلاد مفتوح گشتند و اینهمه گویا داخل اعمال فاروق است
لیکن بعد از آن چون علم و حیاء عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بصله رحم کردند و در اجتهاد معذور
بودند بود در تقدیر مروان و دیگر بنی امیه کار خلافت را از نسق شیخین برانداختند و نوبت تا بجا رسید
که عثمان شهید شد و چون نوبة خلافة بامیر المومنین علی رسیده اگر زمانه فرصت میداد و ایشان در یافته
دین قاصر بودند لیکن مقدر چنان بود که در ایام خلافت ایشان قتال اهل اسلام در میان ماند و جهاد
و ترویج دین و نشر علوم بکلی موقوف ماند و درین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
نکردند لیکن از دست شیخین آنچه از قوت بفعل آمده از دست ایشان نیامده پس شیخین در هر
سه حال اول و اوسط و آخر گوی مسابقت بردند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم چنانچه علی رضی الله عنه خود فرموده جعل الله تعالی الخیر حیث احب

اینهمه مراتب و مواد فضیلت بین الاصحاب و بین الخلفا که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
بروی مخفی نیست کالشمس فی رابعة النهار اکنون اثار جمیله هر یک از خلفاء اربعه ذکر میکنیم که بتصدیق
این کلام ظاهر شود **مأثر جمیله ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده ابوبکر
بود قول اکثر علما همین است و بعضی گویند اول کسیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی بخوف ابی طالب
اسلام را مخفی میکرد و ابوبکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و مسجد متصل خانه خود بنا کرد اول
قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب قرظی و پدر و مادر و پسران و دختران و نبیره او ابو عتیق و نواسه
او عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیه مردی رئیس از رؤساء قریش بود و هم
از وی محابا میکردند و از پاکی طینت و کمال عقل بت را سجده نکرده چنانچه بالا گذشت و در جاهلیه او و
عثمان خمر را حرام کرده نخوردند این همه دلیل طینت پاکی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بسبب دعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه که هر یک در رتبه بلند خود رئیس بود اسلام آورده گویا کسر شوکت قریش
از سبب اسلام اینجا شده و دین را تائید عظیم از دست ابی بکر شد و وقتیکه ابوبکر اسلام آورده کثیر المال
بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش بایذای آنحضرت صلعم
برخاستند جان خود را فدایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
دیده چادر در گلوی مبارک انداخته مخنوق کرده ابوبکر آمده و او را دفع کرد و گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات و ابو عمرو در استیعاب آورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
پیغمبر خدا و گفتن او بد و دشنام بتان میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
و گفتند تو نمیگوئی در حق الهای ما چنین و چنین پیغمبر خدا بجز راستی نگفتی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را
در گرفتند مردم با بی بکر خبر رسانیدند که دریاب صاحب خود را پس ابوبکر بمسجد در آمد و گفت ویلکم
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گذاشتند و ابوبکر
را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابوبکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه وست او فرو دمی آمدند و ابوبکر میگفت تبارکت یا ذا الجلال والاکرام غرضکه ابوبکر در آن
غربت و تنهائی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد قط
ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو عمر و فرموده ان من امن الناس علی فی ماله وصحبته ابو بکر اخرجه البخاری
و فرمود ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیامة
و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
ابوبکر گاهی از پیغمبر خدا جدا نشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا غزوه فرستاد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در همه مغازی و مشاهد یار و
مددگار پیغمبر مانده و در روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او نگریخته و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورده چنانچه در اول دعوی نبوت بی طلب
معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا لی
صاحبی فانکم قلتم کذبت و قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
گویا باطن او نمونه ما کذب الفؤاد ما رای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده و زن و فرزند
خود را در مکه گذاشته و ثانی اثنین اذ هما فی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عریش بود او تنها
متصل عریش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و میکائیل بر یمین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بوده و علی و اسرافیل بر یسار آنحضرت صلعم و تمام قران را یاد میداشت و آنچه گفته اند مات ابو بکر
و لم یجمع القران کله پس این قول موضوع است یا ماول است باینکه مراد آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
شده بود بحضور او و در علم و فقاهت مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتوی میداد
در روز احد چون ابوسفیان از احوال فوج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بتصریح بر زبان آورد گویا از همین
سه کس بقیه داشت ابن اسحق وغیره گفتند لم یسال عن هذه الثلثة الا بعلمه وعلم قومه ان قیام الاسلام بهم
گفت سه بار افی القوم محمد افی القوم ابن ابی قحافة افی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سفیان
گفت اینهمه کشته شدند عمر مالک نفس خود نشد و گفت کذبت یا عدو الله ابقی الله ما یخزیک رواه البخاری

فائده اگر گفته شود در قصه ابو سفیان پرسید افی القوم محمد الی آخره که آنحضرت فرموده جواب نه دهند
کذا فی البخاری ولهذا جواب ندادند پس عمر گفت کذبت یا عدو الله قد فتح جواب داد که آنحضرت
منع کرده بود از جواب اول و اذن داده بود در سیوم بار و حاکم و احمد و طبرانی روایة کردند که عمر گفت یا رسول
الله الا اجیبه قال بلی و در غزوه خندق یک جانب بدست صدیق داده و الی الآن مسجد صدیق نزد
خندق موجود است و بمقتضای صفای باطن و در روز صلح حدیبیه چون بسبب منع دخول مکه حالانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعده دخول مکه و طواف بیت الله فرموده بود مردم را شبهه پیش آمد و از صلح تنگ
دل شدند ابوبکر را شبهه پیش نیامد و جواب ثانی گفت انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره
هل وعدک ان تاتیه العام فانک آتیه و مطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که حق تعالی بنده خود را
در دنیا و آخرة اختیار داده مراد حضرت کسی نفهمید ابوبکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بگریست و در مرض آخری قراره پیغمبر خدا صدیق را امیر ساخت و در سال نهم از هجرة امیر حج کرد و در مرض
موت او را بامامت نماز فرمود و از امامت دیگری راضی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
وسلم غم و اندوه ابوبکر را آنقدر شد که دو سال و چند ماه زیست و لذة زندگی نیافت و روز بروز
زار و ناتوان می شد آخر بهمان غم مرد رواه الحاکم عن ابن عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
نداد و خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم دانستند و بوی بیعت کردند و در همان حالت تجهیز جیش اسامه نمود و برای قتال اهل ردة قیام
کرد تا که مسیلمه کذاب و مرتدان کشته شدند یا اسلام آوردند حالانکه صحابه در آنوقت توقف در قتال
مصلحت میگفتند آنها را زجر فرمود آخر جمیع صحابه رای ابی بکر را صواب دیدند و چون بیشتر قراء
صحابه در جنگ یمامه کشته شدند ابوبکر مصلحت دید که قرآن را [illegible] برای صواب ابی بکر صورت گرفته که اختلاف
و نزاع نیست شد و سد باب تحریف گشته باز ابی بکر لشکر برای جهاد بسوی عراق و شام فرستاد و اوائل
عراق و شام در خلافة او مفتوح شدند و از قوت تاثیر نفس او هست که مردم در خلافة او هیچ
اختلاف نکردند و از تائید الهی هست در حق او که کبار صحابه یاران و مددگاران او گشتند چنانچه

ابو

ابو عبیده بن جراح صاحب شتر طاو بود و باز او امیر لشکرها بود و عثمان بن عفان و زید بن ثابت کاتب او
بودند و عمر بن الخطاب نایب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر عراق بود و آخر مناقب او آنست
که وقت مردن عمر بن الخطاب را خلیفه ساخت و کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دنیا درم و درهم
هیچ ترکه نگذاشت و چون مرد در مدینه ماتم شد مثل ماتم رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی گریان و استرجاع گویان
آمد و گفت امروز خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مدح و ستایش او کرد و گفت احسن الخلافة حین ارتد الناس
وقمت بالامر لم یقم خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک برزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا کذا فی نهج البلاغة این قول علی رضی الله عنه که در نهج البلاغة آمده امامیه انکار آن
نتوانند کرد که اصح کتب آنها است و مصدق جمیع مآثر مذکوره است و چون مآثر مذکوره دانستی دانستی که ابو بکر جامع جمیع صفات
افضلیت و بکمال مشابهت پیغمبر است من حیث الرسالة کسی با وی برابری ندارد که پاکی طینت و کمال صفاء باطن و قوت
فراست و کثرت صحبت بلکه دوام صحبت از اول تا آخر و صرف همت بر نصرت دین بر وجه اتم و اجتماع اسباب و شرائط نیابت
الهی آمدن تا بعد و این دست از قوت تفضیل بر بدو اسلام و توسط و آخر یعنی بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع عبادات
بدنی و مالی دست داده و بکمال قراءة و علم و فقاهت نجاور میسر شده و دیگری را میسر نشده و لهذا شافعی گفته که مردم مضطر
شدند و در جهان بهتر کسی زیر آسمان بهتر از وی نیافتند از کمالات شریفه صدیق است التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود و نیز
مذاق خالص حب الله شغله ذلک عن طلب الدنیا **مآثر جمیله عمر الفاروق** او اسلام آورد بعد سی و نه مرد یا
چهل یا چهل و پنج مرد در سال ششم از بعثت لیکن بحقیقت گویا اظهار اسلام همان بود که پیش از ان مسلمانان خفیه در
خانها خود نماز میخواندند و نظر بر همین پیش از اسلام عمر مردم کم کس خفیه مسلمان شده بودند علی گفته است قبل الناس بسبع سنین و بعد اسلام
عمر شیوع اسلام شروع شد و در یکسال آن شیوع بکمال رسید این هفت سال مراد علی است چون عمر اسلام آورد و نماز علانیه خواندن گرفتند
پس آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین لهذا نام او فاروق شده طبرانی از ابن مسعود روایت کرده کان اسلام
عمر فتحا وکانت هجرته نصرا وامارته رحمة ولقد رأیتنا وما نستطیع ان نصلی الی البیت حتی اسلم عمر فلما اسلم قاتلهم حتی
ترکونا فصلینا و بخاری از ابن مسعود روایت کرده ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و ابن عساکر از علی مرتضی روایت کرده که کسی نمی دانم که
هجرت کرده باشد مگر خفیه بجز عمر بن الخطاب هرگاه که قصد هجرت کرد شمشیر در گردن انداخت و تیر و کمان گرفت و نزد کعبه آمد و اشراف قریش

آنجا حاضر بودند هفت بار طواف بیت الله کردند و کانه نزد مقام ابراهیم او آمد و پسر بر حلقهٔ کفار آمد و واحد
واحد را گفت شاهت الوجوه یعنی خوار و زار شدند ور با هر که خواهد که مادرش بگرید و فرزندش یتیم شود و
زنش بیوه گردد پس باید که برو روی من بیاید در شهیدان کسی پیروی او نکرد و پیش از هجرت کردن
پیغمبر علیه السلام بمدینه رسید و در بیست کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر بن الخطاب جمیع مشاهد را با پیغمبر
علیه السلام حاضر شده و در روز احد و روز حنین بقول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفاء
باطن و عقل سلیم آنقدر داده بود که اکثر از بیست جا در قرآن موافق رای او نازل شده ابن مردویه از مجاهد
روایت کرده که آنچه عمر بعقل میگفت قرآن موافق آن نازل می شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اگر
علم عمر در یک پله میزان کرده شود و علم جمیع قبایل عرب در پله دیگر علم عمر راجح آید و صحابه چنان اعتقاد
میکردند که نه عشر علم او در اساری بدر عمر مشورت بقتل داد و پیغمبر علیه السلام موافق مشورت صدیق فدیه
گرفت عتاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آنحضرت صلعم
فرمود اگر عذاب می آمد نجات نمی یافت مگر عمر و بجهت کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی
مرتضی فرموده ما کنا نبعد ان السکینة ینطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال تایید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
میگریزد از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حواس در باخت چون ابوبکر
تسلی نمود و بهوش آمد سعی بلیغ در خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نایب و مشیر و قاضی او بود و در
تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن اتمام این حسنه بعثمان میسر گشت و چون نوبت خلافت بوی رسید این امر
جلیل القدر را بنهجی سر انجام داد که زمانه مثل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار
ترویج علوم شریعت و هم باعتبار فتح بلاد و نصر ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب
ادله از کتاب و سنت و اجماع و قیاس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود
و مانند آن بودن او عالم زمان خود شهادت میدادند معهذا هر قضیه از قضایا و هر مسئله از مسایل

که پیش می‌آید جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاوره می نمود و در آن مشاوره و مناظره اختلاف از میان دور
میشد اکثر مسایل اجماعیه بسعی فاروق مجمع علیه گشته و در هر مسئله که در خلافة فاروق اختلاف باقی ماند
تا قیامت خلاف در آن باقیست الا ما شاء الله و در هر شهری مقری و محدثی فرستاد تا مردم را
کتاب و سنت آموزند در استیعاب از حسن بصری آورده که عبد الله بن مغفل یکی از ده کس بود که عمر آنها
را برای آموختن فقه مردم را بسوی ما فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی
ببصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر بیاموزم خود در خطبه‌های
خود مسایل دین می آموخت چنانچه حدیث انما الاعمال بالنیات که بنای تمام دین است و صد کس از عمر
روایة کرده‌اند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبها مردم را از علما نامش نشان میداد چنانچه در یک خطبه فرموده
هر که خواهد از قرآن سوال کند باید که نزد ابی بن کعب رود و هر که خواهد از حلال و حرام سوال کند پس پیش
معاذ بن جبل رود و هر که از مسایل فرایض تحقیق کند نزد زید بن ثابت رود و هر که خواهد از مال سوال کند
پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایة کرده که عمر گفت قیدوا العلم بالکتاب
گویا بتصنیف کتب دین ارشاد فرموده و امراء و حکام نیز علما و فقها می فرستاد و در امر معروف و نهی منکر
همت مصروف میداشت دارمی از تمیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در تطاول
بنا شروع کردند عمر از آن منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا
بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده قومه على الفقه كان حيوة له ولهم ومن سوده قومه
على غير فقه كان هلاكا له ولهم و کتب و خطوط که شیخین بامرا می نوشتند اکثر در آن امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود و نماز و ذکر مقادیر زکوة و غیره مسایل شرعیه می بود چنانچه مقادیر زکوة را کتابهای ابو بکر
درست او براست اگر شرح این مقاله ذکر کرده شود سجل بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایة مسایل
هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی شده است اما آنچه به تدبیر
و فتح بلاد تعلق دارد پس اظهر من الشمس و بیرون از حد حصر است در عرب بادشاهی و فوج کشی نبود و رسوم
سپاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر در خیال شان نمی گذشت فاروق مردم را صنعت

سپاهیان آموخت و لشکرها ساخت و هیبتی که در دل‌شان بود دور کرد و کسری و قیصر را برانداخت
بعد از آن اگر خلفا جهاد کردند یا فتح بلاد نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس اجر و ثواب آن همه
داخل نامهٔ اعمال عمر است سیوطی گفته که عمر اول از تاریخ از هجرة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و وظایف اهل لشکر مقرر کرده و اول طعام از مصر به مدینه آورده و برای حد و تعزیر دره
اخذ کرده و اول کسی است که بر هجو عقاب کرده و کذا و کذا انتهی و درشتی و نرمی هر دو بهم استعمال کرده
که شاید لقمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل استطیع ان اکون مثل لقمان
الحکیم و علی مرتضی گفته لدرة عمر اهیب من سیفکم و از قوة نفس موثره اوست که مثل زمان پیغمبر
در خلافة او کسی از حکم او سر نپیچیده و دو کس در خلافة او اختلاف نکرده و کسری و قیصر را بر هم زده گویا فتح
تمام عالم بر دست او شده هرمزان پادشاه اهواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصلحت جهاد با کفار
عالم پرسید هرمزان گفت تمام عالم بمنزله یک مرغ است سرش عراق است ملک کسری و دو بازوی او فارس
و روم است و یک پای او ترکستان و دویم مغرب و فرنگستان سر را اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و اگر بشکنی
یک بازو و یا هر دو یا یک پا یا هر دو تمام نمیشود بنا بر آن عمر جهاد با کسری در پیش کرد آخر عراق و شام بر دست
اعوان عمر مفتوح گشتند غرضکه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافة عمر مفتوح گشت دمشق
و بعلبک و حمص و انطاکیه و اهواز و موصل و طوس و تستر و مصر و آذربیجان و نهاوند و دینور و همدان و طرابلس
و جرجان و حلب و اصفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یکهزار
و نهصد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیمود و جزیه و خراج نهاد و عطایا بنظر بر فضایل
و سوابق هر یک میداد و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور میداشت نه قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزله یکی از مسلمانان میداشت و او را حق‌تعالی تائید کرد که بهترین مردم اعوان و انصار او شدند کاتب او
عبد الرحمن بن خلف خزاعی و زید بن ثابت بودند و داروغه بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون از حج
فارغ شد در میدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
بر داشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعفت قوتی و انتشر رعیتی فاقبضنی الیک غیر

مضیع ولا مفرط پس از آن در ذی الحجه در مدینه آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن و فرضت
لکم الفرایض و ترکتکم علی الواضحة الا ان تضلوا بالناس یمینا و شمالا و ضرب باحدی یدیه
علی الاخری و پس از تمامه ذی الحجه شهید شد رواه مالک عن سعید بن المسیب و احمد از معدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه آخر عمر خود خواند و دران خطبه ذکر پیغمبر و ذکر ابوبکر و ذکر موت خود کرد و خلافت
را شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات از ایشان راضی ماند فرمود و پس گفت انی قد
علمت ان قوما سیطعنون فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک
اعداء الله الکفرة الضلال و ذکر کلالہ کرد و پس گفت اللهم انی اشهدک علی امراء الامصار فانما
بعثتهم لیعلموا الناس دینهم و سنة نبیهم صلی الله علیه وسلم و یقسموا فیهم فیئهم و یعدلوا علیهم
و یرفعوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه از دست ابو لؤلؤ که غلام مجوسی بود
مغیرة بن شعبه را شهید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون
شد از کلمات شریفه اوست ایاک و مواخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضرک
و نزد وفات او بعضی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا امیر المومنین اسلمت حین
کفر الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حین خذله الناس و قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم و هو عنک راض ولم یختلف فی خلافتک اثنان و قتلت شهیدا
و بعد وفاتش علی مرتضی از اعمال او غبطه کرده گفت ما من الناس احد احب الی
ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی چون ایشان از عمر و السنی و السنتی که بعد
ابی بکر رضی الله عنه کسی در مناصرة دین و مشابهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور تایید دین از قوة بالفعل بر دست او و غیره او صاف که موجب
بودن شخص جارحه پیغمبر و مشابهه پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر نیست و
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پس علی بن ابیطالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابیطالب از عثمان افضل است و وجهش آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و نسائی و غیرهما گفته اند که وارد شده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث جیده بسند آنچه در حق علی مروی گشته و سبب
آنست که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار شد جماعتی بروی
خروج و بغی کردند و محاربه نمودند و تنقیص بدگوئی او بر سر منابر میگفتند و فرقه خوارج برآمد که فرید بغض نمودند
و تکفیر او میکردند لهذا اهل سنت برای ابطال مذهب خوارج و الزام بنی امیه و اتباع شان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه کوشش بلیغ نمودند و در حقیقت در حق هر یکی از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر مروی
گشته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه افضلیت را احادیثی که بر افضلیت دلالت کنند میباید و نظر
بر آنکه افضلیت بنا بر کثرت ثواب است عند الله این از عقل نتوان دریافت و احادیث در مناقب هر یک وارد است
و از اختصاص علیه بعضی صفات کمال بعثمان چون حلم و حیا و بعضی بعلی چون ذکاء ذهن و علم و شجاعت
فضل کلی ثابت نمیشود ابوحنیفه در افضلیت ختنین توقف نموده و مالک نیز در قول اول توقف
میکرد ولیکن شافعی و احمد بن حنبل و مالک و ابوالحسن اشعری و جمهور اهل سنت بر آنند که عثمان افضل است از
علی و حجت شان سنت و اجماع است اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم رایت قبیل الفجر کانی اعطیت
المقالید والموازین اما المقالید فهذه المفاتیح واما الموازین فهذه التی تزنون بها
ووضعت فی کفه ووضعت امتی فی کفه فوزنت بهم ثم جیء بابی بکر فوضع فی کفه
ووضعت امتی فی کفه فوزن بهم ثم جیء بعمر فوضع فی کفه ووضعت امتی فی کفه فوزن بهم ثم جیء
بعثمان فوضع فی کفه ووضعت امتی فی کفه فوزن بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد والطبرانی
عن ابن عمر و رواه احمد وابن قانع وابن منده عن ابی تقال الحبر المحاربی و رواه ابن عدی عن ابن
عباس و عن ابن عمر و ابی امامة الباهلی نحوه والطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و عن اسامة بن شریک
مثله این حدیث هرچند بعض طرق آن حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طرق کثیره وارد حکم کرده میشود
بصحت آن و نیز در احادیث داله بر خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان و علی مجتمع آمده عثمان را بر علی مقدم
ذکر کرده شده چنانچه فرموده ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدهم فی امر الله عمر واصدقهم حیاء

عثمان وافضاهم علی رواه ابو یعلی عن الحسن و شیخین بسیار اند اما استدلال بالاجماع به دو وجه است یکی بحدیث
ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان
ابن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم وجه دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خلافت را در شش کس شوری بگذاشت لیکن دو کس را یعنی عثمان و علی را تخصیص صیغه کرد و این دو کس را گویا از جمله
شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند هر شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص برای مشورة جمع شدند زبیر گفت که حق خود بعلی گذاشتم
و سعد گفت که حق خود بعبد الرحمن گذاشتم و طلحه گفت حق خود بعثمان گذاشتم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو هر کسی که خواهد او را مقرر کنیم و الله علیه و الاسلام لینظرن افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی است که فی نفسه افضل دیده برای خلافت اختیار کند علی و عثمان هر دو خاموش
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند والله علی ان لا آلو عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من است که من ملاحظة افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو این معنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این هر پنج
کس نصب خلافت باختیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن شبانروز با اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشورة کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین و انصار همه را جمع کرد و همه امرای لشکرها که دران حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت اما بعد ای علی دیدم در حال مردم یعنی از صحابه مشورة
نمودم اینها را ندیدم که برابر اعثمان کسی را دانسته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی نبری پس دست عثمان بگرفت و بیعة کرد و گفت بیعة میکنم ترا بر سنة خدا و سنة رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و سنة خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعة کرد پس علی پس سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد و جمیع
مسلمانان بیعة کردند سیوطی گفته که عبد الرحمن بن عوف در مشورة اول با عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعة
نکنم مشورة ده مرا با که بیعة کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعة نکنم با که بیعة کنم مشوره ده مرا علی

گفت علی با عثمان پیشتر از سعد مشورة پرسید سعد هم گفت عثمان را بیعت کن پیشتر عبد الرحمن با اعیان
صحابه مشاورة نمود رای اکثر شان بر عثمان قرار یافت پس بعد از انهمه مشاوره سه شبانه روزی چون
عبد الرحمن این سخن بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت لم ارهم یعدلون بعثمان و کسی دران انکار
نکرد و در و قدح نمود این صریح است بر اجماع بر افضلیت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت انشدکم بالله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بینه و بینه اذ اخا بین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر افضلیت عثمان منعقد نشد
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر افضلیت خود بر عثمان استدلال بقصه مواخات نمود
اما چون این استدلال ضعیف بود زیرا که مواخات در اصحاب بنا بر سهولت رفق و تعهد بود نه مبنی بر مماثلت
در فضائل مثل علم و مانند آن و لهذا در باب مواخات بعضی انصار را با قریش مواخات داده و در یک مواخات
بعضی موالی را با صریح عرب و فاضل را با مفضول چنانچه از تفحص دفتر مواخات از سیرة ابن اسحق معلوم میشود
زیرا که بسا است که دو کس از موالی و عرب باهم موافق مزاج باشند نه دو کس از عرب و دو همسایه متعارفین
در فضل باهم ارفق باشند از نظیرین در فضل که خانهای شان متباعد باشند پس مواخات دلیل افضلیت
نیست و لهذا جماعه صحابه با وجود اقرار بمواخات علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بیعت کرد پس بر افضلیت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علماء اهل سنت و فضلهم علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت را ثابت
میتوانیم کرد باین وجه که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من استعمل رجلا من عصابته و فی تلک العصابة
من هو ارضی لله منه فقد خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین اخرجه الحاکم من حدیث
ابن عباس و نیز رسول خدا صلعم فرموده من ولی من امر المسلمین شیئا فامره علیهم محاباة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا حتی یدخله جهنم اخرجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق از این احادیث معلوم می شود که اگر مفضول را با وجود فاضل خلیفه کنند گو خلافت
او صحیح باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است لیکن خلیفه کننده آثم باشد و خائن و بحکم لا تجتمع امتی

علی الضلالة اجماع اہل تابع بر معصیت محال است پس ترتیب خلافت که باجماع ثابت شده دلیل ترتیب افضلیت است کما لا یخفی و اگر برای اسکات روافض دلیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفاء ثلثه از قول علی رضی الله عنه که امامیه در کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در نہج البلاغة آورده که امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویه نوشته اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتك وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر و عمر و عثمان و علی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار الحدیث وقد مر من قبل و چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر قاعده مسلمه امامیه که امامت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را افضل بودن واجبست افضلیت خلفاء ثلثه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود **سوال** اگر خلافت دلیل افضلیت باشد لازم آید که معاویه از حسن و حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و مانند آنها افضل باشد حالانکه نه چنین است **جواب** بحکم الخلافة ثلثون سنة ثم یکون ملك عضوض خلافت نبوة بر حسن مجتبی تمام شد و بر افضلیت حسن مجتبی بر اہل زمان خود دلالت دارد نه بر افضلیت کسانی که بعد حسن امیر شدند وجه فرق آنست که اگر اہل اجماع با وجود افضل دیگری را خلیفه گیرند آثم شوند و این در صورتیست که باختیار خود خلیفه گیرند و در صورتیکه اندیشه فتنه باشد بالضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجبست و آثم نشوند لان الضرورات تبیح المحظورات و انعقاد اجماع بر خلافت معاویه برای وقوع فتنه نشده است نه باجتهاد علماء اہل حل و عقد خلافت باجتهاد علماء منحصر در خلیفه است خلفاء اربعه و حسن چنانچه حسن بعد صلح معاویه خطبه خواند و گفت ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت صلاح الامة وقطع الفتنة وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالمون من سالمت وتحاربون من حاربت فرایت ان اسالم معاویة واضع الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت ان حقن الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلك الا اصلاحکم وبقائکم وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین والله اعلم

وعلی افضلیت از جمیع صحابه بعد خلفاء ثلثه چنانچه احادیث که بر مناقب و دلالة دارند بالا گذشته و عمر از جمیع
صحابه شش کس را از شش کس و کس را انتخاب نموده فتفویض عبد الرحمن بن عوف بجز عثمان و علی دیگر را اهل این
کار ندید و اکنون مآثر جمیله ختنین بیان نمائیم **مآثر جمیله عثمان ذی النورین** او از اول مردمان است
که اسلام آورده بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر کذا ذکره ابن اسحق و چون اسلام آورده عم او
حکم بن ابی العاص او را محکم بسته و اذیت داده که دین نو بگذار عثمان گفت والله لا ادعه ابدا و لا
افارقه چون حکم او را محکم دید بگذاشت و او با اهل خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اول بحبشه هجره
کرد پس تر بمدینه و در جمیع مشاهد با پیغمبر خدا حاضر بود مگر در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
او را در مدینه گذاشت و او را حصه اهل بدر و اجر و غنیمه مقرر داشت و لهذا او را از بدریان میشمارند در ایام غزوه
بدر سنه دو هجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ام کلثوم دختر دوم بنکاح عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعة رضوان عثمان
برسالة از طرف پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه رفته بود و پیغمبر از طرف او بدست خود بیعة کرد و بجهة فرار او در جنگ
احد در حق او نازل شد ولقد عفی عنکم و خریدن و وقف کردن بیر رومه و تجهیز جیش عسرت و زیاده
کردن در مسجد و جمع قرآن و صبر بر بلا هنگام شهادت از مناقب علیه او هست و در اشاعة اسلام و ترقیه مسلمانان
در روایة قرآن و حدیث و حیا و حلم و جود و سخا او را نصیب وافی بود و در خلافة او سواحل روم و بلاد ارمینیه و جمیع
افریقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا نواحی کابل و از جانب روم تا شهر قسطنطنیه مفتوح شد و از خشیه
او هست که چون قبر را میدید انقدر میگریست که لحیه مبارک او تر میشد و از فضایل او ست که رسول علیه السلام
در جماعتی بود از کبار مهاجرین پس فرمود لینهض کل رجل منهم الی کفوه پس نبی صلی الله
علیه وسلم بسوی عثمان استاده شد او را در کنار گرفت و گفت انت ولیی فی الدنیا والآخرة و گفت
ای طلحه هر نبی را در جنة از امته او رفیقی باشد و رفیق من در جنة عثمان است و در آخر خلافة او چون مروان
دخل یافت از شر او فتنه برخاست و در ایام تشریق شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت **مآثر جمیله علی مرتضی** او اول کسی است که اسلام آورده

ودر وقت هجره بر فراش آنحضرت صلعم خفته تا مردم گمان برند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آنجا هست ودر وقت
مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشرف مواخاة مشرف شده ودر جنگ بدر او وحمزه وعبیده با پهلوانان کفار
قریش مبارزه کردند وغالب آمدند ودر شان خصمان اختصموا فی ربهم در حق آنها نازل شد ودر روز احد در ثبات
بود ودر معرکه ودر غزوه خندق عمرو بن عبدود پهلوان ازو کشته شد وقلعه خیبر بدست او مفتوح گشت ودر حق او پیغمبر علیه السلام
فرمود سأعطی غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ودر مواطن بسیار حامل لوای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود ودر غزوه تبوک جانشین آنحضرت بود در مدینه ودر آن باب انت منی بمنزلة هارون
من موسی صادر شد ودر سال خیبر از حجره رسول صلی الله علیه وسلم بکوبست بین جهین شد وقلعه بدست او مفتوح گشت
وچون جاریه از جنس سری بود ومردم قیل وقال کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای او غیرت کرد ومردم
را از ایذای او منع فرموده وفرمود هو منی وانا منه وبرای دفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود وگفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ودر وقت مباهله در زمره اهل بیت
حاضر شد ودر دعای اللهم هؤلاء اهل بیتی فطهرهم تطهیرا داخل شد بلکه رئیس آنها گشت ولا یحب
علیا منافق ولا یبغضه مؤمن در حق او وارد گشت ودر روایت قرآن ازوی شد واز کثرت سنت آورد ودر روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلم او گواهی داد وفرمود انا مدینة العلم وعلی بابها وفرمود اقضاکم
علی وبسبب کثرت علم میگفت سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت
ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل ودر سرعت انتقال ذهن در مسائل فقهیه وتنبیه بأخذ مسئله از کتاب
وسنت وقضایای تنصیصات او فی رهشت ودر زهد واحتیاط بیت المال وتجوز در اکل وشرب وملبوس جهد بلیغ کردن
بسوی قرابت خود در قسمت بیت المال فرود علیا نصیب او شد ودلیل افضلیت او نسبت بسیار صحابه بعد خلفاء ثلثه
قول انی عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس
بسبع سنین وحذیفه در حق او گفته که لا یبایع بعدکم الا اصغر وابتر واز مناقب او است که خوارج حروریه را
قتل کرد چنانچه بآن اشاره در حدیث آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لتقتلن العمالقه
فقال له جبرئیل او علی وابن ملجم از خوارج او را شهید کرده ودر حق قاتل علی وعاقر ناقه صالح علیه السلام

اشقی الناس در حدیث آمده و احادیث در مناقب او بسیار است اینجا گنجایش آن نیست والله تعالی
اعلم و جمیع صحابه یعنی هر یک از آنها از غیر شان افضل اند بمقتضای کتاب و سنت و اجماع و معقول و آثار
مرویه از ائمه اما کتاب فقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله تعالی امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافته و اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم خیر القرون
قرنی و مانند آن و قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و سابق مذکور شده
که بصحت این حدیث امامیه اعتراف دارند کوتاه و بلات و اسمه میکنند و قوله صلعم لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و امثال آن که بالا مذکور شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
روایت بعض اصحاب را بر بعض من حیث الضبط یا فقاهت ترجیح میدهند اما من حیث العدالة در روایت
حدیث و احتجاج بآن همه را برابر میدانند در بخاری و مسلم اصح کتب است نزد اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از انها رد نمی کنند
اما معقول پس بودن صحابه بمثل اعضا و جوارح آنحضرت و مستنیر شوند بلا واسطه از آنحضرت و واسطه
بین الرسول و الامة که موجبات تفضیل اند در همه آنها موجود است اما آثار مرویه در کتب امامیه پس منها اول
گذشت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی الجمیع المرسلین و ان
آدم قال الحق بمحمد و آله الطیبین و خیار اصحابه المنتجبین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
اند بسبب صفاتی که سابق مذکور گشته اما چون اجماع ائمه بر ترتیب افضلیت دیگر صحابه بعد خلفاء راشدین منعقد نگشته چنانچه بر ترتیب خلفاء
راشدین منعقد گشته لهذا بتعیین افضلیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر باوصاف کلیه چنانچه میگویند که سابقین
بهتر اند از لاحقین و اصحاب بدر و احد و حدیبیه از غیر شان و مانند آن و بعد صحابه کرام در امت محمدی
سبب افضلیت همو خیر است علم و عمل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم بالله که عبارت است
از دوام حضور و پاکی قلب از تعلق بغیر خدا و پاکی نفس از رذایل اخلاق و چون این علم بتاثیر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بتابعین و هکذا واحد بعد واحد رسیده و بتعلیم و تعلم ربانی

و تعلم زبانی را دران مدخل نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند دوم علم ظاهر که بتعلیم و تعلم زبانی تعلق
دارد از عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و وجوه قرائت و تجوید و هم چنین عمل بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
و عبادات بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زهاد گویند دوم جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را غازیان میگویند
در صحابه رسول صلی الله علیه وسلم اینهمه انواع علم و عمل مجتمع بودند گو بعضی در بعضی صفات اتم و اکمل آمدند
و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه اتم و اکمل بودند اما بعد صحابه اصحاب هر یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیان و علما و زهاد و غازیان افضل اینهمه صوفیان اند که بسبب صفائی
قلب و اخلاص ایشان بمرتبه رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را نسبت که بنفس پاک از رذائل اخلاق شده
اند بیشتر علمای ظاهر بیشتر زهاد و غازیان و تفصیل هر یک از ان بسط بسیار میخواهد و چون در مقاله دوم مطاعن
صحابه ظاهر شده که منازعات و مشاجرات که در صحابه واقع شده بنابر خطای اجتهادی واقع شده
و بکفر نمیرساند چنانچه امیر المومنین گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه
من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة و رسول علیه السلام در حق حسن
علیه السلام فرموده ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس مشاجرات
آنها منافی نیستند بودن معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون اصحاب پیغمبر بودند
پس افضلیت شان بر غیر صحابه در ضمن عمومات لازم آمد اگرچه افضلیت تا افضلیت تفاوت زیاده از عرش
تا فرش دارد و هو المقصود پس آنها را جز به نیکی و دعای خیر یاد نباید کرد و با آنها کینه و عداوت نباید داشت
قال الله تعالی والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و مرویست از علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه دعا می کرده و درود
بر آنها میفرستاد و مدح آنها میکرد و چنانچه در مقاله اولی گذشت و از مشاجرات آنها کف اللسان باید نمود
و تاویل نیک باید کرد و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم اخیارکم وقال علیه السلام لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه اینها احادیث صحیح اند و درین باب
احادیث بسیار وارد شده لیکن نباید فراموش کرد که چون ما را نسبت پیغمبر برای محبت خداست و محبت صحابه برای محبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و همین معنی ناطق است قوله صلی الله علیه وسلم فمن احبهم فبحبی احبهم پس بعضی از
اصحاب یعنی معاویه و اتباع او که آنها را محبت با آل پیغمبر نظر نمی آید بلکه بخلاف آن مروی گشته طبیعت اسلامی
مقتضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر به بعضی روایات مشعر عداوت با آل پیغمبر می بایستی که عداوت
بودی لیکن چون روایات نیز احاد و شاید یقینی نیست خصوصا درین معرکه ها و اکثر روایات احتمال افراط و تفریط
است و ما مامور به حسن ظن و جهت صحابی بودن آنها مقتضی ترک کینه و عداوت است با آنها و قوله تعالی
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از جهت عداوت با کسی از صحابه نتوان کرد که دلیل ضلالت است
اما محبت با هر یک از آنها بقدر محبت هر یک از آنهاست با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **فصل** در لعن بر یزید
اعوان او جمعی از اهل سنت توقف کرده اند نظر به آنکه او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خاتمه شخصی معین
متعذر است پس با خاتمه هر که کفر کسی را از قرآن یا متواترات من السنة ظاهر شود لعن بر کافر معین هم جائز نیست
چه جای کسی که خود را مسلمان گوید لیکن مختار نزد فقیر آنست که لعن بر یزید جائز است و همین است مذهب
محققان از اهل سنت از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن الجوزی که وی از اکابر علما و جله او کتابی نوشته
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در آن کتاب نوشته که سائلی از من سوال کرد از یزید بن معاویه
جواب دادم یکفیه ما یکفیه پس گفت لعنت بر یزید جائز است یا نه گفتم علمای متقین آنرا جائز داشته اند منهم احمد بن حنبل
که ذکر کرده در حق یزید آنچه از لعنت هم زیاده باشد پس ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرده که او در
کتاب خود معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را نسبت
میکنند به دوستی یزید احمد گفت ای پسر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم میتواند کرد و چرا لعنت نکرده شود کسی
که خدا لعنت کرده بروی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا حقتعالی یزید را در قرآن لعنت کرده گفت جائیکه گفته
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله

فاصمهم واعمی ابصارهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتاب نوشته و دران کسانی را که مستحق
لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از انها شمرده پس ابن جوزی ذکر کرد حدیث من اخاف اهل المدینة
ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و خلاف نیست درانکه یزید بر مدینه لشکر
فرستاده و مردم مدینه را خوف داد و ملا سعد الدین در شرح عقاید نسفی نوشته که رضا یزید بقتل حسین علیه السلام
و خوش شدن بدان و اهانت کردن اهل بیت نبوت را بدرجه تواتر رسیده من حیث المعنی گو تفصیل آن
احاد باشد پس ما در حال او توقف نمی کنیم و نه در ایمان او بلکه او کافر است بقینا لعنة الله علیه و علی اعوانه
وانچه صریح است بر کفر یزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آوردند و پیش آن لعین نهادند
بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت آن را در سر مبارک او بخلانید و ابیات ابن زبعری میخواند و دران ابیات
دو بیت که صریح بر کفر دلالت دارد زیاده کرد و دیگر آنست که چون یزید مرد پیش از مردن خود معاویه بن یزید
را خلیفه ساخت معاویه بن یزید مرد صالح بود جوان بعمر بیست ساله چون معاویه بن یزید خلیفه شد بر منبر
بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعت و درود رسالت پناهی بر خواند پس گفت ان هذه الخلافة حبل
الله وان جدی معاویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی بن ابی طالب وركب بكم
ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وكان غیر اهل له
ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار فی قبره رهینا
بذنوبه ثم بكی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة
رسول الله صلی الله علیه وسلم واباح الخمر وخرب الكعبة وانی لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتجرع مرارتها
فشانكم امركم والله لئن كانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا ولئن كانت شرا فكفی ذریة
ابا سفیان ما اصابوا منها فشانكم امركم ... ومن رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقكم
والسلام ازین خطبه ظاهر میشود که یزید خمر را مباح میگفت پس انکار نص قرآن کرده و کافر شده چنانچه روافض
و خوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و تکفیر صحابه خصوصا بهترین آن ها که صدیق و فاروق و ذو النورین
و مرتضی اند می نمایند چون حسن خاتمه و خلوص نیت شان از نصوص قطعیه ثابت است پس انکار آن کرده

کافر میگردند و نزد فقیر دلیل بر جواز لعنت بر یزید و روافض و خوارج آنست که آنها بصحابه و اهلبیت اذیت
رسانیده اند بیرسانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و حقتعالی فرموده والذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة اکنون
خرافات روافض که موجب کفر آنها و مستلزم انکار آیات قرآنی است بیان کنیم تا استحقاق لعن آنها
ظاهر شود **مقاله سادسه** در ذکر خرافات آن ملعونان و بعضی مسائل فروع آنها که موجب فضیحت
آنهاست از انجمله آنکه حضرت شیخین را میگویند که معامله شان با پیغمبر از نفاق بود و آنها را از اصحاب
عقبه میگویند آنها که چون از غزوه تبوک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجوع بمدینه فرمود در شبی یک عقبه پیش آمد
آنجا چند کس از منافقان قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابو بکر را آنحضرت وقت هجرت همراه خود
گرفته بود مگر از خوف آنکه مشرکین را خبر دار کند لعنة الله علی الکاذبین این عداوت آن کفره با شیخین عداوت
است مر پیغمبر را و انکار است مر قرآن را چراکه چنانچه بروایت متواتره ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
مردی امی و عمری بما نبوة کرده و علم اولین و آخرین بر عالم ریخته و معجزات ظاهر کرده همان مردم همان
کثرت روایت کرده اند که محمد چون تنها بود و تمام انسان قریش بعداوت او برخاستند اول ابو بکر رفاقت
و بعد از آنکه چهل کس یا کم زیاده مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام عمر دین اسلام قوت گرفته
و محالست که رفاقت آنها با پیغمبر علیه السلام بنفاق باشد که در آن وقت شوکت مر کفار را بود و هر که مسلمان
میشدند او را کفار اذیتها میرسانیدند چنانچه این معنی بتواتر معنوی رسیده گو هر یک قصه از اخبار احاد
باشد پس عقل قبول نمیکند که با وجود تنهائی محمد و غلبه کفار رفاقت مغلوب کنند بنفاق و خصومت با غالبان
نمایند و خود از بیت شوند و در باطن بین کفار باشند پس انکار شیخین بعینه انکار محمد است صلی الله علیه و سلم و
بالعکس هر که از انکار شیخین باک ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم باک ندارد و هر که درین هر دو
تفرقه کند مناسب بهایم است قابل آن نیست که متصدی جواب او باید شد قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم معیة خدا خود را و ابو بکر را ثابت کرده و نهی از حزن کرده
بنا بر حفظیه الهی پس هر که عداوت ابی بکر کرد گویا عداوت خدا کرده و در قصه اصحاب عقبه حقتعالی میفرماید

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وماویهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله
من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم
فی الارض من ولی ولا نصیر این آیه صریح برآنکه منافقان اصحاب عقبه اگر توبه نکنند آنها را در دنیا عذاب
آید و کسی در زمین یاری و مددگاری شما نکند و نیز حقتعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بمجاهده کفار
و منافقان و غلظ بر آنها نه بدوستی و محبت و رفق و خلیفه کردن در نماز و مانند آن و شک نیست که تمام اصحاب
ابوبکر و عمر را یاری و مددگاری کردند و حقتعالی تائید ایشان اینقدر کرد که ایشان قبایل عرب را که مرتد شده بودند
از بنی حنیفه وغیره بسعی مشکور ایشان بهدایت با قبل در اسلام رسانید و ملک قیصر و کسری را بر آنها مفتوح ساخت
و حقتعالی در حق منافقان میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزءوا
ان الله مخرج ما تحذرون و نیز حقتعالی میفرماید سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم
یعنی منافقان را دو بار عذاب خواهیم کرد یکی در دنیا بفضیحت دویم در قبر بسته رو کرده شوند بدوزخ پس
آخر کار حقتعالی همه منافقان را فضیحت کرد و حال منافقان به پیغمبر خود ظاهر ساخت و حقتعالی میفرماید
ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا مومنان را
با منافقان مخلوط نخواهد گذاشت تا که تمیز و جدا خبیث را از طیب و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جنازه
عبدالله بن سلول منافق بخاطر داشت پسرش که مخلص بود نماز کرد و عمر آنحضرت را از نماز کردن بر وی
منع میکرد و حقتعالی نازل فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره الایة
پس بعد نزول این آیات چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای نماز که عماد دین است امام گردانید
این یعنی موافق و مخالف ظاهر است پس آن قول شیعه در حق ابوبکر و عمر انکار است با آیات مذکوره کما لا یخفی
و از آنجمله است آنکه در حق عایشه صدیقه میگویند که حقتعالی روز قیامت جلد او بجلد اصحاب جهنم بدل خواهد کرد پس
آنها منکر شدند قوله تعالی را الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرءون
مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم و از آنجمله است آنکه میگویند که ابوبکر

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند چنانچه بالا گذشته و این کفر صریح است و انکار است
آیات قرآنی لا تعد و لا تحصی را که دلالت دارند بر حسن خاتمه صحابه و بودن آنها احق بتقوی و اهل آن و بر وعده
کردن حقتعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوا عنه و قومی را که حقتعالی خیر امة اخرجت للناس نامید و پیغمبر آنها
را خیر القرون گوید و خود از ائمه روایت می کنند که اصحاب محمد افضلند از اصحاب سایر انبیا و عرف و نقل و عادت حکم میکند
که حال هر واز حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملاعنه کتاب و سنت و عقل را گذاشته آن قوم را
شر القرون و بدترین ناس میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق افترا کردند که آنها
را شیه ملعونه گفته لعنهم الله انی یوفکون ای برادر هر قدر قبایح و شنایع که در دعوی ارتداد تمام صحابه لازم می آید
در دعوی ارتداد ابی بکر و عمر تنها بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ملاعنه خود معترف اند که جماعه صحابه همه آنها
با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و افضل از خود میدانستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
بلکه بزعم فاسد آنها آن جماعه ابو بکر و عمر را بر پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر داشت ابی بکر و عمر برگشتند
و علی حیدر و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه مهاجرین گشت بجز چهار کس کسی رفاقت او نکرد پس باتفاق
اهل سنت و روافض ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر و دیگر را از خودها میدانستند پس هر شناعتی که در سب
و لعن و تکفیر انجماعه لازم می آید در سب و لعن و تکفیر شیخین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص شیخین
اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است الا آن کفره فجره میگویند که عمر بن خطاب بعد وفات پیغمبر علیه السلام
دعوی ربوبیت نمود و دروازه شهر را بکشاد و کفر را بر پا کرد و از دین مرتد شد و برای سلطنت دامن بر چید
و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد لعنهم الله
دروغ بافند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر روافض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود ذکر پیغمبر در توریت ضد آن اظهار
میکردند چون اصل روافض عبد الله بن سبا یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که در زی مسلمانان
آمده خواسته بودند که دین محمد را برباد دهند اما مرادشان از مراد الهی غالب نیامد چنانچه مذهب اهل سنت
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون شعر
چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکس پف زند ریشش بسوزد ٭ و شک نیست که در زعم یهود و نصاری

ومجوس تقویت دین محمدی شر وکفر است یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین وشک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جزیره
عرب روشن شده بود وهنوز جزیره عرب از کفر بکلی پاک نشده بود واز وفات آنحضرت وارتداد قبایل عرب
از بنی حنیفه وغیره بادهای تند بان چراغ رسیده بود ونزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند رحمت الهی
ازان باز فرمود وتائید ابی بکر وعمر جزیره عرب هم از کفر پاک شد وآن چراغ آن قدر روشن شد که ظلمت کفر
از تمام عالم بر داشت کسری وقیصر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند وپادشاهان هفت اقلیم با آنها
باج میدادند بسعی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند واکثر بلاد چنانچه بالا مذکور شد مفتوح گشت وشیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود ونصاری ومجوس دروازه شر از دست
فاروق مفتوح گشت لیغیظ بهم الکفار وهرکه انکار این متواترات وبدیهیات کند از وباید پرسید
که اینهمه اسلام که از مشرق تا مغرب واز قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام جزیره عرب را اسلام در نگرفته بود ودر وقت علی قتال بین المسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
به فتح نه انجامید ودیگر از ائمه اثنا عشر کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سرداب
سرمن رای مخفی است یا ورای کوه قاف پس اینهمه شیوع اسلام از دست صدیق وفاروق وذی النورین
شده یا از دست ناخوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الآیة واگر گویند که اینهمه شایع شده است مذهب ایشان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که درینصورت وعده خدا که باظهار دین هم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده وبهر حال از نعیقولهم روافض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر لازم آمد تعالی
پیغمبر باید که مهاجرین اگر در زمین قدرت یابند نماز وزکوة وامر معروف ونهی منکر کنند واین کفره بگویند
که چون اینها تمکن شدند شر وفساد کردند الا لعنة الله علی الکافرین واز جمله کفریات آنها است که سب
ابی بکر وعمر وعائشه وحفصه را عبادة میدانند بلکه شام احول مجسمه ملعون از صادق روایت می کند

که لعن عمر از ذکر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ گمراهان افترا بر صادق میکنند و میگویند که لعنت هر که
آنها را لعنت کند او را ده حسنه نوشته شود و ده گناه دور شوند و ده درجه بلند شوند لعنة الله علی الکاذبین
زهی ایمان و عبادة که سب و تبرا از اهلبیت پیغمبر را عبادة شمارند حقتعالی در حق کفار میفرماید و ما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون نزد بیت الله نماز میخواند
کفار برای تخلیط در قراءة دستک ها و صفیر میزدند حقتعالی در حق کفار فرمود که نماز عبادة شان همین
مکاء و تصدیة است یعنی صفیر و دستک و رافضی از کفار هم بدتر آمدند که عبادة شان سب و لعن و تبرا یافته
که البته از صفیر و دستک که صوت بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون رعل و ذکوان قبایل
کفار عرب را سب کرد جبرئیل از حقتعالی آمد و گفت یا محمد ان الله ما بعثك سبابا و لا لعانا انما بعثك
رحمة لیس لك من الامر شئ او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در نهج البلاغة بروایت
صحیح از امیر المؤمنین روایت می کنند که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند
گفت انی اکره لکم ان تکونوا سبابین مصر عمر بر مذهب سنی هزاران لعنت و از جمله کلمات
خبیثه ایشان است که میگویند که عمر غصب کرد دختر فاطمه را و قول شنیع بصادق نسبت میکنند که از صادق
پرسیده شد حال نکاح آن طاهره را صادق گفت هو اول فرج غصبنا ان ملاعنه از عرق هاشمیه مرتضوی
نمی ترسند و از غیرت صادق باک ندارند که چنین افعال و اقوال که از ناس آنرا گوارا نکنند بان طیبین
و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیعه علی را یکبار ببدی یاد کرده بود که علی را ناخوش
آمد و با او مخاصمه کرد و قوسک در دست داشت بزمین زد و اژدها شد تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
سبحان که علی یاد کردن شیعه ببدی گوارا نکرد و غصب کردن دختر زکیه گوارا کرد و از جمله کلمات خبیثه کفریه
رفضه فجره آنست که افراط در شان علی میکنند غلاة روافض میگویند که علی خدا است یا خدا در وی حلول
کرده یا علی رسول است جبرئیل بغلط پیش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را در رسالة اثنا عشریه مثل آن
در شان علی افراط میکنند گو اطلاق لفظ اله و رسول بر علی نمیکنند لیکن حکم ثبوت معنی الوهیة و رسالة
می کنند و اعتبار معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زمره غلاة کافر شدند اثنا عشریه میگویند

که در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون وقوله تعالی وکان الکافر علی ربه ظهیرا
وقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک مراد از رب علی است و شک نیست که رب الله یکی است
و رجوع بسوی اوست تعالی انا لله وانا الیه راجعون و جمعی از محدثین فرقه ضاله از امیر المومنین روایت میکنند
انکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربک
انا منشی الانام این اول صریح است در کفر و نیز از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این همه افضلیت علی از پیغمبران بلکه از سرور پیغمبران و لازم دارد و میگویند الرسل کانوا بعلی یدینون و بحبه
کانوا یشهدون ذکره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث الرسل
والنبیین علی ولایت علی رواه محمد بن العباس بن مروان و میگویند لولا علی لما خلق الانبیاء
رواه ابن المعلم عن محمد بن الحنفیة عن علی و میگویند که آدم بر علی و ائمه حسد برد و ابراهیم از شیعه بودن
خود علی را درخواست کرد و در قرآن نازل شد وان من شیعته لابراهیم و مثل این کلمات بسیار میگویند
ازین کذابت منفرات آنها که نسبت به علی و ائمه میکنند تفضیل علی بر رسل لازم می آید بس انچه اطلاق
رسول هم نرفی کردند و معنی رسالت ثابت کردند لوجود کمالات المفضول فی الافضل و میگویند
که حق تعالی محمد را اهدنا الصراط المستقیم در فاتحه تعلیم کرده است مراد از صراط
مستقیم حب علی است و میگویند که معنی لئن اشرکت لیحبطن عملک آن است لئن اشرکت یا محمد مع علی
غیره فی الخلافة لیحبطن عملک است و هم چنین دیگر آثار منفرات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در شب معراج علی را نزدیکتر از خود بخدا دید ازین اقوال تفضیل علی بر محمد
صلی الله علیه و سلم لازم می آید و انچه میگویند که حاکم بین العباد یوم الدین محمد است و علی ازین
تشریک علی با محمد و تشریک هر دو بخدا در مالکیة یوم الدین لازم می آید و ازان جمله است انکه بعضی
فصحاء آن ملعونان کلمات در سب و لعن شیخین وضع کرده بامیر المومنین نسبت می کنند چنانچه
دعای قنوت بوی نسبت میکنند اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما اللذین
خالفا امرک وانکرا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک لعنتهما انت علی الکافرین

و این هر دو مرد را باین اوصاف فی الوجود نیست مگر در ذهن ناپاک این جماعه خبیثه و جناب شیخین از آن بریست
کفار، و ذم آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکردند و بجای نام پاک وی مذمم میگفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که حقتعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب مذمم میکنند و من محمدم و از جمله کفریات آنهاست
که اسقاط شرایع از خود می خواهند و میگویند که شیعه محب علی بدوزخ نخواهد رفت و سوای شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه یهود و نصاری میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و میگویند
نحن ابناء الله و احباؤه و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر نرسانند و از هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد ابن بابویه در علل الشرایع از صادق روایت کرده محب علی لا یدخل النار و حب
علی حسنة لا یضر معها سیئة و هم روافض روایت می کنند لا یدخل الجنة الا شیعة علی و ابن بابویه
از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والی علیا لا یعذبه الله و ان عصاه و ازین مقالات مفتریات وفحش
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه درینصورت نماز خواندن هیچ فایده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت نماز نیست و شیعه اگر با دختر خود هم زنا کند باک ندارد و اگر شیعه و محب علی نیست گو نماز خواند
و تقوی گزیند داخل بهشت نمی شود پس مرجیه هم شدند بلکه منکر جمیع شرایع و منکر قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و دیگر خرافات آنها در فروع اعمال بسیار اند
از انجمله آنکه جهاد در حالت غیبت امام مهدی منع است و فصل خصومات و اقامت حدود و تعزیرات کسی را جایز
نیست و هر که کند فاسق باشد و درینصورت تمام نظام عالم برهم میخورد و اصلح و لطف که بر حقتعالی واجب میگویند
از حقتعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلح و لطف واجب نبود و چون اصلح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام دلیلی دیگر نیست پس آن نیز ثابت نشد پس مذهب امامیه باطل شد ان الباطل کان زهوقا
لیکن میگویند که اگر مجتهد جامع شروط نیابت باشد که در زمان وی کسی عالم تر از وی نباشد او را فصل خصومات
و اقامت حدود و تعزیرات جایز است نه جهاد و شک نیست که علم باینکه در یوقت کسی از فلانی عالم تر نیست
محال است و نیز از یک دو یا دو مرد فصل خصومات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست کما لا یخفی و از انجمله است آنکه
میگویند که اگر کسی قبل یا دبر کنیز مملوکه خود یا ام ولد خود را بکسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب اجر و ثواب میدانند و روایة می کنند از ائمه که آنها یاران خود را و شیعه خود را میگفتند فروج جواریها لکم و نحن شهن لنا و لهذا سلاطین و امراء و علماء آنها اکثر کنیزان و امهات اولاد خود را برای زنا وقف میکردند

انیما عنهم یورث اند و اعدای ائمه که این امر شنیع را بائمه نسبت میکنند و از انجمله است آنکه میگویند اگر فرمی مسلمان ببخشد زن و دختر خویش بورثه مقتول حلال میشود و از انجمله است آنکه میگویند که در غیبت امام چون جهاد فاسد باشند انچه از زنان کفار در قید آیند آنهمه کنیزان امام اند و امام کنیزان خود را بشیعه حلال کرده است پس هر شیعه را جماع با هر همه از انها جائز است و مال غنیمت انچه آید ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعی از غازی اگر غصب کرده بگیرد او را گرفتن جائز است که امام بدان اذن داده است و از انجمله است آنکه جائز میدارند متعه دوری را که ده کس مثلا با یک زن در یک عقد بعوض مهری معین متعه کنند بر ده ساعت هر یک از انها یک ساعت با وی جماع کنند و از انجمله است آنکه عبث در نماز جائز دارند و بودن نجاست غلیظ بر کان مصلی یا موزه یا عمامه یا تکیه و مانند آن جائز دارند و معانقه کردن با جمیله در نماز جائز دارند و از انجمله است آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده برآید جائز دارند و از انجمله است آنکه زکوة در ذهب و فضه غیر مسکوک واجب نگویند و از انجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند که امام صادق منع کرده است از آموختن زنان مسئله احتلام را از انجمله است آنکه میگویند که ائمه از تعلیم اصول دین بخلق منع کرده اند از انجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مختوم بترک تقیه امر کرده بود و انها بران عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمة است از انجمله است آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بدیگری ندهد و آن دیگر مضطر باشند او را حلال است که صاحب طعام را بکشد و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبد جائز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از انجمله آنکه قصاص را مخصوص بغیر اعمی دارند و از انجمله است آن که زنا اگر بیان در بدل باشد آن نیز دمون والدین داولاد و اولاد اولاد اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان بر بعضی از انها اگر بیان در بدل مانند آن جائز داشته اند

فصل امامیه با یهود و نصاری و هنود و مجوس در عقاید و اعمال مشابهند و از مشابهه غلاة و چند فرقه امامیه باطنیه و سبعیه و قرامطه و نزاریه و غرابیه و ذمیه که منکر کاشند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر تعرض با اینها است بعضی عبارات تنها قائل اند چنانچه ذکر کردیم دیگر مشابهة اینها با یهود است
که یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض چرا که قرآن را محرف میدانند و مثل شهر الی من امتها ایمان
ندارند و چنانچه یهود میگویند که تا خروج دجال جهاد جائز نیست امامیه میگویند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب را تاخیر میکنند تا اشتباک نجوم و تعجیل سحور میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامیه قتل
سنی را از حسنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقتک ثلثا نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهود می گویند لیس علینا فی الامیین سبیل امامیه میگویند لیس علینا فی المسلمین سبیل یهود عیسی
و حواریین مقربان خدا را سب می کنند امامیه صحابه و بعض اهلبیت را سب کنند یهود ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند همچنین امامیه تقیه میکنند و مشابهة اثنا عشریه با نصاری آنست که نصاری تنزه از نجاست
نه دارند امامیه هم بعد بول تر قضیب بار میکنند و بعد از ان از خروج بول بلکه اگر چه تا زانو رسد باک ندارند
و از نجاست موزه و عمامه و تکه و مانند آن باک ندارند نصاری نماز هر چهار سو می خوانند همچنین امامیه در
نماز نفل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی تشریع الهی مثل نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهة اثنا عشریه با صابیان آنست که صابیان بعض مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مشابهة اثنا عشریه با مجوس آنست
که مجوس خالق خیر یزدان را میگویند و خالق شر اهرمن را و میگویند که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد یزدان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و گنهگاران
و مراد ابلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس زیاده شر شرکا ثابت کردند و چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشند گو بی نکاح هم با اینها جماع کنند باک نیست چه محب علی از هیچ گناه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کنیزان و امهات اولاد خود را بر مردان حلال میکنند و این عمل عبادات میدانند
همچنین امامیه و مشابهة امامیه با هنود آنست که هنود هم از نجاست باک ندارند و سجده چهار سو می کنند چنانچه
امامیه در نوافل و سجده تلاوة و هنود و روافض قی را پاک میدانند و چنانچه هنود خوردن

بعض اشیا در روزه جایز میدارند امامیه هم در روزه خوردن چیزی که خوردن آن معتاد نیست جایز میدارند و نزد قایل نبود
نیستند امامیه غیر مسکوک قایل بزکوة نیستند و شهود در نکاح نزد ایشان شرط نیست نزد امامیه شهود در متعه شرط نیست **مقاله**
سابعه در بعض مسایل شتی از فروع که اهل سنت و جماعة بدان اختصاص دارند چون امام عصمت شرط نیست و تقوی صفت
کمال نیست امام را بنابرآن نزد اهل سنت و جماعة امام یعنی بادشاه اسلام اگر چه فاسق و ظالم باشد خروج بروی جایز نیست
و بیخ قتل و اسیر است و اطاعة او فرض است مگر در آنچه امر کند بمعصیة لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وقوله تعالی فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی
تفیء الی امر الله وقوله علیه السلام اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الاخر منهما وقوله علیه السلام لا طاعة لمخلوق فی معصیة
الخالق پس با بادشاه فاسق و ظالم با اهل حرب از کفار و بغاة جهاد کردن جایز است و نماز خواندن خلف امام صالح و فاسق جایز است
اگر چه بهتر آنست که امام عالم بالسنة و اقرأ لکتاب الله و اتقی باشد چنانچه در کتب فقه مذکور شده و حجة بر جواز جهاد و نماز با امام
صالح و فاسق اجماع ائمه است سلف صالح از صحابه و تابعین و علماء مجتهدین و ائمه اهل بیت با ملوک خصوص از بنی امیه و بنی
العباس جهاد میکردند و نماز می خواندند ابو ایوب انصاری صاحب رحل نبی صلعم در خلافة معاویه بن ابی سفیان در
لشکری که یزید بن معاویه امیر آن لشکر بود در فتح قسطنطنیه شهید شد و امام حسین بن علی علیهما السلام جنازه امام حسن سعید بن العاص حاکم مدینه را
که از طرف معاویه بود امام گردانیده و فرموده که اگر سنة چنین نمی بود ترا امام نمیکردم و در گفته‌های امیر المومنین علی است لا بد للناس
من امیر بر او فاجر چنانچه بالا گذشته ذکره الرضی فی نهج البلاغة و مسح بر موزه جایز است مطلقا و کسی از صحابه انکار آن از پیغمبر ع م روایت کرده
پس هر چه بتواتر رسیده و تفصیل کیفیت بخبر مشهور که دون متواتر است جایز است و قرأة جر را بمسح قدمین حالتیکه قدمین در
خفها باشند حمل کرده میشود و مسئله وجوب غسل رجلین در وضو و حرمت متعه و مانند آن بالا گذشته و نکاح زیاده از چهار
زن مجتمع جایز نیست زیرا که اباحت نکاح مقصور است بر آنچه خوش کند یکی از دو دو و سه سه و چهار چهار و مقابله مجموع با مجموع مقتضی
تسلیط انقسام آحاد را بر آحاد و بر همین معنی اجماع منعقد شد و بسط این کلام در کتب فقه است کرامات اولیاء حق است چنانچه قصه مریم
بنص قرآن ثابت و وارد شده کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله وقال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و جایز است که ولی بولایت خود عالم نباشد و معنی ولایت و آنچه بدان تعلق است
از مراتب و احوال و مقامات که از کتب سنة و تذکرة اولیاء ثابت شده بود کتابی علیحده مسمی بشارة الطالبین ذکر کرده ایم مبین آن دلیل جز الیه رجوع باید کرد تفصیل
و خوارج و اهل البیت محبت و دوستی ذمین حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا

وقال تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وقال الله تعالی لا تتولوا قوما غضب
الله علیهم اگر کسی گوید که مراد ازین آیات منع از موالات و دوستی کفار است نه اهل قبله گفته شود که اگر روافض
وخوارج را کفر لازم میاید وقطع نظر ازان اعتبار عموم الفاظ است نه خصوص موارد ورا و شک نیست که کلمه من
دونکم لا یالونکم خبالا الی آخر الصفات المذکورة فی الآیة وکلمة الذین ظلموا وقوما غضب الله علیهم چنانچه کفار را شامل
است روافض وخوارج را نیز شامل است اینکه گوییم که الحاق کرده میشود روافض وخوارج را درین حکم با کفار
بقیاس پس آنچه موجب ازدیاد محبت است از سلام گفتن وهدیه فرستادن وهمنشینی آنها کردن وعیادة بیمار آنها
نمودن روا نباشد ونماز باقتدار آنها خواندن ونماز بر جنازه آنها خواندن مکروه است عن انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابی واصهاری وسیأتی قوم یسبونهم وینقصونهم
فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تناکحوهم رواه العقیلی ورواه الشیخ محی الدین عبد القادر
الشریف الجیلی رضی الله عنه وزاد ولا تصلوا معهم ولا تصلوا علیهم حلت اللعنة ونیز نکاح کردن
با زن رافضیه یا خارجیه مکروه است بقوله علیه السلام لا تناکحوهم وقوله تعالی لامة مومنة خیر من
مشرکة ولو اعجبتکم واز احادیث صحیحه ثابت شده که در مناکحه نظر بر جمال ومال نباید کرد بلکه بر دین وتقوی
باید کرد وقوله تعالی علمت نفس ما قدمت واخرت دلالت دارد برانکه در هر چیز جانب دین وتقوی را مقدم باید
داشت بر فواید دنیوی چنانچه حقتعالی میفرماید لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا وقال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر
عند ربک ثوابا وخیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود به بینه یا اقرار بر کسیکه تفضیل علی بر شیخین
کرده علی رضی الله عنه در حق وی فتوی داده که او را حد مفتری باید زد چنانچه بالا گذشته واکثر علمان
فتوی داده اند بآنکه او را تعزیر کرده شود از جهت آنکه در چیزیکه حد شرعی وارد نشده باشد او را ابلاغ حد رسانیدن
جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان منع فرموده واز حدیث احاد وقیاس حد ثابت نمیشود پس
نزد فقیر یک دره از هشتاد کم کرده تعزیر او هفتاد و نه دره گفته شود و بر قول ابی حنیفه سی و نه دره واگر کسی
سب شیخین العیاذ بالله ثابت شود او را قتل باید کرد عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

يا ابا الحسن اما انت وشيعتك في الجنة وان قوما يزعمون انهم يحبونك يصغرون
الاسلام ثم يلفظونه يمرقون منه كما يمرق السهم من كبد القوس لهم نبز يقال لهم الرافضة
فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال سياتي بعدي قوم لهم نبز يقال لهم الرافضة فان ادركتهم
فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يقرظونك بما ليس
فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه وزاد فيه ينتحلون حبنا
اهل البيت وليسوا كذلك وآية ذلك انهم يسبون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضي الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا ادلك على عمل اذا فعلته كنت من اهل الجنة سيكون بعدي اقوام يقال لهم الرافضة ان
ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما علامة ذلك قال انهم يسبون ابا بكر وعمر رواه الطبراني
والبغوي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسمون الرافضة
يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضي الله عنها قالت نظر النبي صلى الله عليه وسلم
الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعته قوم يرفضون الاسلام لهم نبز يسمون الرافضة يا علي
اذا ادركتهم فلتقتلهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبغوي وروى البغوي في المعالم عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سرك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون
حبك يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم نبزهم الرافضة فان ادركتهم فجاهدهم فانهم مشركون
وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جده قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون
الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المدني والحافظ ضياء الدين احمد بن اسمعيل بن يوسف بن الحاكم
عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي يا علي انت في الجنة وسيكون بعدي
قوم يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول ما علامتهم

هؤلاء وقال علیه السلام لا یرون جمعة ولا جماعة ویشتمون ابا بکر وعمر
واخرج الطبرانی والحاکم والمحاملی عن عویم بن ساعدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله اختارنی واختار لی اصحابا وجعل فیهم وزراء وانصارا
واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الحدیث
هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما باعتقاد حکم بصحة یا حسن آن کرده شود دارقطنی گفته
که این حدیث را طرق بسیار است واگر ثابت کرده شود که کسی سب ختنین اکثر علما میگویند که
او را تعزیر شدید کرده شود وقتل واجب نمی شود ومختار نزد فقیر آنست که از سب ختنین وعائشه
وفاطمه وامثال آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا
فقد اذانی وفرموده یریبنی ما ارابها قتل واجب می شود والله اعلم وازنکوهش
عامه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زجر وحبس وتعزیر واجب است
قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا واثما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن
ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله پس باید که از نکوهش او فی از اصحاب قتل واجب شود لعین ما قلتم
فی الختنین واشباهها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
شده است اما لفظ اصحاب دو احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد با ایمان گرچه
یکبار دوم آنکه کثیر الصحبة باشد چنانچه مقتضای عرف است وکثرة صحبة را بعضی بشش
ماه تقدیر کرده اند پس بجهة تمکن شبهه حکم بقتل آن نتوان کرد اما کبار صحابه
از مهاجرین وانصار که صحابی بودن ومناقب آنها بدرجه تواتر معنوی رسیده مثل ابن مسعود

وابن عمر ومعاذ بن جبل وابو موسی اشعری وابو هریره وانس بن مالک وزید بن ثابت
وامثال آنها که بسیار اند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که منکر کلام الله و حدیث نبوی
باشد با وجود قول آنها در حق وعده وتخییر منقول پس حکم بقتل ومثوان کردا از کسی
از فقها این فتوی مروی نگشته ✤ **مسئله** امام محی السنه بغوی در معالم التنزیل
در سوره حشر از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت که هر که یکی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بغض کند یا در دل او کینه از وی باشد او را در مال فی مسلمانان حصه
نمی رسد واین آیة بر این فتوی سند آورده وخوانده ✤ الفقراء المهاجرین الاٰیة والذین
تبوؤ الدار والایمان الاٰیة والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
آیة مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست وکذا ذکر صاحب
الفصول من الامامیة عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا
فی ما سبق ✤ و باید که تمام کنیم این مبحث را بخطبه امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
سمان عن سوید بن غفلة انه قال قلت لعلی انی مررت بقوم من
الشیعة یذکرون ابا بکر وعمر وینتقصونهما ولولا یعلمون
انک تضمر هم ما علیه لم یجترؤا علی ذلک فقال علی اعوذ بالله
عز وجل ان اضمر لهما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ووزیراه ثم نهض دامع العین یبکی قابضا علی
یدیه حتی صعد المنبر فابض الحیته ینظر فیها وهی بیضاء
وقد اجتمع الناس فقام وخطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

يذكرون سيدى قريش وابوى المومنين بما انا عنه منزه ومما يقولون برى وعلى ما يقولون معاقب فو الذى فلق الحبة وبرء النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما الا فاجر ردى من لكم بمثلهما من احبهما فقد احبنى ومن ابغضهما فقد ابغضنى وانا منه برى وقال ان قوما يفضلوننى عليهما فى قلوبهم بقية من النفاق يريدون بذلك فرقة اهل الاسلام واختلاف الامة فقد نبأنى بخبرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرنى بقتالهم اخوان العلانية اعداء السريرة يحسن الكذب عندهم ويظهر الفجور بينهم يبطلون المصاحف ويتواصلون الفجور ويتفكهون بشتم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضى عنهم والوقيعة فيهم واتباع ما شجر بينهم ما قد غفر الله تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربوا ذلك الصغير حتى يكون كبيرا فيندرس السنة ويحيى البدعة المستمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فى ذلك الى افضل المجاهدين فطوبى لهم لم يدرج على وجه الارض ابغض على الله من الرافضى رضى الله سبحانه عليهم غضبا والسماء تظل كارهة لهم علمائهم يومئذ شر من اظل عليهم السماء من عندهم يخرج الفتنة وفيهم يعود اولئك يسمون فى ملك السموات الارجاس والانجاس

ازين اخبار اگرچه روافض منكر باشند اما چون آيات قرانى و اثار مرويه اماميه از ائمه مويد اين احاديث اند پس روافض را مجال انكار آن نيست بدانكه انچه شرط كرده شده كه درين كتاب استدلال باحاديث مرويه اهل سنة كرده نشود مگر آنكه روافض بصحت آن معترف باشند اين شرط در مقاله اولى كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنة اجمالا ودر مقاله دويم كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنة است تفصيلا مرعى گشته ودر مقاله سيوم كه در مسئلهٔ امامت است چون روافض نصب امام بر خدا واجب ميگويند ودر امام بودن معصوم ومحدث ومنصوص عليه از پيغمبر يا امام اول واظهار او دعوى امامت ومعجزه شرط ميدانند واهل سنة منكر اين امورانه نصب امام بر خدا واجب نمى گويند وعصمت

بامام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام را نیز مثل دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگویند
و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در نیمقاله روافض در مقام دعوی و استدلال
اند و اهل سنت در مقام منع و جواب اند و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرور نیست و
همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز اهل سنت در مقام جواب مطاعن اند لهذا درین هر دو
مقاله احادیث معتمد الیه از کتب اهل سنت نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در افضلیت است و مقاله
هفتم که در بعض مسایل فروع اهل سنت است چون این دو مقاله بعد اثبات مذهب اهل سنت
و ابطال مذهب روافض اجمالاً و تفصیلاً و عدم ثبوت امامت بمعنی مخترعه روافض واقع شده لهذا درین
هر دو مقاله هم احادیث کتب اهلسنت آورده شد چراکه بنای این هر دو مقاله بر صحت مذهب اهلسنت
است درین هر دو مقاله نزاع با روافض نیست بلکه با بعضی مخطیان اهل سنت است والله اعلم

خاتمه در ذکر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مخترعه روافض
که اصلاً آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دویم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام برین اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی کذب
دروغ و افترا است سیوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده می شود چنانچه
امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلبیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم
ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوصاً امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء
الله را کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امام بمعنی دیگر ظاهر
گشته و آن اینست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله
نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بهر یک از اولیای عصر
موافق مرتبه و بحسب استعداد او می رسد و هیچکس از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد و اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا
و نقبا و جمیع اقسام اولیاء عزلت محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد

بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی
کرم الله وجهه مقرر بود که پیشش از نشأة عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هرکرا درجهٔ ولایت
میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میسر بود و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین هم
را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی بحسین
شهید کربلا پسر به امام زین العابدین پسر به محمد باقر بعد از ان به جعفر صادق پسر بموسی
کاظم پسر به علی الرضا پسر به محمد التقی بعد از ان بعلی النقی پسر به حسن العسکری
علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا
غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود
چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده شعر افلت شموس
الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب یعنی فرو رفتند آفتابهای
دیگر اولیای کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی باشد
غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله
عنه و ائمه همراه انبیای پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند
لیکن با عطای بسیار دران و قول غوث الثقلین واخی و خلیلی کان موسی بن
عمران نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم و سلم نیز
مینوانیم کرد قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی یعنی سوال نمی کنم از شما ترتیب اجر و نمی خواهم لیکن می خواهم

از شما دوستی اقربای من وجه استنباط آنست که انبیا سابق لا اسئلکم علیه اجرا
ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرة بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده
اند وچه احتمال درخواستن اجرة بود پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حق تعالی بتغیر اسلوب
کلام امر فرمود وحکمت دران آنست که شرایع انبیا سابق بعد وفات آنها منسوخ میشدند و
این شریعت موبد است پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر به نائب پیغمبر رجوع آرند
لهذا آنسرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود واشارة
فرموده بتشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر ودروازه علوم وی اند ولهذا ایضا قال
علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما
دو وسیله محکم قرآن مجید وآل خود را وقال علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها من
شهر علم ام وعلی دروازه آن شهر است مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه اصحاب دران
شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی
علی وآل پاک او رفته ومحبت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت
مولاه فعلی مولاه وقال حب علی عبادة وغرض از محبت آنست که محبت
مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المرء مع من احب اگر کسی
گوید که چون دیگر اصحاب را ولایت بتوسط علی رضی الله عنه رسیده پس افضلیت
علی رضی الله عنه بر خلفا ثلثه لازم می آید واین خلاف اجماع است گفته
شود که چنانچه بکشف قطعیه کمالات ولایت که آنرا امامت گویند بعلی وائمه ثابت
می شود همچنین از کشف ثابت می شود که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو قسم
کمالات باینها رسیده یکی کمالات ولایت که بعلی واولیا رسیده واین کمالات
تا قیام قیامت جاریست ونظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرموده
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین مراد از اولین انبیا سابق اند وامتان ایشان

و مراد از آخرین امتهٔ مرحومه پیغمبر ما علیه السلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که بطفیل انور علیه السلام
بجمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بکمتر رسیده و بسبب قلة
ارباب کمالات نبوة درین امة حق تعالی فرموده ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
چراکه در زمان پیشین انبیا بعید پیدا شدند و درین زمانه بجز یک پیغمبر پیغمبر دیگر نشده و کسی را درین
امة این دولت رسیده بطفیل و تبعیة است و طفیلی را در جنب متبوع چندان اعتبار نیست نظر
برین ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثه رو باستتار
آورده و ضرور نیست که در زمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحدیقة اطعم فوجا منها
عاما و فوجا منها عاما لعل آخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها
حسنا یعنی حال امت من مانند حال باران است دانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
یا حال آن مثل حال باغست خورانیده می شوم فوجی از ان سالی و فوجی دیگر از ان سالی دیگر شاید
که آخر آن افواج بهتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و نکوتر در نکوئی کنایت از
همان ظهور کمالات نبوة است در آخر زمان و اگرنه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
بدانکه از کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که امامة عبارت
از همان قطبیه است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و لهذا ارباب
کمالات ولایة هرچند بنا بر عقیده اهل سنة به افضلیت شیخین قایل اند لیکن بحکم الانسان
عبید الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند و گردیده گی بوی بیشتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیه ارشاد کمالات نبوة
بوزارت تعبیر یافته حیث قال علیه السلام وزیرای فی الارض ابوبکر و عمر و حضرت
عثمان از قطبیه کمالات نبوة و ولایت از هر دو نصیب دارند و لهذا او را ذو النورین گفته
شده و چون کمالات نبوة که دران تجلی ذات بحت است بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که دران تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است علی مرتضی
دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر ازین بجای سر از جیب گشته و جماعت
صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار نداشت
لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به افضلیت شیخین قائل شده اند
و بر آن اجماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفاء ثلثه بر علی
رضی الله عنهم اجمعین ثابت شد فافهم ولا تکن من القاصرین ؛؛ فصل
در بیان نعوت و شمایل محمد مهدی بدانکه موافق مذهب اهل سنة محمد مهدی مردی خواهد
بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی
از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطن و تخمین علما از ظاهر و باطن
در اوایل صد سیزدهم از هجرة گفته اند لیکن این سنی یعنی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم ثابت نشده احمد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده
که فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهدی از عترة من باشد بیاید در حالت
اختلاف مردم و لغزش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
و راضی شوند ازو ساکنان آسمان و ساکنان زمین و در روایتی از ابی داود و ترمذی آمده که نام او نام
من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر و پر کند
دلهای مردم را توانگری و در روایتی از حاکم آمده که در آخر زمان بلای سخت که نشنیده شده بلای
سخت تر از وی [?] بنا بند مردم جای پناه پس برانگیزد حق تعالی مردی را
از عترة من و اهل بیت من پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران بسیار بارد
و زمین رویاند گیاه را و در زمین هیچ فتوری نشود زندگانی کند
در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و [illegible] دینار و [illegible] آن

روایت کرده‌اند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابونعیم روایت کرده که رسول فرموده
صلی الله علیه وسلم برانگیزد حق‌تعالی از عترت من مردی افرق الثنایا اجلی الجبهه یعنی پیوسته
دندان گشاده پیشانی و در روایتی از طبرانی در روایتی روی او درخشان باشد
مانند کوکب دری رنگ او مانند رنگ مردم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسرائیلیان
باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد
خلف او و مدد کند او را بر قتل دجال در زمین فلسطین والله اعلم و جمهور امامیه که ایشانند
کلهم میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را نه عقل مساعدت می‌کند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست
مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حق‌تعالی در هر عصر واجبست و امام معصوم می‌باید
و این هر دو مقدمه باطل است کما مر والا در وقت جاهلیه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم باید که امامی معصوم موجود بودی و ادله که می‌آرند بر وجوب نصب امام
معصوم بر تقدیر تسلیم همان ادله نفی میکند امامی را که مختفی باشد لا یضر ولا ینفع پس
این ادعای ایشان لغو و لاطائل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مختفی است در ان اختلاف
کثیر دارند اثنا عشریه میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر من رای
در عمر چهار یا پنج ساله مختفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می‌گویند که عسکری پسری نبود
و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر بدو سال لیکن محمد وفات یافته زنده نمانده و افتراق کردند
امامیه درین باب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن حنفیه است و فرقه از اسمعیلیه میگویند
که اسمعیل بن جعفر است بعضی میگویند محمد بن اسمعیل بن جعفر است و فرقه از امامیه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی
است و یک فرقه میگویند که محمد بن الحسین است که او را معتصم قید کرده سال‌ها در قید ماند بیشتر



او را برادرزاده است خبرش معلوم نیست و یکفرقه میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
و یک فرقه میگوید که آن یحیی بن عمر است از نبیره‌های زید بن علی بن الحسین و لو کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چون این کتاب بذکر ائمه اهلبیت تمام کردیم پس باید
که این ذکر را بابیات حسین علیه السلام که در کربلا هنگام شهادة بآن رجز کرده و ترنم فرموده شهید شده
اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم ۞ کفانی بهذا مفخرا حین افخر ۞
وجدی رسول الله اکرم من مشی ۞ ونحن سراج الله فی الارض نزهر ۞ وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر ۞ وفینا کتاب الله انزل صادقا ۞ وفینا الهدی والوحی والخیر
یذکر ۞ وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ۞ ومبغضنا یوم القیمة یخسر اللهم صل وسلم وبارک
علی سید الخلق ورسول الحق محمد واله واصحابه وازواجه امهات المؤمنین وعترته
الطیبین الطاهرین کما صلیت وسلمت وبارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
انک حمید مجید **قطعه** لئن احببت نیل المطالب ۞ فلا تقعد عن ترتیل ای
المناقب ۞ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ۞ بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ۞ مناقب
اصحاب النبی المهتدی بهم ۞ الی اوج العلیا وغایات الرغائب ۞ علیک بها سرا وجهرا فانها ۞
تحاول عند الله اعلی المراتب ۞ وجد عند ما تتلو لسانک ایها ۞ بدعوة قلب حاضر غیر غائب ۞ فمن
سال الکریم باجابة ۞ فقد جاءه الاقبال من کل جانب ۞

شکر خدای که مالک دو جهان خالق کون و مکان و دارنده زمین و آسمان و بزرگی بخش بزرگان است
که کتاب مستطاب مسمی بالسیف المسلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر الفش چوبی است دندان کوب برای
مخالفان و عصائی است راه نمای موافقان و برین سه قیاس کن زگلستان من بهار مرا ۞ از تصنیف زبدة العلماء فخر
خلاصة الکاملین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول لا بل الموجد لکل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
مولوی ثناء الله پانی پتی که روح پاکش در باغ رضوان جهان باد در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع گردید

عن

عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الله الله اصحابي لا تتخذوهم

غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم

فببغضي ابغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني

فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان ياخذه

رواه الترمذي